



امکنا

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال دوازدهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر ★ قیمت: ۱۳۰ ریال شماره ۸۲
نی ماه ۱۳۶۹

سرمقاله

کدام "نظم بین المللی"؟

جوج بوش در توجیه سیاست برافروزی آتش جنگ در خلیج فارس، "نظم جدید بین المللی" را ورد زبان خود ساخته است. منظور از نظم بین المللی جدید پس از جنگ سرد "تأمین امنیت جمعی" به رهبری و سرکردگی آمریکا می باشد. مسلماً جنگ خلیج فارس بونه آزمایش نظم نوین بین المللی به تفسیر جوج بوش است. اما نگاهی به منطقه خاور میانه یعنی مکانی که این نظم می خواهد از طریق برافروخته شدن شعله های یک جنگ فاجعه بار به اجرا گذاشته شود به بهترین وجهی اجزا این نظم نوین را نشان می دهد. بوش و سیاستمداران آمریکا پنهان نمی کنند که هدف مقدم، هدنی که همه جناح های آمریکا (اعم از جمهوری خواه و دمکرات) بر آن توافق دارند تأمین نفت ارزان است. شیوخ نفتی خلیج فارس همواره از طریق افزایش تولید و اشباع بازارها جوب حراج به ثروت های اعضای اوپک که اکثر آنها در شمار کشورهای در حال توسعه هستند، زده اند و بدین ترتیب تأمین کننده "نفت ارزان" برای اقتصاد غرب بوده اند. بنابراین نظم جدید بین المللی از نظر بوش تحمیل یک نظم اقتصادی غیر عادلانه برای تاراج ثروت های کشورهای نفتی است.

بقیه در صفحه ۲

پیام کمیته مرکزی به مناسبت یازدهم دی، روز تجدید پیمان با شهیدان سازمان

یاد عزیز همه شهیدان سازمان را گرامی می داریم

حقوق مدنی شهروندان در جمهوری اسلامی

گروه اول حزب اللهی هائی بودند که رفسنجانی آب باکی روی مستشان ریخت و باصطلاح زیر ایشان را زد و گروه دوم کسانی بودند که به گرم رفسنجانی امید بستند که بتدریج آخوندها را سر عقل بیاورد و جمهوری اسلامی را نسبت به اپوزیسیونی که احساس میکند سنگ روی بیخ شده و از قافله عقب مانده است، منعطفتر سازد. گروه اول در ارزیابی خود اشتباه نمی کند. حرف های رفسنجانی نشان می دهد که هیأت مدیره جمهوری اسلامی، حزب اللهی ها را دیگر بیش از آنکه یار شاطر بداند، بار خاطر می بیند. رفسنجانی با ابراز انزجار از بوی عرق حزب اللهی ها و ظاهر ژولیدشان و با گفتن این حرف که "اصلاً تجمل باید باشد" و حمله به "فرهنگی" که خوش گذراندن در "شمال شهر و

سیاست های جمهوری اسلامی معمولاً از زبان هاشمی رفسنجانی بیان میشود، نه صرفاً بدلیل اینکه او اکنون رئیس جمهوری است بلکه بخاطر اینکه همیشه، صرف نظر از ستهای رسمی اش، مدیر اصلی سیاست های اجرایی جمهوری اسلامی بوده است. بنابراین، معمولاً سخنان او بیش از سخنان سایر رهبران رژیم بحث و تفسیر و احیانا قیل و قال راه بیانند. اما سخنان او در یکی از خطبه های نماز جمعه روز نهم آذر ماه، یکی از جنجال برانگیزترین سخنان او در یکی - دو سال اخیر بود، که هیاهوی زیادی برانگیخت و کسان زیادی را به اظهار نظر واداشت، تا جایی که حتی خود او نیز ناگزیر شد در واکنش به این هیاهو، درباره حرف های توضیحات بیشتری بدهد. بیش از همه، دو گروه درباره سخنان رفسنجانی هیاهو راه انداختند.

بقیه در صفحه ۱۴

★ نگاهی به مهمترین مسائل جنبش کارگری

در صفحه ۱۰

★ نگاهی به استغراق تشکیلات داخل در میان طبقه کارگر

در صفحه ۱۷

اخبار مبارزات کارگران و زحماتشان

در صفحه ۱۶

★ سال سر نوشت

اتحاد شوروی

در صفحه ۱۵

★ نظری درباره "هدف های جنگ سرد" پاسخی به ادوارد تامپسون

در صفحه ۲۰

سرمقاله

در صفحه ۲۸

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

در صفحه ۶

دزلبای مطبوعات

در صفحه ۸



سینمای اسلامی تبعه عالم

در صفحه ۲۰

★ هدف های اقتصادی جمهوری اسلامی

در صفحه ۱۲

کدام "نظم بین‌المللی"؟

د نباله از صفحه ۱

عصر دیگر "نظم بین‌المللی جدید" قانونیت یافتن مراجع بین‌المللی و در راس آنها سازمان ملل متحد است. بوش تاکید میکند که وفاق جهانی موجود علیه اشغال کویت و مصوبات شورای امنیت تجلی این نظم است! اما اگر چنین است چرا مصوبات سازمان ملل و قطعنامه‌های متعدد آن درباره حقوق مردم فلسطین و محکوم ساختن اشغال سرزمینهای آنها و تجاوز به حقوقشان از طرف اسرائیل و لزوم خروج این کشور از مناطق اشغالی همواره مورد مخالفت آمریکا قرار داشته است و همه‌حکومت‌های آمریکا در مقابل مبارزه بر حق مردم فلسطین برای احقاق حقوق ملیشان ایستادند و بصورت مطلق جانب "اشغالگر" را گرفتند؟ آیا حقوق فلسطینی‌ها حق نیست؟ آیا دو نوع "حقوق بشر" وجود دارد؟ سیاست آمریکا همیشه بیانگر تبعیض کامل در قبال حقوق بشر بوده است و این تبعیض همیشه در خاور میانه برنایز از آن بوده که قابل انکار باشد؛ فلسطینیا، اعراب محکوم به تحمل اشغال هستند و اسرائیل اشغالگر، همواره مورد عنایت و حمایت مطلق شناخته روشن است که ثروت‌های بیکران شیخ نفتی که در ارقام با سرمایه بین‌المللی، به جز تفکیک‌ناپذیر آن تبدیل شده است شیخ نفتی را به مکان "اعراب ممتاز" از نظر سرمایه مالی بین‌المللی ارتقا داده است، بطوریکه ریخته شدن خون هزاران انسان برای دفاع از خلافت آنها که چیزی جز نظم تحمیلی سرمایه بین‌المللی بر مردم خاور میانه نیست، امری واجب است. بنابراین بهتر است نظم بین‌المللی جدید آقای بوش خود را در پشت مراجع بین‌المللی همچون سازمان ملل مخفی نکند! این نظم، در خاور میانه تا هم اکنون در خدمت دفاع از اشغالگر و خلافت شیخ نفتی خلیج فارس بوده است! اگر قرار است قطعنامه‌های سازمان ملل با اجرا گذاشته شوند، قبل از همه باید با اشغال سرزمین فلسطینیان از طرف اسرائیل خاتمه داده شود و اگر قرار است کسانیکه به قطعنامه‌های سازمان ملل گردن نمیکارند، مجازات شوند، این امریک و متحدانش هستند که سالها با حمایت رسمی و همه جانبه از اشغال و با سازمان دادن اشغال و تجاوز و راهزنی در چهار گوشه جهان مظهر بی‌انتثائی به قطعنامه‌های سازمان ملل بودند.

وجه دیگر نظم بین‌المللی جدید ناعیه دفاع از دموکراسی است. دموکراسی شعار مقدسی است اما در قاهوس باتیان نظم بین‌المللی جدید به حربی برای توجیه جنگ و تجاوز تبدیل شده است. متحدان ممتاز آمریکا در منطقه از جمله خلفای نفتی منطقه چنان نظم استبدادی قرون وسطائی و عقب مانده‌ای ساخته و پرداخته‌اند که در آنها نه هیچگاه خبری از حقوق بشر بوده است و نه ابتدائی‌ترین آزادیها و حقوق مدنی مردم رعایت میشده است؛ در پایان

اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران اراک مرکز



درباره جنگ خلیج فارس

نیروهای نظامی دول غربی و متحدین منطقه‌ای آنها به رهبری دولت بوش مابستقن درها و راه‌حلهای سیاسی و مسالمت آمیز بحران خلیج فارس بر اساس احترام به اصول بنیادی و خلل ناپذیر دموکراسی و حق تعیین سرنوشت، در ساعات اولیه بامداد امروز با آغاز حملات هوائی علیه عراق، جنگ خلیج فارس را آغاز کردند. جنگ وحشیانه خلیج فارس که با توسل به پیشرفته‌ترین زرادخانه نظامی امپریالیسم انجام میگردد اولین مولود نظم بین‌المللی جدیدی است که آقای بوش و میلیتاریست‌های آمریکائی برای دنیای پس از جنگ سرد وعده میدهند. مردم خاورمیانه با پوست و گوشت خود معنای این "نظم" را درک میکنند. تشبیت نقش امپریالیسم آمریکا بعنوان پلیس بین‌المللی جهت حفاظت از نظم بین‌المللی ناعادلانه‌ای که سرمایه‌داری جهانی به اکثریت مردم جهان تحمیل کرده است؛ کنترل منابع نفتی خلیج فارس بمنظور تامین نفت ارزان؛ تاراج ثروت‌های کشورهای منطقه و پرکردن صندوق‌های انحصارات چند ملیتی؛ دفاع از شیوخ مرتجع، قرون وسطائی و مستبد حوضه خلیج فارس که حکومت‌های آنها بمشابه تاریخ‌خانه‌های قرون وسطی، ابتدائی‌ترین آزادی‌های سیاسی و مدنی را با خشونت و بیرحمی سرکوب میکنند؛ دفاع مطلق و یکجانبه از اسرائیل و از اشغال سرزمین فلسطین و عدم پذیرش حق تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها؛ تبدیل خلیج فارس به آزمایشگاه سلاح‌های پیشرفته آمریکائی و غربی برای بازاریابی کالاهای نظامی؛ حفظ تب میلیتاریسم و فشار بر سطح زندگی کارگران و اقشار کم‌درآمد کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری؛ دامن زدن به احساسات نژاد پرستانه و جلوگیری از کاهش بودجه‌های نظامی و خلع سلاحی که باید نتیجه اجتناب ناپذیر پایان جنگ سرد باشد؛ جنگی مضمون اصلی نظم‌نویس را تشکیل میدهند.

ما براین جنگ دیدنی‌شانه و حمام خونی که جنگ افروزان براه انداخته‌اند، نه میگوئیم و از تمامی مردم صلحدوست و آزاده جهان میخواهیم که برای پایان فوری آن از هر طریق ممکن اقدام کنند! بحران خلیج فارس باید از طریق سیاسی و مسالمت آمیز، با برگزاری کنفرانس بین‌المللی برای پایان دادن به هر نوع اشغال و با احترام به حق تعیین سرنوشت خلفا و خروج نیروه‌سای خارجی از منطقه حل و فصل شود!

دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راکارگر)

۲۷ دی ۱۳۶۹

۱۷ ژانویه ۱۹۹۱

رنگ میبازند. نمونه "صلح سوری" ایجاد شده در لبنان توسط سوریه از پس توافق‌اش با آمریکا در مورد اعزام نیرو به عربستان و یا پادشاهی آمریکا به حکام جمهوری اسلامی ایران از طریق بانک جهانی در قبال سیاست ایران در ارتباط با خلیج فارس گواه این حقیقت هستند.

مسلم است که این نظم بین‌المللی با تفسیر و مقاصد آقای بوش هیچ ارتباطی با عادلانه ساختن و دموکراتیزه نمودن روابط بین‌المللی ندارد. این نظم بین‌المللی که میلیتاریسم آمریکا چماق آن میباشد باید با هدف حفظ منافع سرمایه مالی بین‌المللی علیه منافع کارگران، زحمتکشان و ستمیگان جهان بوجود بیاید. بنابراین همه آتتهائی که برای حق حیات انسان مبارزه میکنند، چاره‌ای جز در افتادن با "نظم بین‌المللی جدید" آقای بوش ندارند.

قرن بیستم زنان این کشورها بدون همراهی شوهرانشان حتی حق خروج از منزل را ندارند! آیا حکومت‌های آمریکائی تا کنون شده است که نظام‌های فوق استبدادی این سلطنتان و خلفا را محکوم ساخته باشند؟ آیا شیوخ نفتی بخاطر اجرای وحشیانه‌ترین انواع "قصاص" مانند گردن زدن، سنگسار و... از سوی دولت‌های متحد خود محکوم شدند؟ آری دموکراسی و حقوق بشر، مانند حق تعیین سرنوشت و رهائی از اشغال تنها و تنها هنگامی به مشغله این "نظم بین‌المللی جدید" تبدیل میشود که در انطباق با منافع امپریالیسم امریکا باشد. بهمین دلیل هم هست که میبینیم وقتی سیاست دولتهائی مانند جمهوری اسلامی ایران و سوریه با سیاست‌های امریکا هم جهت میشود، آنگونه که اکنون در بحران خلیج فارس هم جهت شده است تمام ادعاهای در باره دموکراسی و حقوق بشر

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا

فهرست اسامی رفقای شهید

آزاد	۱	هادی
آقا پور	۲	عزت
آلیاری	۳	یوسف
ابراهیم زاده	۴	علی اصغر
ابراهیم زاده	۵	غلامحسین
ابرتدی	۶	؟
احمدی	۷	چنگیز
احمدی بوسجین	۸	احمد
احمدی جندی	۹	حبیب الله
اخلاقی	۱۰	وحید
اخیرانی (اجیرانی و با آذربانی)	۱۱	عبدالکریم
اردین	۱۲	حسن
ارفع	۱۳	خدیدجه
اعتفادی دہلمی	۱۴	وحید
افسری	۱۵	عبدالله
افشاریکللو	۱۶	محسن
اکبری زکوه	۱۷	هادی
البرزکوه	۱۸	مادق
الهی	۱۹	حسن
امانی	۲۰	محمدتقی
امیرشاکری	۲۱	شمس الدین
امین جعفری	۲۲	حسین
انصاری	۲۳	محمدجواد
باب الحواشی	۲۴	بیمان
بازرگان	۲۵	سعید
باقری	۲۶	امیر
بالاغان بور (طلعت رهنما)	۲۷	شہلا
بالا زاده	۲۸	احمد
بامار	۲۹	فرهاد
باوند	۳۰	سبوس
بقاشی	۳۱	فریبرز
بقاشی راوری	۳۲	نسرین
بلوریان مہادی	۳۳	خلیل
بهرمان	۳۴	اسماعیل
بہمن بور	۳۵	جمال
بینا	۳۶	محمدصادق
بیکدلو	۳۷	احمد
بیکگری	۳۸	عباس
بیکگری	۳۹	مصطفی
برجم کاشی	۴۰	محبوبہ
پرکار	۴۱	بحسب
پورقاسمی آستانہ	۴۲	حمید
پیروزبخت	۴۳	مسعود
پیروباشی	۴۴	حسن
پیروباشی	۴۵	رفا
پیروباشی	۴۶	علی
؟	۴۷	بیمان (عباس)
تشید	۴۸	نیلوفر
تقرسی	۴۹	محمد (ثا بور)
تقی زاده	۵۰	غلامحسین
تن آسا	۵۱	ناصر
تنکاہنی قزوینی تبار	۵۲	عباس
شہرائی	۵۳	منوچہر
ثابت جو	۵۴	احمد
حلالی	۵۵	عظیم
حلمی ارومہ	۵۶	حمید



سازمان کارگران انقلابی ایران (راہ کارگر)

پیام کمیته مرکزی

سازمان کارگران انقلابی ایران
(راہ کارگر)

بہمناسبت روز ۱۱ دیماہ،

یاد ہمہ شہیدان پیکار آزادی و سوسیالیسم را گرامی می داریم

روز ۱۱ دیماہ ہفتین سالگرد شہادت رفیق علیرضا شکوہی، دبیر اول قہرمان سازمان، و روز تجدید پیمانمان را با شہیدان سازمان کارگران انقلابی ایران (راہ کارگر) و ہمہ شہیدان پیکار آزادی و سوسیالیسم، گرامی میدانیم. و با یاد عزیز آنان کہ در ستیز مقدسمان با خود کامگی و بیرہ کشی، طاقت فرساترین دشواریا را بجان خریدند و جان بر سر پیمانشان گذاشتند، بار دیگر پیمان می بندیم کہ راہشان را ادامہ بدہیم و پرچم پیکارشان را همچنان برافراشتہ نگاهداریم. همچنین در این روز بار دیگر بہ خانوادہها و بازماندگان زجر کشیدہ ہمہ شہیدان و زندانیان قہرمان کہ در این سالہای سیاہ، داغ و درد جدائی از عزیزانشان را در لحظہ لحظہ زندگی شان لمس کردہاند نود می فرستیم و در مقابل فناکاریا و رنجہای آنان سر تعظیم فرود می آوریم.

کارگران، زحمتکشان، آزادگان و ہمزمان!

پیکار آزادی و سوسیالیسم فراز و فرودہای بسیار دارد. گاہ دشواریا طاقت فرسا میشوند و تلخی از دست دادن عزیزان و ہمزمان برآستی تحمل ناپذیر. اما ہرگز "صدا با سکوت آشتی نمی کند" و زندگی در برابر تاریکی و مرگ زانو نمی زند. و چنین است کہ دوازده سال سیری شدہ است. در تمام این مدت سایہ شوم خودکامگی جمہوری اسلامی بر سر ہمہمان سنگینی کردہ است. دوازده سال است کہ پنچہ در پنچہ با ہیولای ققاہتی سرکوب و فلاکت و تاریکی زندگی می کنیم. دوازده سال با بیم و امید زیستایم و نہ فقط سالہای تقویمی کہ سالہای تاریخی را پشت سر گذاشتایم. در این مدت تجارب دہہها و حتی سہما آرمودنایم. حکومت جمہوری اسلامی "نہ یک کلمہ بیشتر و نہ یک کلمہ کمتر" را با گوشت و پوستمان لمس کردہایم. حکومتی کہ از نخستین روز اقتدارش با زور سرنیزہ و گلولہ حرف زدہ و جز با زبان زور عقب ننشستہ است، حکومتی کہ کشتار چندین ہزار زندانی سیاسی در عرض چندین روز فقط یکی از صفحات کارنامہ خونین اوست.

اکنون جمہوری اسلامی برای کنترل اوضاع آشفستہ کشور با استفاده از فرصتی کہ در نتیجہ رویاندہای اخیر جهانی و منطقہای بوجود آمدہ، میگوید از انزوای خود بیرون بیاید و روابطش را با کشورہای دیگر ہر چہ بیشتر گسترش بدهد و برای این منظور، با ریاکاری و دو روئی وقیحانہای میخوادہ خود را مایل و مقید بہ رعایت حقوق بشر قلمداد کند. در چنین شرایطی لازم است فعالیت متحد و متشکلمان را برای افشای ہر چہ وسیعتر جنایات رژیم و بسیج افکار عمومی ایران و جہان بہ حمایت از آزادیہای سیاسی و در راس آنها آزادی تمام زندانیان سیاسی و قطع کامل شکنجہ و اعدام شدت بدہیم و از تمام اہرمہای مبارزاتی برای وارد کردن فشار بیشتر بر رژیم استفاده کنیم.

خانوادہهای شہیدان آزادی و زندانیان سیاسی! یاد عزیزان شما در قلب ہمہ زندگان آزادی و سوسیالیسم جای دارد. یاد و نام عزیز آنان برای ما مقدس است. زیرا در ستیز با خود کامگی و بیرہ کشی و برای ہموار کردن راہ آزادی، شکوفائی زندگی و شرف انسانی بر خالک افتادہ و یا در بند کشیدہ شدہاند. راہشان را ادامہ می دہیم، در ہر شرایط و در ہمہ جا. و نام شان پرچم ماست، در ہر جای مہین بخون نشستہ کہ دلہائی آزاد می بندند و زندگی جریان دارد.

"راہ کارگریا" روز ۱۱ دیماہ، روز تجدید پیمانمان با عشق و زندگی و رزمندگی و یابداری، روز تجدید پیمانمان را با آزادی و سوسیالیسم گرامی میدانیم.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راہ کارگر)

۷ دیماہ ۱۳۶۹

فہرست رفقای شہید سازمان کہ در فاجعہ قتلعام بزرگ زندانیان سیاسی بہ شہادت رسیدند

- ۱- رفیق ۰۰۰ ایرندی در اوائل اردیبہشت یا اواخر فروردین سال ۶۷ در زندان اوین و با احتمال زیاد زیر شکنجہ بسہ شہادت رسیدہ. سن رفیق حدود ۵۰ سال محل دفن بہشت زہرا ۰ بہ خانوادہ وی گفتہ شدہ کہ اود را اثر سکتہ قلبی درگذشتہ است.
- ۲- علیرضا تشید: در تہران متولد شدہ در رشته الکترونیک تحصیلاتش را ادامہ دادہ، زندانی زندان شاہ در شہریور ماہ ۱۳۶۱ توسط شخصی خائن ناصر باراحمدی لومیرود و دستگیر میشود ہمراہ زن یاردارش ۰ در جریان قتلعام ۶۷ شہادت میرسد.
- ۳- عادل طالبی: متولد ۱۳۳۱، کارگر و ورزشکار (قہرمان بوکس تیم ملی) از سن ۱۷ سالگی بہ فعالیت سیاسی پرداخت، در اردیبہشت ۶۴ ہمراہ با رفیق شہید منصور کازرانی و عبدالمجید سیمباری دستگیر شد و بہ ۱۰ سال زندان محکوم گردید. در شہریور ماہ ۶۷ اعدام گردید.

فهرست اسامی ...

؟	۵۷	حشید
جواهران	۵۸	لطفه
جهان بخش	۵۹	سروز
حاتمی	۶۰	حمدرضا
حسین پوررودسری	۶۱	حمید
حسین خانی	۶۲	رفا
حسینی	۶۳	ولی الله
حدردی	۶۴	مهرداد
خروشاهی سرادران	۶۵	مهدی
خشکدا من گلستانی	۶۶	رحمت الله
خضرائی	۶۷	غلامرضا
خلیلی	۶۸	امیر
دادفر	۶۹	حمید
دستگوه (وبا دستگوه)	۷۰	ساک
راستروان	۷۱	محمد
رفا ثی	۷۲	محمدحسن (مصطفی)
؟	۷۳	رفا
رضوان	۷۴	حمید
رتحیر	۷۵	جواد
رودسری	۷۶	؟
روشنفکر	۷۷	عبدالحمید
راهی	۷۸	طا هر
ریاحی	۷۹	نورا لدین
ریگی	۸۰	مادق
زارع پور	۸۱	حمید
زارعی فتح آبادی	۸۲	محمد
سغانیان	۸۳	محمود
سیاهی	۸۴	آخرداد
سعادی قائم مقام فرا هانی	۸۵	محمدجواد
سعدی	۸۶	فرج الله (سوک)
سلطان زاده	۸۷	عنایت الله
سلطانی	۸۸	صمد
سعیدی	۸۹	مهدی
سیداحمدی	۹۰	طاهره
سدمحسن دماوندی	۹۱	محمد
ثقفی	۹۲	اسرا هم
ثقفی	۹۳	اسما عمل
ثقفی	۹۴	امیر (محمد)
ثقفی	۹۵	مجتبی
ثقفی	۹۶	محمد
تکوهی	۹۷	علیرضا
ثماعی	۹۸	مسعود
شهاب الدین	۹۹	مهران
شهباز	۱۰۰	محمود
مادقی	۱۰۱	حمید
مالچی	۱۰۲	مژگان
مداقتی تقوی	۱۰۳	عبدالله



مهران شهاب الدین

و همسرش

محمد ریاحی



۴- حیدر زانگی : متولد ۱۳۳۵ در یک خانواده کارگری در تهران . از سال ۱۳۵۲ به فعالیت سیاسی پرداخت در زمستان ۱۳۵۹ در جاده تهران کرج دستگیر میشود ، دادگاه اول به ۱۸ ماه محکوم میگردد از سال ۱۳۶۱ بجای آزادی از زندان به انفرادی پیرو و مدت ۴ سال ممنوع الملاقات میگردد وی بخاطر آثار شکنجه های شدید ممنوع الملاقات بود . در دادگاه دوم در سال ۱۳۶۴ او را به ۱۲ سال محکوم کردند . در پانزدهم ۱۳۶۷ اعدام میگردد . وی توسط ناصر باراحمدی - لیسو رفته بود .

۵- رحیم حسین پور رودسری : متولد ۱۳۳۱ رودسر ، در سال ۶۵ دستگیر و در آبان ماه ۶۷ اعدام گردید .

۶- حمید دینخواه : متولد ۱۳۴۲ در شهرستان خوی در سال ۵۹ به ۶ ماه زندان محکوم شد در سال ۶۱ بدون هیچ مدرکی دستگیر و بعد از سه ماه آزاد شد در سال ۶۴ دستگیر و در ۱۵ آبان ۱۳۶۷ در ارومیه اعدام شد . رژیم علت اعدام را اعتراض وی به اعدام سایر زندانیان ذکر کرده است .

۷- ضیاءالدین نادری : در سال ۱۳۳۲ در روستائی در اطراف پل سفید (مازندران) بدنیا آمد . فارغ التحصیل دور ه مکانیک دانشگاه علم و صنعت . در شهریورماه ۱۳۶۷ اعدام گردید .

۸- یوسف آبخون : در سال ۱۳۳۷ در آمل و در یک خانواده زحمتکش بدنیا آمد از سال ۱۳۵۵ به جنبش انقلابی روی آورد وی دانشجوی بود . در اواخر سال ۶۵ در تور امنیتی رژیم گرفتار شد . در شهریور ۶۷ اعدام گردید .

۹- عطا معینی اعدام در شهریور ۶۷

۱۰- جعفر ریاحی " " "

۱۱- محمد ریاحی " " "

۱۲- عبدالحمید سیمیاری " " "

۱۳- لهراسب ملواتی " " "

۱۴- حسین حاج محسن " " ۱۵ سال محکومیت داشت ۶ سال گذرانده بود (دستگیری سال ۶۱)

۱۵- بهروز رضائیان " " "

۱۶- رسول جبارزاده " " "

۱۷- امیر میر عرب " " "

۱۸- کامیار جهان بیگلری " " ۶۰

۱۹- ابراهیم نجاران : اعدام ۷ شهریور ۶۷ اهل طالقان سال ۶۳ دستگیر در زندان گوهر دشت بوده

۲۰- مرسی قوامی : " " " اهل رودسر سال ۶۲ دستگیر محکومیت ۱۰ سال

۲۱- جواد مشیوف : " " " " " " " " " " ۱۵

۲۲- مهدی محبوب : " " " " " " " " " " " "

۲۳- مسعود علی دوست " " " " " " " " " " " " در سال ۶۵ دستگیر شده بود .

۲۴- بهرام طاهر پور : " " " " " " " " " " " "

۲۵- ترهاد " " " " " " " " " " " "

۲۶- محمد سعید حدادی مقدم در سال ۱۳۳۵ در رامسر متولد شد و قبل از انقلاب با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران همکاری میکرد . در سال ۱۳۵۶ برای تحصیل عازم فرانسه شد . قبل از قیام به ایران بازگشت از سال ۱۳۶۱ با راه کارگر فعالیت خود را آغاز کرد در ۸ اردیبهشت ۱۳۶۴ دستگیر شد و در آذرماه ۱۳۶۷ اعدام شد .

۲۷- ضیاءالدین نادری در سال ۱۳۴۳ در پل سفید مازندران متولد شد . فارغ التحصیل دوره مکانیک دانشگاه علم و صنعت ، در سال ۱۳۶۵ دستگیر و در شهریور ۱۳۶۷ اعدام گردید .

۲۸- فرهاد محسن پور (مصطفی) در تاریخ بهمن ۶۷ اعدام گردید .

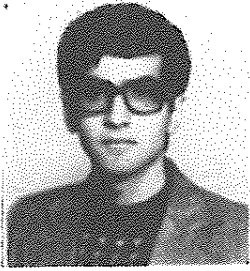
۲۹- جواد معروف

۳۰- غلامرضا خضرائی متولد ۱۳۴۰ در اواخر تابستان ۶۰ دستگیر و پس از سالها شکنجه های وحشیانه در سال ۶۷ اعدام گردید .

۳۱- محمد صادق متولد ۱۳۳۲ در ۱۶ آبان ۶۲ دستگیر و به چهار سال زندان محکوم شد . در ۴ آبان ۶۷ در زندان گوهر دشت تیر باران شد .



مصطفی رسول نژاد



حسین حاج محسن

رفقا شکیه تنها نام مستعارشان موجود است

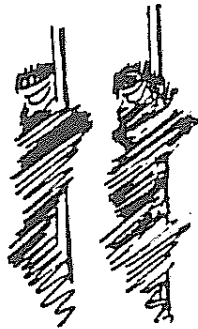
"بهروز"	۱۷۸
"رفوان"	۱۷۹
"سارا"	۱۸۰
"علیرضا"	۱۸۱
"فیروز"	۱۸۲
"محمدنادر"	۱۸۳
"سهران"	۱۸۴
"نسرالله"	۱۸۵

شهادت گروه رفیق شهیدان الله قلبی جها نگبری

جها نگبری	الله قلبی	۱۸۶
آبادهای	بهروز	۱۸۷
بازجانبا زلو	علی	۱۸۸
بازجانبا زلو	بکراس	۱۸۹
جها نگبری	مهین	۱۹۰
جها نگبری	محمدعلی	۱۹۱
جها نگبری	ابوالقاسم	۱۹۲
جوانی	فریدون	۱۹۳
رفا شکی	ایاز	۱۹۴
رفا شکی	رفی الله	۱۹۵
رفا شکی	سردار	۱۹۶
سلوکی	بهروز	۱۹۷
سلیمان	نصرت	۱۹۸
طاهری (رفا شکی)	فاضل	۱۹۹
طاهری	قدرت الله	۲۰۰
—	غلامعلی	۲۰۱
قره جیرلو	عباس	۲۰۲
گرگی	قربان	۲۰۳
محمدی	اکبر	۲۰۴
بوسفی	فیض الله	۲۰۵

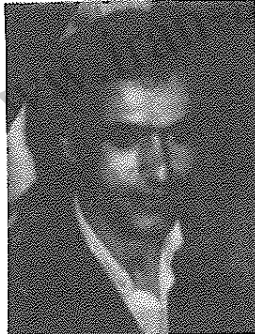
رفقا شکی که در اثر شهادت درگذشته اند

سکته در اثر شربیماری قلبی



وایساریم!

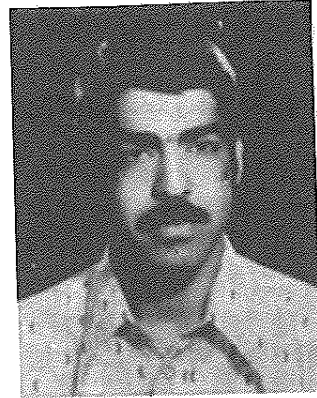
کرمی	بهروز	۱۳۱
کرمی	عبدالله	۱۳۲
کرمی	علی اصغر	۱۳۳
کرمی	خبرالله	۱۳۴
کرمی	داریاب	۱۳۵
کلسانی	محمدحواد	۱۳۶
کوکبی	حلال	۱۳۷
کیانی	کوروش	۱۳۸
کا زانی	بهمن	۱۳۹
کا زانی	مرتضی	۱۴۰
کلجوسیان	کوروش	۱۴۱
کلی آبتکتری	بروس	۱۴۲
کلی آبتکتری	روزبه	۱۴۳
محتسبی کبیر	حجت	۱۴۴
؟	محتسبی	۱۴۵
محمدی	حسن	۱۴۶
محمدی	محمدحسن	۱۴۷
محمدی	غلام الدین	۱۴۸
محتسبی سرخاسی	نادر	۱۴۹
مختاری	سیامک	۱۵۰
مدنی	حسن	۱۵۱
مدیرشانه چی	شهره	۱۵۲
مدیری	علیرضا	۱۵۳
مطفی نژاد	رسول	۱۵۴
مرادی	سیروس	۱۵۵
منشوی پرست	مهناز (منیزه)	۱۵۶
معین	احمد	۱۵۷
مقامی	یلین	۱۵۸



عبدالمجید سبیاری

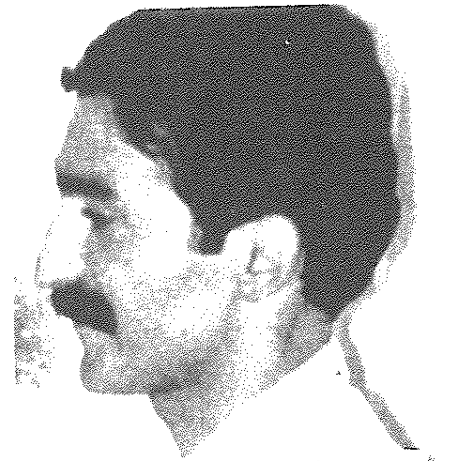
منشوری	رفا	۱۵۹
منشورکنفی	رفا	۱۶۰
مومنی	احمد	۱۶۱
مومنی	حسین	۱۶۲
مهدی زاده بروجردی	علی	۱۶۳
میربها	بروس	۱۶۴
میربها	فرا مرز	۱۶۵
؟	ناهر	۱۶۶
؟	ناهر	۱۶۷
نوی	محمدحسن	۱۶۸
نسبانی	فرا مرز	۱۶۹
نظری	حشمت	۱۷۰
نعمتی عرب	علی اکبر	۱۷۱
نعمتی	لطیفه	۱۷۲
نوشتا دیان کزازی	رافیک	۱۷۳
والی	محمدشلیخ	۱۷۴
هاشمی آذر	جبرئیل	۱۷۵
بکتا	کوروش	۱۷۶
؟	یوسف	۱۷۷

مدری	محمدطاهر	۱۰۴
مدوقی	محمد	۱۰۵
مدیقی	حسن	۱۰۶
صدی	حسین	۱۰۷
طباطبائی	حسن	۱۰۸
طریق الاسلامی	محمود	۱۰۹
طهماسبی	حمید	۱۱۰
عباسی	مهدی	۱۱۱



جعفر ریاحی

؟	؟	۱۱۲
عباسی	عبدالله	۱۱۳
؟	حسین	۱۱۴
عظیمی	رفا	۱۱۵
عظیمی	محتسبی	۱۱۶
عظیمزادگان	احمد	۱۱۷
غلامی	حسین	۱۱۸
غلامی	محمد	۱۱۹
غلامی	محمود	۱۲۰
غلامی	ابراهیم	۱۲۱
فاطمی	مقصود	۱۲۲
فتحی	پیروز	۱۲۳
فخریاسری	محمود	۱۲۴
فلاحی	هاجر	۱۲۵
فیضی	حسین	۱۲۶
قاضی	؟	۱۲۷
قاضی اعظمی	عباس	۱۲۸
قربان علی بور	نادر (احمد)	۱۲۹
قندهاری	عبدالباقر	۱۳۰
کابیان		



نسیاءالدین ناداری

ایران

ایران و شورای همکاری خلیج فارس

یازدهمین اجلاس شورای همکاری خلیج پس از چهار روز بحث و گفتگو در دوحه پایتخت قطر پایان یافت. امیرنشینهای منطقه خلیج فارس در بیانیه‌ای که در پایان اجلاس خود منتشر نمودند، برای ایجاد یک طرح دفاعی منطقه‌ای و تحکیم ثبات منطقه خواهان بهبود رابطه با ایران شدند. جمهوری اسلامی در واکنش رسمی به این بیانیه و از قول مقامات وزارت خارجه خود از این پیشنهاد استقبال کرده و آمادگی خود را برای همکاری با این شورا اعلام نمود. موضعگیری صریح جمهوری اسلامی در برابر پیشنهاد این شورا که در گذشته آثرا شورائی آمریکا می‌نامید، و بدنبال سیاستهای جدید جناح رفسنجانی و هم چنین در پی تلاشهای چندین ماهه ولایتی در دبیبار، از تک تک کشورهای خلیج صورت می‌گیرد، در واقع چراغ سبزی است برای اعلام آمادگی ایران جهت همکاری با آمریکا. قابل ذکر است که درخواست مقامات جمهوری اسلامی برای ایجاد شورایی متشکل از کشورهای منطقه مستقل از آمریکا و کشورهای خارج از حوزه خلیج، که با هدف ساکت نمودن جناح حزبالله طرح شده بود، بدلیل اختلاف نظر در میان کشورهای عضو شورا به تصویب نرسید. نزدیکی ایران با این شورا، در حالی است که جناح حزب الله شعیبا با همکاری ایران در شورای کشورهای خلیج مخالفت می‌ورزد. روزنامه کیهان در ماه گذشته همکاری ایران و تجدید مناسبات با کشورهای منطقه را بشدت مورد انتقاد قرار داد و شورای همکاری کشورهای خلیج فارس را در راستای تامین منافع آمریکا معرفی نمود. روزنامه جمهوری اسلامی نیز با استناد به همین دلایل در سر مقاله اخیر خود شرکت ایران در این شورا را مورد حمله قرار داد. اما ظاهرا سران رژیم اسلامی دیگر هراس جدی از خط و نشان کشیدنیهای جناح حزب الله ندارند و پیشنهاد شورا را فرصت مفتتی شمرده‌اند تا سیاست گام به گام نزدیکی با غرب بویژه آمریکا را صراحت هر چه بیشتری بدهند. *

یکی شدن نیروی دریائی سپاه و ارتش

در پی حذف عناصر اصلی جناح حزبالله از نهادها و صنایع کلیدی حکومتی، که در جریان انتخابات مجلس خبرگان با صراحت و قاطعیت زیادی به پیش رفت، رهائی از شر مزاحمتیهای نهادها و ارگانهای به اصطلاح انقلابی برای جناح حاکم رژیم اسلامی با سرعت و سهولت بیشتری انجام میگردد. تصفیه عناصر این جناح اگر چه از جانب سران حاکم به اقتضای شرایط و توازن قوای نیروی بصورت زیگزاکی صورت میگردد ولی همچنان با موفقیت و یکی پس از دیگری به پیش می‌رود. پس

بقیه در صفحه ۷

نگاهی به رویدادهای مهم ماه

جهان

استراتژی جدید جنگی امپریالیسم "جنگ با شتاب متوسط"

مدرن که دارای قدرت تخریبی بسیار بالایی هستند و گسترش روز افزون آنها موجب شده که يك سلسله کشورها با آنها تجهیز شوند قصد حکومت آمریکا برای جلوگیری از گسترش آنها را اعلام نموده و اظهار داشت: " ما می‌باید علیه جاه طلبیهای تهاجم طلبانه رژیمهای ارتدادی مقابله نمائیم!" مقوله جدید "رژیمهای ارتدادی" و ازگان جدید قاموس میلیتاریسم آمریکائی است که طبعاً مرجع تشخیص آنها نیز مانند مرجع تشخیص مفسدین فی‌الارض، مرتدین، محاربین و... در جمهوری اسلامی حکام آمریکا میباشند! بوش در این نطق خود تاکید میکند که از اوایل دهه ۹۰ ظهور قدرتهای نظامی خاصیت جو در جهان سوم مهمترین عوامل تهدید امنیت آمریکا بشمار خواهند آمد. ژنرال، ام، ملگری از نیروی دریائی در مه ۱۹۹۰ میگوید اگر ایالات متحده بخواهد يك ابر قدرت باقی بماند باید دسترسی آزاد خود را به بازارهای خارجی و منابع لازم برای نیازهای صنعتی ما حفظ کند! و برای آنکه چنین دسترسی‌ئی غیرمزم درگیریهای منطقه‌ای امکان پذیر باشد ژنرال آمریکائی معتقد است که آمریکا باید در ساختار نظامی خود ظرفیت قابل اتکا جهت "خالت نظامی به اندازه کافی انعطاف پذیر در همه انواع درگیریها در سراسر جهان" را بوجود بیاورد! ژنرال وُو فرمانده نیروی زمینی مینویسد: بخش ادوات نظامی مدرن در تعداد هر چه فزاینده‌تر، در کشورهای در حال توسعه این توانائی را بوجود آورده که اقدام به جنگهای مکانیزه طولانی مدت زمینی نمایند. ۱۰۰ ایالات متحده نمی‌تواند قدرت نظامی فزاینده آنها را نا دیده بگیرد و نیروی زمینی باید برای به شکست کشاندن خطر بالقوه آنها هر کجا که باشند همانگونه که هست باقی بماند. امری که بمعنای درگیری با يك ارتش بخوبی تجهیز شده جهان سومی میباشد. "برای چنین جنگیائی نیروهای آمریکا باید در سه زمینه دارای آمادگی باشند: انعطاف، که بمعنای انطباق با هر سطح جنگ و هر شرایط محیطی و منطقه‌ای میباشد. قابلیت بکارگیری سریع، که بمعنای سرعت انتقال نیروهای مورد نظر بهر نقطه از جهان میباشد و قابلیت وارد کردن ضربات مرگ بار، که بمعنای داشتن قدرت ارتش براتب بهتر از حریف است. مسلم است که این استراتژی نیازمند حفظ ارتش آمریکا، تقویت تسلیحات آن و صرف میلیاردها دلار بودجه‌ای است که اقتصاد آمریکا را هر چه بیشتر تحت فشار قرار میدهد. از نظر میلیتاریست های آمریکائی بحران خلیج فارس اولین آزمون استراتژی جنگ با شتاب متوسط و اثبات حقانیت میلیتاریسم است!

استراتژی نظامی دوره هشت ساله حکومت ریگان بر پایه تشدید بیسابقه تسلیحاتی علیه شوروی و پیمان ورشو و همچنین توسل به باصطلاح "جنگهای کم شتاب" برای بی ثبات سازی و نهایتاً سرنگونی حکومتی ضد امپریالیست و مترقی مانند نیکراکوئه، آنگولا و... قرار داشت. تجاوز نظامی به گرانادا از طریق توسل به نیروهای محدود نظامی نیز در محدوده همین استراتژی بود. اما به پیش رفتن سیاست خلع سلاح، پایان گرفتن دوران جنگ سرد و بویژه بی معنا شدن خطر "شوروی" انحصارات صنعتی - نظامی را از يك مستسک قوی و دائمی برای رونق دادن به کسب و کارشان محروم ساخت. ولی همانگونه که در شماره‌های قبلی نشریه مطرح ساختیم سیاست گردانان "راست جدید"، نظامی‌گران و حامیان آنها در انحصارات بزرگ صنعتی - نظامی چند سال است که بطور تب آلودی در پی یافتن "خطر"، "تهدید" و "عوامل بی ثباتی" برای ادامه پروژههای نظامی پر هزینه بودند. و سرانجام "خطر جدید" ساخته و پرداخته شده است و نظریه جدید در یرتو بحران خلیج فارس به اثبات نیز رسیده است! این خطر کشورهای جهان سومی هستند که دارای پتیه نسبتاً قوی بوده و بویژه صاحب سلاحهای مدرن و پیشرفته و همچنین دستگاه نظامی نیرومند و مقتر میباشند. مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی مستقر در واشنگتن در گزارش ماه مه خود که بدنبال نشستی با شرکت متخصصان و سیاست پردازان نظامی آمریکا صورت گرفت مسئله را به گونه‌ای صریح و روشن مطرح میسازد: "زوال جاه طلبیهای امپراطوری طلبانه شوروی و تهدید نوع سنتی شوروی در اروپا نه بمعنای پایان تاریخ... بلکه تنها پایان يك مرحله است" و از نظر گروه فوق مرحله بعدی " بدون شك بر روی درگیریهای با شتاب متوسط تمرکز خواهد یافت" همین گزارش مختصات قدرتهای تهدید کننده را به لحاظ نظامی بر مبنای که عمارتند از ارتش نیرومند و بزرگ بلحاظ ابعاد، توپخانه سنگین و وسایل حمل و نقل آنها، هواپیماهای جنگی تهاجمی نوع شوروی، سیستمهای همه جانبه دفاع ضد هوایی، موشکهای با بردهای گوناگون و از جمله موشکهای بالستیک هوا به زمین و سلاحهای تاکتیکی هستهای و شیمیائی! این ارزیابی که قدرتهای منطقه‌ای جهان سوم تهدید اصلی نظامی بشمار میروند اولین بار بطور رسمی بوسیله کمیسیون استراتژی جامع طولانی مدت "در سال ۸۸ مطرح شد. اما پس از انتخاب بوش به ریاست جمهوری آمریکا این استراتژی مورد توجه جدی‌تری قرار گرفت. او در این نطق خود در رابطه با مسائل امنیت ملی، در ماه مه ۱۹۸۹ به این موضوع پرداخت. بوش با اشاره به سلاحهای

اعتصاب سراسری در برابر جنگ و فقر در ترکیه در

سقوط سطح تغذیه مردم

مناقشه آمریکا و اسرائیل

گسترش بی سابقه فقر در کل جامعه سطح زندگی بسیاری از مردم کشورمان را هر روز تنزل میدهد و زندگی اکثریت مردم را در معرض تهدید قرار میدهد. امروزه شاید به راحتی بتوان گفت که زندگی قریب ۶۰ درصد از ساکنان ایران طبق آمارهای رسمی زیر سطح فقر قرار دارد و طبق معیارها و استانداردهای بین‌المللی میتوان آنرا با کشورهای گرسنه دنیا مقایسه کرد.

گسترش فقر که قبل از هر چیز محصول عدم تناسب ناهنجار بین سطح درآمد و قیمت کالاها و مواد مصرفی اولیه و لازم برای یک زندگی بخور و نمیر است بیش از همه سطح تغذیه مردم را تنزل داده است. طی سالیهای اخیر بسیاری از اقلام خوراکی از مواد پروتئینی گرفته تا حبوبات و حتی سادهترین میوهها و سبزیجات عملاً به کالاهای لوکی بدل شدهاند و بسیاری از خانوادهها ناچارند شکم خود را با سادهترین و اگر بشود گفت ارزانهترین انواع مواد غذایی سیر کنند.

صرف سرانه گوشت و مواد پروتئینی شاید اولین شاخص برای سنجش تغذیه مردم کشور است. در همین زمینه دکتر رحیمیان رئیس دانشگاه تبریز در نخستین کنفرانس دامپزشکی کشور اعلام کرد که سلامت مردم در اثر کمبود مصرف گوشت و پروتئین حیوانی در معرض خطر قرار گرفته است. وی صرف سرانه هر ایرانی را در سال ۱۵ کیلو گوشت قرمز، ۸/۵ کیلو گوشت سفید ۶/۵ کیلو تخم مرغ و ۱۰۰ کیلو شیر اعلام کرد. همچنین وی گفت: افزایش سالانه دو میلیون نفر بر جمعیت ایران سبب میشود که هر چه بیشتر از میزان مصرف سرانه این مواد کاسته شود. دکتر رحیمیان اعلام کرد که مصرف گوشت بطور متوسط برای هر ایرانی روزانه قریب ۴۰ گرم است. اگر این واقعیت را به حرفهای دکتر رحیمیان بیافزاییم که تحت تاثیر گسترش فقر و در واقع کاهش قدرت خرید بخش اعظم جامعه این میزان گوشت و مواد پروتئینی به یکسان در جامعه توزیع نمیشود و عملاً مثل هر امکان دیگری اکثریت فقیر و کم درآمد کشور ناگزیرند از خرید بسیاری از کالاها و اقلام ضروری صرفنظر کنند، آنگاه روشن میشود که برای بسیاری از خانوادهها مصرف سرانه گوشت شاید به روزانه ۲۰ گرم نرسد. و این کاهش وحشتناک سطح زندگی مردم در شرایطی است که استانداردهای بهداشت تغذیه جهانی صرف حداقل گوشت روزانه برای هر فرد را بین ۸۰ تا ۱۰۰ گرم تعیین کرده است. با مقایسه سطح تغذیه در ایران با حداقلهای امروزه بشری است که میتوانیم به راحتی ریشه بسیاری از امراض، کاهش طول عمر و سایر عوارض فلاتک همگن کتونی را بشناسیم. عدم مصونیت مردم در برابر بسیاری از بیماریهای ساده، از کار افتادگی و پیری زود رس، رشد نامناسب بسیاری از کودکان و هزار بلای جسمی و روحی دیگر در درجه اول محصول سوء تغذیه و یا به زبان دیگر محصول گرسنگی مفرطی است که مردم با آن دست به گریبانند.

کارگران و مردم زحمتکش ترکیه خود را برای يك اعتصاب سراسری در برابر سیاستهای جنگ و فقر رژیم حاکم بر این کشور آماده میکنند. دامنه مبارزه و اعتصاب سراسری کارگران، که با اعتصاب ۴۸ هزار کارگر معدن سونگولداک در ۳۰ نوامبر آغاز شده، هر روز گسترش بیشتری میابد و ارزیابی میشود که در سال جدید مسیحی ۴۰۰ هزار کارگر در این اعتصاب سراسری شرکت کنند. تحت فشار کارگران اتحادیه رسمی وابسته به دولت، یعنی اتحادیه ترك - ایش، نیز برای پیوستن به اعتصاب سراسری يك گردهمایی در ۲۰ دسامبر را اعلام نمود. در پی اعتصاب کارگران معدن سونگولداک، که از ۳۰ نوامبر در اعتصاب سر میبرند، کارگران فولاد و پارچه نیز از روز ۲۶ دسامبر به اعتصاب پیوستند. در ۹ دسامبر ۸۲۰۰ کارگر معدن دیگر به اعتصاب پیوستند. در ۷ دسامبر در شهر ازمیر دومین شهر بزرگ صنعتی بقیه در صفحه ۲۶

پیشنهاد قانونی برای انحلال کمیسیون

پس از آنکه خانمهای "سنخویان" و "ارائیل" و "چند نفر آدم جاهل عصبانی" مجلس اسلامی را بباد حمله گرفت و تهدید کرد که اگر حزبالله خفه خون نکند، او به مسئولیت شرعی عمل خواهد کرد، حزبالله هیان زبان نفهم مجلس اسلامی از راه دیگری عباي دولت اسلامی را آجسبمانند؛ و آن فعال کردن کمیسیون سئوالات و طرح انتقادات و سئوالات تازه از وزیران دولت رفسنجانی است. این کمیسیون که برای اعمال نظارت مستقیم مجلس بر کار دستگاههای اجرائی و "تفحص" در امور آنها تشکیل شده، اینک موی دماغ دولت شده است. حزباللهیان که دست خود را از ارگانهای اجرائی کوتاه میبندند و از راهیابی به مجلس خیرگان نیز باز ماندند، میخواهند از باقیمانده عمر ایندوره مجلس استفاده کرده و مانع اجرای سیاستها و اقدامات دولت شوند. دولت رفسنجانی نیز که از دست اینها بجان آمده، برای خفه کردن کامل جناح مخالف و مخالفین، طرح قانونی انحلال کمیسیون سئوالات "را به مجلس تقدیم کرده است. دولت با این اقدام میخواهد جناح حزبالله را حتی در مجلس اسلامی سانسور کند. سانسور جناح حزبالله، یعنی مخالفین قانونی دولت رفسنجانی، گام دیگری است در راستای تحکیم اختناق؛ اختناقی که حزباللهیان خود از سازمانگران و عاملان اصلی پیدایش آن بودند. تعرض جناح رفسنجانی برای سانسور هر چه بیشتر حزبالله، بار دیگر نشان داد که رژیم ولایت فقیه، نه تنها در جامعه بلکه حتی در درون خویش نیز قادر به رعایت آزادی نیست، و با این حساب معلوم نیست تکلیف سرمایه گذاری فراریان از زیر پرچم مبارزه بر سر گرایشات دمکراتیک جناب رفسنجانی که گویا قرار بود "آزادی" را به کشور فقیه زده ما ارزانی دارد، چه خواهد شد!

عدم انعطاف هیئت حاکمه اسرائیل در همکاری با سیاستهای اخیر امریکا در خاور میانه، بالاخره مقامات امریکائی را ناگزیر نمود تا برای اولین بار از تاریخ اشغال فلسطین از جانب اسرائیل و آغاز مناقشات اعراب و اسرائیل از ایجاد مانع در برابر برگزاری کنفرانس بین‌المللی برای بررسی و حل این مناقشات دست بردارد. امریکائیا که تا کنون از طریق حق وتوی خود، مانع هر گونه اقدام بین‌المللی علیه اشغال فلسطین از جانب اسرائیل بودند، این بار خود پیشقدم شده و طرح قطعنامه‌ای را به شورای امنیت سازمان ملل ارائه دادند، که در آن خواهان بررسی و حل تجاوز و اشغال فلسطین و سایر مناطق عربی و از جمله (ورشلیم) از سال ۱۹۴۷ بعد شدند. گر چه این قطعنامه، از روی ناگزیری و در رابطه با بحران خلیج و در ائتلاف با بعضی از کشورهای عربی ارائه شده، اما خود سند محکومیت کسانی است که طی سالیان متعددی از تجاوز و سرکوب عمال خود در منطقه خاورمیانه و فلسطین دفاع کرده و هر نوع طرحی مشابه طرح خود در سازمان ملل را وتو کردهاند. بهر حال هیئت حاکمه کنونی اسرائیل که راستترین و ارتجاعیترین رژیم حاکم بر اسرائیل در تمام تاریخ آن است و با پا فشاری بر مواضع خود هر گونه سازش و مصالحاتی را در دینارهای اخیر خود با مقامات امریکائی ره کرده است از باب خود را در دردمر عجبی گرفتار کرده است. اما بنظر میرسد که سران اسرائیل در جلب رضایت هم مسلکان خود در امریکا چندان موفق نبودهاند. چرا که ازکار برونف مان رئیس کنفره جهانی بهبود در مقاله اخیر خود در نیویورک تایمز نوشته است که بنظر میرسد که بطور اجتناب ناپذیری، پیرو صلیح خاورمیانه اجتناب ناپذیر شده است.

یکی شش... دنباله از صفحه ۶ از اقدام هیئتهای انقلاب در شهریاری و ژاندارمری و تشکیل سازمانی بنام پاسداران انتظامی جمهوری اسلامی در تیر ماه، اکنون نوبت حذف سپاه و اذام آن در ارتش فرا رسیده است. اما جناح حاکم برای آنکه حزبالله از خلع سلاح یکی از اساسیترین پایههای صلح خود یعنی سپاه پاسداران برنیاشود اینکار را بتدریج و با حوصله بیشتری به پیش میبرد، و در گام اول قصد دارد تا بنام هماهنگی سپاه و ارتش، نیروی دریائی سپاه را در نیروی دریائی ارتش ادغام کند.

هر چند یکی شدن نیروی دریائی سپاه و ارتش یعنی ادغام چند واحد موتوری ساده با قایقهای آلومینیومی در بزرگترین و پیچیدهترین نیروی دریائی منطقه خود بتنهائی چندان اهمیتی ندارد، اما سران رژیم با این اقدامات میخواهند به همه بویژه همسایگان عرب و آمریکا بفهمانند که دیگر قصد ماجراجویی در منطقه را ندارند و میخواهند به ارتشی کلاسیک آنطور که الزامات دوران بازسازی حکم میکند، متکی باشند و در صورتی که به نیروی سپاه نیاز باشد آنرا برای سرکوب داخلی مردم نگهدارند.

در لابلای مطبوعات

هوای سلطنت طلبان،
بخاطر سرکوب کردها

فحاشی و تهدید کیهان هوایی
علیه اتحادیه صنفی نویسندگان

رضا جوشنی: استحاله نه، همین رژیم!

جناب دکتر رضا جوشنی بار دیگر در ادامه تیز ضد انقلابی و عمیقاً ضد دموکراتیک خود مبنی بر "وفاق همگانی"، در شماره آثر ماه نشریه کار مقاله‌ای دارد با عنوان "این دو مانعاً جمع‌اند"؛ که در نگاه نخست گویا قصد دارد به نیروهای سازمان "اکثریت" و همه نیروهای سیاسی کشور به قبولاند که شعار سرنگونی "پایان دادن" باشعار "انتخابات آزاد" همخوانی ندارد و بنابراین هر گونه شعاری که بنحوی از آنجا بوی "براندازی" از آن به‌شام برسد، باید بکنار نهاده شود. آقای دکتر خواهان آن است که اشتباه کنگره اکثریت مبنی بر بکارگیری "ترم پایان دادن" بجای "ترم سرنگونی" از طریق حذف هر گونه "ترمی" از این دست اصطلاح شود. اما این ظاهر قضیه است. زیرا همه میدانند کمابیه شعار لیبرالی برگزاری انتخابات آزاد و توسط رژیم جمهوری اسلامی را سر میدهند این شعار را از ترس انقلاب و ابتکار عمل توده‌ای جایگزین شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی کرده‌اند و بکار گوی "ترم پایان دادن" نه "براندازی" رژیم، بلکه علامتی است برای "انتخابات آزاد در جمهوری اسلامی" و در حقیقت علامتی است برای "استحاله رژیم" و لذا آقای دکتر دقیقاً از همین زاویه با آن مخالف بوده و خواهان حذف آن شده است زیرا "بازره" برای استحاله رژیم را هم چپ روی میداند!

اگر بابک امیر خسروی برای تحقق شعار "انتخابات آزاد در جمهوری اسلامی" یک سناریو تنظیم کرده که بر استحاله رژیم و "وارد شدن نیروهای معین به درون رژیم که دست بالا در حکومت داشته باشند" استوار است و خواهان "بازره" برای تحقق این سناریوی احقانه خود است، آقای دکتر جوشنی چنین سناریویی را خطرناک، چپ روی و به معنای سوزاندن امکان و ظرفیتهای بالقوه همین رژیم برای تحقق شعار "انتخابات آزاد" در دراز مدت میدانند که تنها شرط آن "سعه صدر سیاسی و درایت سیاسی" است! اما سناریوی آقای دکتر چیست؟ از زبان خود او بشنویم: "زبان" مرگ بر تو و زنده باد من" با زبان و سیاست دمکراتیک "انتخاب آزاد" همخوانی ندارد. هم باید رژیم را وادار کرد از اعمال سیاست محو و نابودی دیگران دست بردارد. و هم شایسته است که اپوزیسیون در اعلان سیاست انتخابات آزاد و قبولاندن آن با زبان عقلانی و متناسب با آن سخن گوید. از هم اکنون است که قایل شدن "شرط مقدم" و اصرار بر نابودی و ادامه سیاست براندازی دیگر نیروها چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون بی معناست زیرا بقیه در صفحه ۹

تلاش عده‌ای از نویسندگان و شعراى کشورمان برای تشکیل "اتحادیه نویسندگان ایران" و برگرزای مهز گردی با شرکت تعدادی از معروفترین نویسندگان از سوی نشریه آدینه، واکنش خشمگین مقامات دولتی را برانگیخت. و در این میان کیهان هوایی، بلند گوی تبلیغاتی رژیم در خارج از کشور - در شماره ۹۰۰ خود، زبان اتهام و افترا و تهدید را گشود تا این چنین تلاشی را در نطقه خفه نماید، زیرا هر کونه تلاشی برای دفاع از آزادی بیان و عقیده در منطق حکومت اسلامی و قلم بمزدان کیهان هوایی جرمی است نابخشدنی و مستوجب عقوبتی سخت. و ما در هشتادمین شماره راه کارگر در مقاله‌ای بسا عنوان "آزادی بیان تحت حاکمیت فقها ممکن نیست" این ستیز حکومتیان با آزادی بیان و عقیده را بروشنی بیان کردیم. اما هدف ما از پرداختن مجدد به این موضوع بررسی پاسخی است که کیهان هوایی در شماره ۹۰۸ خود به توضیحات هیئت منتخب "اتحادیه نویسندگان ایران" داده است.

هیئت منتخب اتحادیه نویسندگان ایران که متشکل از محمود دولت‌آبادی، هوشنگ گلشیری، سیمین بهبهانی، جواد مجابی و رضا برهنی است، در نوشته‌ای که در شماره ۵۲ آدینه بچاپ رسیده است، به اتهامات و تهدیدات کیهان هوایی پاسخ گفته است. اما روشن است که با شرایط خفقان حاکم بر کشورمان این نوشته نمیتوانسته بسیاری از اتهامات و افتراوات و تهدیدات قلم‌بدستان حکومتی را پاسخ دهد. اما همین مختصر نیز به مذاق حامیان اختناق و سرکوب خوش نیامده و مقاله‌نویس کیهان هوایی، در مطلبی با عنوان "اتحادیه صنفی کدام نویسندگان؟" مجدداً حمله را آغاز کرده است، اما اینبار هدف مورد حمله نقی تشکیلی است که بصورت مستقل و خارج از اراده حکومتیان در حال شکلگیری است. نویسندگانی کیهان هوایی که طبعاً با هر نوع تشکل صنفی مستقل مخالف است، آسمان و ریسمان را بهم بافته تا این تفکر ارتجاعی و آزادی ستیز را در الفاظ و کلمات گوناگون بیوشاند و جمع نویسندگان و شعراى مسورد نظر را تخطئه کند و آنها را وابسته به جریان‌های فکری خاص قلمداد نماید. کیهان هوایی خطاب به هیئت منتخب اتحادیه نویسندگان ایران مینویسد: "حرف ما بر سر نوعی طرز تفکر حاکم بر طبیف خاصی است که از دوه ده پیش تاکنون همواره سعی داشته‌ای بر آن بوده است که آن را طرز تفکر کلیه قلم‌بدستان ایران قلمداد کنند و هر که را که معتقد به این طرز تفکر خاص نباشد مطرود جلوه دهند و شما نیز در این دسته جای دارید. باز هم میگوئیم چه کسی تعیین میکند که اهل قلم "واقعی" به تعبیر آقایان کیست؟" (کیهان هوایی شماره ۹۰۸) این سؤال از سوی کیهان هوایی در شرایطی مطرح شده است که هیئت منتخب در نوشته خود پیشاپیش به آن پاسخ داده است، آنها بقیه در صفحه ۹

کیهان سلطنت طلبان در ۲۲۲مین شماره خود، در ستون ثابت "کتابه سلطانی" مقاله‌ای بنام "این "تمرین دمکراسی" است یا ۰۰۰" بچاپ رسانده است. کتابه سلطانی که سخنگوی سلطنت طلبان افراطی است، در نقداثلاف "شوای هماهنگی طرفداران پادشاهی مشروطه" با حزب دمکرات کردستان و سازمان فدائیان خلق و حزب دمکراتیک مردم و "اکثریت"، سخن گفته است. وی در این نوشته، شعار "دمکراسی برای ایران خود مختاری برای کردستان" را شعاری مباین حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران میدانند و جنبش خلق کرد را بمثابة جنبشی تجزیه طلب و عامل ارتش سرخ بیاد حمله میگرد. کتابه سلطانی که از "کاهش نفوذ و اقتدار ارتش و نیروهای انتظامی و امنیتی دولت مرکزی" و تبدیل شدن زبان فارسی به زبان دوم مردم کردستان نگران است و تحقق خود مختاری در کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا را مساوی "گسستگی ایران" میدانند، از "عدم آسودگی" خیال خود و جریان سلطنت طلب در واگذاری بخشی از "اقتدار سیاسی" دولت مرکزی به مردم کردستان سخن میگوید و اقدامات گروههای کرد، خصوصاً حزب دمکرات کردستان را بعنوان اقداماتی "تجزیه طلبانه"، "کمونیستی" و "آویختن به دامان اجنبی" محکوم کرده و از "ناگامی اندیشه خود مختاری" بدست مردم ایران سخن میگوید. کتابه سلطانی که بشدت از ائتلاف شوای هماهنگی طرفداران مشروطه پادشاهی با حزب دمکرات کردستان ناراحت است و از هم نشینی و برگزاری جلسات مشترک سلطنت طلبان با سه جریان "نواندیش" و حزب دمکرات در آلمان و سوئی آزاده خاطر شده است در بخشی از مقاله‌اش مینویسد: "از دیدگاه ملی ایران، کسانی شایسته عضویت در خانواده ملت ایرانند که به تمامیت ارضی وحدت ملی و فرهنگ ایرانی خود عشق بورزند، پرچم ایران را از آن خود و مقدس بدانند ارتش ایران را ارتش خود و زبان فارسی را زبان ملی خود - و همه حا آماده باشند از خواستهای محلی قبیلگای و نژادی خود به سود الویتهای ملی صرف نظر کنند. این هیچ منافاتی با آموختن و نوشتن به زبان محلی کردی و یا پوشیدن لباس کردی در آنجا (و نه مثلاً پشت میز ادارات دولتی یا به هنگام خدمت نظامی) ندارد. اما از آن لحظه که قومیت و هویت کردی (یا عربی یا ترکی و یا بلوچی یا ۰۰۰) یک ایرانی، با هویت ایرانی او در تضاد قرار گیرد یا ملعبه مطالبات سیاسی شود، به عاملی ضد ملی تبدیل میشود. کردی که نخست خود را کرد بداند و سپس ایرانی، نباید شگفت زده شود که یک شهروند ایرانی درجه دوم نیز بحساب آید، زیرا تابعیت ایرانی خود را عملاً دست میکند و علاوه بر آن، به حقوق تهرانی، بقیه در صفحه ۹

فحاشی و تهدید

دنباله از صفحه ۸

اشکارا گفته‌اند که: "مامستقدیم اتحادیه نویسندگان ایران لزوماً فراگیرتر از جمع معدودی از نویسندگان است و خود تا امروز هم در این سهم کوشیده‌ام" و "ما به هیچوجه نمیخواهیم اگر جمعیتی، صنفی، اتحادیه‌ای پایگیرد در انحصار ما یا در اختیارچند نفر خاصی باشد" و "بالاخره تاکید کرده‌اند که: "اهداف مشخص نویسندگان، همواره دفاع از آزادی بیان و قلم بوده است و با توجه به اشاراتی که شده، گفتنی است که تنها اشخاصی در جمع مربوطه نمیتوانند باشند که شاغل ممیزی هستند". پس نظر هیئت منخسب کاملاً روشن است و این کیهان هواشی است که بسه سیاق تمامی تلاشهای سرکوبگرانه رژیم اسلامی، از اینکه اتحادیه صنفی نویسندگان ایران کله اسلامی را در خود ندارد برآشفته ست و برای درهم شکستن آن، اساساً منکر حضور و نقش نویسندگان و شعرا را سه دهه اخیر کشورمان میشود. قلم بدستان کیهان هواشی بخوبی میدانند که بخش اعظم نویسندگان و شعرا صاحب نام سه دهه اخیر کشورمان در نبرد با استبداد سلطنتی و ارتجاع مذهبی و در یک دهه اخیر در نبرد با استبداد مطلقه ولایت فقیه پرورش یافته و آبدیده شده‌اند و از اینروست که اینچنین خشم‌آلود و وقیح به آنها میتازند و منکر آنها میشوند سردمداران رژیم میکوشند مشتی رجاله حزب اللهی و معدودی قلم به مزد توابع مستقر در دادستانی اوین را بعنوان نویسنده و شاعر متعهد و انقلابی جسا بزنند تا بر اعمال سرکوبگرانه و اختناق آفرین خود لعاب آزادیخواهی و دفاع از قلم بزنند، زیرا آنها بخوبی دریافته‌اند که علیرغم تمامی جنایات بیحد و حصرشان، و علیرغم خیل عظیم شهیدان آزادی و به رغم فشارهای همیشگی بر نویسندگان و شعرا، آزاده کشورمان، آنها در برابر رژیم وحشت و ترسور سر تسلیم فرود نیاورده‌اند و در هر حدی که توانسته‌اند از اهداف و آرمانهایشان دفاع کرده‌اند.

هزرای سلطنت طلبان

اصفهانیا و بلوچها و خوزستانی‌ها نسبت به وجب و جب خاك كردستان و سراسر ایران تجاوز روا میدارد. و اگر چنین کسی، مسلحانه چنین کند علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران اقدام کرده است و باید سرکوب شود. شعار مقطعی "دمکراسی برای ایران - خود مختاری برای كردستان" شعاری در این راستاست و در نتیجه قیام علیه تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ایران.

کاتانه سلطانی در راستای این نگرش شونیستی و ارتجاعی است که از "پاسخ لوجوانه و مسلسل" در مقابل خواست مردم كردستان سخن میگویی و از "معدود کارهای درست" رژیم جمهوری اسلامی که همانا سرکوب خونین و جنایتکارانه مردم كردستان در یازده سال اخیر است، پشتیبانی قاطعانه میکند و پا را فراتر نهاده و از حزب دمکرات كردستان میخواهد "مدارکی، اعلامیه‌ای، نشانی از توافق خود با رژیم تهران در جنگ با عراق" آرایه کند، و نشان دهد که به "سرنوشت

رضا جوشنی

دنباله از صفحه ۸

که سیاست براندازی و سرنگونی که بر عنصر خشونت تاکید دارد با سیاست انتخابات آزاد که راه مسالمت را تجویز میکند در مابین قرار میگردد. منظور آقای دکتر آن است که هر گونه "شرط" مقدم از جمله طرح شعارهایی همچون "طرد رژیم" "نفی رژیم"، "پایان دادن و کنار زدن رژیم" توسط نیروهای بیرون یا درون حاکمیت با شعار "انتخابات آزاد" و راه مسالمت آمیز مفایرت نداشته و طرح همین شعارها باعث شده است که رژیم اسلامی به سرکوب مبارزین سیاسی دست بزند و الا اگر چنین شعارهایی حذف گردد، رژیم اسلامی آنقدر "سعه صدر سیاسی و درایت سیاسی" خواهد داشت که از اعمال سرکوب دست بردارد. اما اگر از آقای دکتر جوشنی سؤال شود که چرا رژیم اسلامی حتی نهضت آزادی مهندس بارزگان را تحمل نکرده و آنها را بخاطر يك نامه مورد پیگرد و سرکوب قرار داده است و یا اینکه حتی در جریان انتخابات مجلس خیرگان، جناح حزب الله رژیم را بشیوه خاصی مورد "سرکوب" قرار داد و از "انتخابات آزاد" برای يك جناح از حکومت وقتی نگذاشت خواهد گفت: "این واقعیت است که شعار سیاست انتخابات آزاد به یکباره مورد پذیرش و اجرا قرار نمی‌گیرد و اکنون باید پیش زمینه‌ی تحقق آن، باز شدن تدریجی فضای سیاسی، قدم گذاشتن جامعه در راه دمکراسی، آزادی بیان، عقیده، قلم، آزادی تشکله‌ها و سندیکاها و آزادی فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی و... تاکید داشت. باید با نافذ گردانیدن شعارهای مطالباتی فوق ۰۰۰ و بالاخره قانونی شدن تدریجی فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی، راه دشوار تاهین دمکراسی در کشور را هموار کرد. تحقق مطالبات فوق نه مفایرت دراز مدتتر شعار و سیاست انتخابات آزاد، که لازمه آن است. ۰۰۰ بهمین دلیل باید کار توضیحی فراوانی روی آن صورت گیرد و جهات ابهام آن برای جامعه و نیروهای سیاسی رفع و روشن گردد که لازمه آن تبادل نظر، مشاوره و مذاکره با همه نیروهای مخالف و موافق این شعار و سیاست است. ۰۰۰ بی‌گیری این سیاست و در ادامه آن سیاست انتخابات آزاد حقانیت فعالیت سیاسی ما را در نزد مردم تاهین و حربه رژیم را

در سرکوب مبارزین سیاسی به بهانه شعار سرنگونی... کندتر میکند و برای فعالیتهای علنی و قانونی فعالین سیاسی راه می‌گشاید. این "نه کنار آمدن" با رژیم و انصراف و اظهار پشتیبانی از مبارزه با آن بلکه راه "کنار زدن" ارتجاع، با حربه "در کنار مردم" بودن است. "پس معلوم میشود که آقای دکتر جوشنی نیز اولاً "شعار و سیاست انتخابات آزاد" را يك شعار و سیاست دراز مدت تر

میداند که طرح آن را فعلاً زودرس، تحریک کننده و چپ روانه میدانند؛ ثانیاً او که هر گونه "شرط" مقدم را برای "تفسیر و تحول" در رژیم مغایر با "منش و زبان دمکراسی" میدانند، خواهان "شرط" مقدم برای تفسیر و تحول و بعبارت روشنتر استحاله هر گونه موضع ابویزیسیون در مقابل رژیم به موضع مشاور رژیم است تا بتوان از طریق "تبادل نظر، مشاوره و مذاکره" با رژیم "سعه صدر سیاسی و درایت سیاسی" سران رژیم را از قوه بفعال در آورد و آنها را با "فرهنگ دمکراتیک" آشنا گرداند. اما آقای دکتر خوب میدانند که لازمه این استحاله "فراتر" رفتن از موضع کنونی نهضت آزادی در مقابل رژیم اسلامی است؛ زیرا اگر رژیم اسلامی حتی مخالفت خوانی‌های نهضت آزادی را که در چهارچوب قانون اساسی و تأیید رژیم مبتنی بر ولایت فقیه انجام میگردد، تحمل نمیکند از ماهیت سرکوبگرانه و ضد دمکراتیک آن نیست، بلکه باید آنرا ناشی از مبارزه چپ روانه نهضت آزادی قلمداد کرد! نهضت آزادی هیچگاه شعار سرنگونی نداده است تا "بهانه" ای بدست رژیم برای سرکوب خود گردد. اکنون که بار دیگر آقای دکتر جوشنی و شرکا قصد کنار آمدن با رژیم را دارند برای دومین بار مشی ضد انقلابی و خائضانه‌ی رانسبت به مردم و ابویزیسیون انقلابی و دمکراتیک رژیم در پیش گرفتند و آنرا زیر پوشش آداب دمکراسی جار میزنند، به آقای دکتر جوشنی باید گفت: بیرونده سیاسی شما و شرکا در دوره جمهوری اسلامی ملو از حیانت به مردم و دمکراسی است و نه مبارزه با جمهوری اسلامی؛ و کنار آمدن مجددتان را با جمهوری اسلامی هیچکی نمیتواند حساب "انصراف و اظهار پشتیبانی از مبارزه" تلقی نخواهد کرد؛ اما اینکه این بار نیز جمهوری اسلامی شما را بعنوان مستیازان و مشاوران خود بپذیرد جای تردید است!

میکند، ما را با تواندیشان کاری نیست؛ اینان نیروز بنام مبارزه با امپریالیسم در ائتلاف با حاکمان جمهوری اسلامی علیه مردم و دمکراسی اقدام میکنند و امروز بنام دمکراسی و تمامیت ارضی، در نشیور وحدت با سلطنت و طرفداران استحاله جمهوری اسلامی میدهند. ولی حزب دمکرات كردستان باید درك روشنی از دشمنان و دوستان دمکراسی داشته باشد و به کسانی که بصورت پنهان و آشکار زمینه ائتلاف با سلطنت طلبان را فراهم می‌آورند بیپرده امید نبیند. و در راستای شعار خود "دمکراسی برای ایران و خود مختاری برای كردستان" مولفین خود را بیابد.

تمامیت ارضی ایران و حاکمیت ملی ایران "وفادار است. کاتانه سلطانی که خود مدرکی نیافته است، مدارکی خلاف آن ارائه میکند. مدارکی نال بر اینکه حزب دمکرات از "گشتگان کرد" سخن گفته و در یازده سال اخیر علیه حاکمان اسلامی ایران جنگیده است و سرنوشت خود را از سرنوشت حاکمان تهران و جنگ با عراق جدا کرده است.

موضع روشن و صریح سلطنت طلبان در مورد حق تعیین سرنوشت خلقها و طبعا یکی از اصلیترین مواد دمکراسی بار دیگر روشن میکند که مولفین و گفتگو کنندگان با این جریان ارتجاعی، چگونه به دمکراسی پشت کردند و چگونه بنام دمکراسی و وحدت مردمی، به آزادی و مردم پشت

نگاهی به مهمترین مسائل جنبش کارگری

۱- طبقه کارگر ستون فقرات مبارزه

برای آزادی و سوسیالیسم

هر بحث جدی درباره جنبش کارگری و مسائل گری آن در مقطع کنونی، قبل از هر چیز میباید از روشن کردن اهمیت طبقه کارگر در مجموع جامعه ایران آغاز گردد. چرا که بدون روشن ساختن این نکته، جایگاه و جهت بحث و نتایج حاصل از آن در ابهام مانده و اراده‌های برای اقدام شکل نخواهد گرفت. روشن شدن این نکته، بویژه در شرایطیکه نامدین و فراریان از زیر پرچم مبارزه بیش از هر چیز نفس موجودیت و اهمیت طبقه کارگر را مورد سؤال قرار میدهند و از آن توجیهی برای تسلیم‌طلبی خویش می‌تراشند، بیش از پیش ضروری مینماید.

طبق آمار رسمی، جمعیت فعال کشور حدود ۱۳ میلیون نفر است که از این میان تقریباً ۳ میلیون نفر به معنای رایج کلمه کارگر هستند. اما هرگاه این واقعیت را در نظر بگیریم که در حال حاضر ما با یک جمعیت ۵ تا ۶ میلیونی بیکار - چه آشکار و چه پنهان - روبروئیم، در خواهیم یافت که اکثریت جمعیت فعال کشور به طبقه کارگر تعلق دارد! حتی اگر بخش عظیمی از کارمندان دولت و کارکنان فابریک‌ها بدون مزد را که به نوبه خود بدترین شکل استثمار را تحمل مینمایند، در این مقوله ننگانیم. بدین ترتیب بالغ بر ۸ یا ۹ میلیون نفر از جمعیت فعال کشور بطور مستقیم از مناسبات نظام سرمایه‌داری حاکم بر کشور رنج می‌برند و راه رهایی را در دگرگونی با آن می‌جویند. از این واقعیت، اما، دو نتیجه کلی بدست می‌آید: اولاً بدون سازمان‌دادن این نیرو و مشابه ستون فقرات و محور هر مبارزه جدی، نمیتوان امید به هیچ اصلاح جدی در اوضاع نابسا - مان و غیر قابل تحمل موجود داشت، چه برسد به آنکه راه خروج از این بن‌بست راه‌موار نمود؛ ثانیا بدون توجه به مسائل و نیازهای این نیرو، یعنی بدون مبارزه همه‌جانبه علیه نظام سرمایه‌داری هر گونه تغییر اساسی در وضع موجود ناممکن است.

بنابراین تمام آنانیکه ادعای اصلاح‌طلبی، ترقی‌خواهی، آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی دارند ولیکن نقش کلیدی طبقه کارگر ایران را در مبارزه علیه نظم موجود انکار میکنند، در بهترین حالت گمراهانی هستند که آب به آسیاب دشمن میریزند و در بدترین حالت شارلاتانهای سیاسیندکه با شعارها عوامفریبانه در تلاش‌های وضع موجودند.

۲- ساخت طبقه کارگر و سیاست ما

برای فعالیت در میان کارگران

امانتکاید بر اهمیت طبقه کارگر و نقش محوری آن در مبارزه طبقاتی، برای سازماندهی جنبش کارگری کافی نیست. برای ترسیم خط‌مشی معینی در جهت سازماندهی طبقه کارگر در عین حال میباید در روشنی از گروه‌های شغلی مختلف کارگری بدست آید. چرا که سازمانیابی کارگران نمیتواند فی‌البداهه آغاز گردد و یگانه مجموعه طبقه را در بر گیرد. هر

لایه کارگری بنا به جایگاه آن در تولید، درجه تمرکز و آگاهی حاصل از آن، ظرفیتهای سازمانیابی و مبارزاتی متفاوتی دارد که در سیاستهای سازماندهی باید مورد توجه قرار گیرد. تشریح گروه‌های مختلف کارگری، در عین حال با روشن ساختن وزن هر لایه در مجموعه طبقه کارگر، اولویت‌بندی فعالیت در هر بخش از طبقه را امکانپذیر مینماید. امری کسه بدون آن، نمیتواند از فعالیت نقشه مندسختی در میان باشد. چراکه فعالان کارگری بدون توجه به چنین اولویتهایی قادر نیستند، در میان کسل طبقه فعالیت سازمانگر موثری را پیگیری نمایند و بناگزر باید بخشهایی را که با لحاظ آمادگی و ظرفیت مبارزاتی، با به لحاظ نقش‌کلیدی و استراتژی تویک در تولید و مبادله و یا بلحاظ وزن سیاسی جمعیت کارگری در اولویت قرار میگیرند مشخص نمایند.

طبق آمار، در مجموع طبقه کارگر، به ترتیب بخش صنعت با نیروی تقریبی یک میلیون نفر، بخش ساختمان با نیروی تقریبی ۷۰۰ هزار نفر، بخش کشاورزی با نیروی تقریبی ۲۵۰ هزار نفر و بخش حمل و نقل و انبارداری با نیروی تقریبی ۳۰۰ هزار نفر، بیشترین کارگر را به خود اختصاص میدهند. بدین ترتیب هر گاه بر مبنای تعداد کارگران شاغل در هر بخش، اولویت فعالیت را تعیین نمائیم میباید بیش از همه بر دو بخش صنعت و ساختمان متمرکز شویم. اما روشن است که تنها بر مبنای این معیار نمیتوان استقرار نیرو را تعیین نمود. بعنوان مثال بخش آب و برق و گاز با نیروی تقریبی ۸۰ هزار نفر، اگر چه تعداد کارگر کمتری نسبت به بخش کشاورزی را به خود اختصاص میدهد اما بلحاظ نقش استراتژیک در روند تولید میباید قطعا در اولویتهای فعالیت ما قرار گیرد.

در عین حال، بدون توجه به ویژگی ساختاری طبقه کارگر، نمیتوان سیاست دقیقی برای فعالیت در بخشهای مختلف تعیین نمود. در يك نگاه کلی به وضع هر يك از بخشهای طبقه، در میبایم کسه طبقه کارگر ایران بشدت پراکنده است. بجز برخی رشته‌های استثنایی مانند نفت و برق، در مجموع در هیچیک از رشته‌ها، شاهد تمرکز بالای کارگران در کارخانجات یا واحدهای اقتصادی نیستیم. مثلاً از میان يك میلیون کارگر شاغل در بخش صنعت تنها ۲۴۵ هزار نفر از تمرکز نسبی برخوردارند. و روشن است که همین مسئله با ابعاد گسترده‌تر در مورد رشته‌ها دیگر نیز صادق است.

بنابراین، با توجه به ویژگی ساختاری طبقه هر سیاستی برای فعالیت در میان کارگران باید با پذیرش يك اصل کلی تعیین شود: فقط با تمرکز بر فعالیت در بخش یا بخشهای متمرکز طبقه، نمیتوان سازماندهی موثر جنبش کارگری را پیش برد، بلکه باید به بخشهای پراکنده‌تر نیز در حد لازم توجه داشت.

اگر سیاست تکنونی خود را در این زمینه یا حداقل، جهت‌تاکیدانمان را، در پرتو آنچه گفتیم مورد ارزیابی قرار دهیم، خواهیم دید که سیاست تکنونی ما بشدت يك جانبه بوده است. واقعیت این است که ما صرفاً بر بخش متمرکز و آنهم اساساً در رشته صنعت تاکید کرده‌ایم و طبعاً قادر نبوده‌ایم چه بلحاظ شناخت کلیت طبقه، طرح مطالبات مربوط به بخشهای دیگر و به همین ترتیب سازماندهی مبارزه در لایه‌های دیگر نقش موثر ایفا نمائیم. و اگر فعالینی از واحدهای سازمان در بخشهای دیگر مستقر شده‌اند، طبعاً نمیتوانستند فعالیت نقشه‌مند و آگاهانه‌ای در محیط استقرار خویش، انجام دهند.

حال بر مبنای سه معیار آمادگی سازمانیابی نقش استراتژیک در تولید و وزن بالای جمعیت کارگری و با پذیرش اصل کلی توجه به بخشهای پراکنده، ضمن پذیرش اولویت بخشهای متمرکز، اولویت‌بندی فعالیت ما در طبقه کارگر بدین‌نقش باید باشد:

الف- بخش صنعت بدلیل آنکه از وزن بالایی در کل طبقه برخوردار است و نیز کارگران شاغل در این بخش ضمن درجه بالاتر تمرکز از ظرفیت مبارزاتی و تشکل‌پذیری مناسبی برخوردارند باید همچنان در مرکز توجه ما قرار گیرد. با این توضیح که در این بخش باید در وهله اول واحدهای تولیدی ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفره و ۱۰۰۰ نفره به بالا را در رشته‌های نساجی، پوشاک و چرم ۳۶ کارگاه ۱۰۰۰ به بالا و ۵۱ کارگاه ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفره، رشته ماشین‌آلات و محصولات فلزی ۲۴ کارگاه ۱۰۰۰ به بالا و ۲۹ کارگاه ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفره رشته‌های نفت، شیمی و لاستیک (۱۲ کارگاه ۱۰۰۰ به بالا و ۶ کارگاه ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفره)، رشته مواد غذایی، آشامیدنیها و دخانیات (۱۱ کارگاه ۱۰۰۰ به بالا و ۲۶ کارگاه ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفره) و رشته محصولات کانی غیر فلزی (۱۱ کارگاه ۱۰۰۰ به بالا و ۱۷ کارگاه ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفره) مورد توجه فعالان و سازمانگران کارگری قرار گیرند. در عین حال باید اصناف مربوط به همین رشته‌ها کسه کارگاههای ۹ - ۱ نفره را در بر میگیرند نیز مورد توجه قرار گیرند. برای روشن شدن اهمیت توجه به بخشهای پراکنده‌تر در بخش صنعت کافی است بعنوان مثال آمار شافلین صنایع نساجی، پوشاک و چرم در کارگاههای بزرگ کوچک را با یکدیگر مقایسه کنیم: کارگاههای بزرگ ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفره و ۱۰۰۰ نفره به بالا در این رشته مجموعاً ۱۰۲ هزار کارگر دارند در حالیکه کارگاههای ۹ - ۱ نفره در این رشته تقریباً ۲۰۰ هزار کارگر را در بر میگیرند. و همین حالت در مورد رشته‌های مواد غذایی و سایر ماشین‌آلات و فلزی نیز صادق است.

ب- بخش آب و برق و گاز هم بلحاظ نقش کلیدی آن در تولید و نیز حفظ نظم جاری زندگی عموم مردم بویژه در شهرها و نیز بلحاظ درجه تمرکز

همچنین "بازسازی" در شرایطی آغاز شده است که نرخ رشد جمعیت کشور بدلیل فقر و فلاکت روزافزون و سیاستهای ارتجاعی رژیم اسلامی، بسط سطح یکی از بالاترین نرخ‌های رشد در جهان رسیده و هر ساله چندین میلیون نفر بر جمعیت کشور افزوده میگردد. روشن است که افزایش جمعیت، مستقیماً بر تورم نیروی کار میافزاید و خیل وسیع بیکاران با تشدید رقابت در میان کارگران زمینه استثمار و حشایش کارگران را بیش از پیش فراهم مینماید.

به همین ترتیب پراکندگی ساختاری طبقه کارگر که از ساختار اقتصاد بیمار کشور ناشی میگردد امکانات مقابله سراسری طبقه کارگر را با افساد فرتجاعتی رژیم و حراج نیروی کار توسط قبهای حاکم تضعیف میکند. چنانچه همین پراکندگی خود عاملی است که بر مشکلات سازمانیابی کارگران میافزاید و رژیم هار برای پیشبرد سیاستهای خویش با مقابله موثری روبرو نمیکرد.

و بالاخره باید به عامل سرکوب در مجموعه عواملی که بازسازی بر متن آنها انجام خواهد گرفت، اشاره کرد. اگر تنها سرمایه رژیم اسلامی، نیروی کاری است که بشدت متورم شده و در فقر و فاقه دست و پا میزند، بناگیز باید با شلاق سرکوب امکان هر گونه عکس‌العمل را از آنان سلب نمود و مکیده شدن خوششان را توسط سرمایه تضمین نمود. جز این "بازسازی" طرحی خواهد بود روی کاغذ و در این صورت موجودیت ولایت فقیه به خطر خواهد افتاد. بنا بر این است که امروزه تمامی شرایط تشدید سرکوب آزادیها و جلوگیری از هر تجمع و تشکیلی در دستور کار قرار میگردد. در عین حال باید به این واقعیت نیز توجه نمود که رژیم اسلامی و حشایشانه‌ترین اشکال سرکوب را با شیوه‌های کثو پراتیستی در هم آمیخته و با دامن زدن به انواع توهمات ارتجاعی در میان صفوف کارگران شکاف میاندارد. در چنین شرایطی طرح قانون کار، لویحی مانند بیمه بیکاری یا وعده‌های گوناگون برای افزایش دستمزد و امثالهم بسط ابزاری برای تحمیل کارگران و به بیراهه‌کشاندن جنبش کارگری تبدیل میکنند.

بدین ترتیب با توجه به آنچه که گفتیم، جوهر اصلی دوران بازسازی چیزی نیست جز تشدید استثمار کارگران با بهره برداری از عقب‌مانده‌ترین شیوه‌های بهره‌کشی سرمایه‌دارانه.

هم اکنون ما شاهد گسترش تبلیغات حصول افزایش تولید در دوران بازسازی هستیم. در برخی از کارخانجات، مدت‌هاست که شیوه‌های گوناگونی برای تشویق کارگران به افزایش تولید بکار گرفته میشود. ساعات کار گام به گام افزایش مییابد و اضافه کاری اجباری معمول میگردد. اما اشتباه است که تشدید استثمار را صرفاً از این نمونها استنتاج نماییم. آنچه در عمق میگردد و در گزارشات منعکس نمیکردد، بیانگر واقعیت دهشتناکی است که چهره کریه سرمایه‌داری را افشاء مینماید. توده عظیمی از بیکاران گرسنه آنچنان رقابتی رامیان کارگران دامن میزنند که حداقل دستمزد حتی برای سیر کردن شکم

سوی دیگر این نیز روشن است که در شرایط سرکوب سیاسی و عدم وجود تشکلهای یا رسمیت‌نداشتن آنها گردآوری و سازماندهی کارگران بیکار حول شعاربیمه بیکاری و غیره، دشواریهای زیادی دارد. بنابراین در حال حاضر باید ضمن فعالیت در میان لایه‌های مختلف کارگران شاغل، به بیکاران هر بخش نیز توجه کرده و نطفه‌های تشکلی بیکاران را پی‌ریزی نمود تا در مراحل بعدی سازماندهی جنبش بیکاران بسط معنای واقعی کلمه امکانپذیر گردد.

۳- وضعیت کنونی و نکاتی که باید

در نظر گرفت

بیش از دو سال است که دوران "بازسازی" آغاز شده است. آغاز این دوران در عین حال به این معنات است که در چند ساله قبل از آن رژیم جمهوری اسلامی کاری جز تخریب تمام هست و نیست کشور و نابودی منابع اقتصادی انجام نداده است. برای روشن شدن ابعاد تخریب کافی است به این واقعیت توجه نماییم که بلحاظ اقتدار اقتصادی اینک ما با یک دولت ورشکسته روبرویم. آنهم در کشوری که یکی از مهمترین کشورهای صادرکننده نفت حساب میاید و قبل از انقلاب به صدور دلارهایی مشغول بود که نمیتوانستند در ساختار اقتصادی کشور جذب گردند. بنابراین تنها سرمایه‌ای که در اختیار رژیم اسلامی است، نیروی کار توده‌هایی است که میبایست دست بسته در اختیار سرمایه‌داران داخلی یا خارجی قرار گیرند و از قبل استثمار آنان سیاست بازسازی رژیم متحقق گردد. برنامه پنجساله بازسازی تمامی جهت‌گیریهای رژیم اسلامی نیز دقیقاً بیانگر همین واقعیتند. جوهر اصلی سیاست بازسازی رژیم عبارت است از خصوصی کردن تمامی حوزه‌های اصلی اقتصاد و فراهم ساختن شرایط مناسب برای سودآوری در سرمایه‌گذاری بخش خصوصی از طریق طرحهای تدارکاتی؛ یعنی سرمایه‌گذاری در زمینه راه‌سازی، سد سازی و افزایش تولید برق و امثالهم.

خصوصی کردن بسیاری از واحدهای تولیدی تحت پوشش دولت، در شرایطی در دستور قرار گرفته است که اکثر آنها سودآور نیستند و فراتر از آن برخی اساساً نمیتوانند سودآور شوند؛ چراکه مدرنیزه کردن آنها و با تجدید سازمانشان به هیچ وجه مقرون به صرفه نیست. روشن است که تملک این واحدها نمیتواند جاذبه‌ای برای سرمایه‌داران داشته باشد. بدین ترتیب اجرای سیاست خصوصی کردن در چنین شرایطی مستلزم تغییرات گسترده و چه در ساخت پرسنل و چه در خط تولید و امثالهم است. علاوه بر این "بازسازی" بطور کلی تغییرات وسیعی را در تولید و بنا بر این در گروه بندیهای کارگری، چه در لایه‌های شاغل و چه در میان بیکاران بنهنبال خواهد داشت. تحریک در نیروی کار اما، در عین حال به معنای عدم ثبات در بخشی از لایه‌ها بوده و هراس از اخراج همچنان در بسیاری از واحدها حضور شوم خود را حفظ خواهد کرد. و این عاملی است که دست سرمایه‌داران و دولت را برای وارد ساختن فشار هرچه بیشتر بر کارگران بساز میگذارد.

کارگران و آمادگی سازمانیابی، از جمله بخشهایی است که میباید مورد توجه ویژه قرار گیرد. در این بخش با واحدهای بسیار بزرگی روبرو هستیم که هر یک تعداد زیادی کارگر متخصص و تکنیسین را دربر میگیرند و بنا بر این کانونهای آگاهی بالایی محسوب میشوند و از زمینه مناسبی برای سازمانیابی برخوردارند.

ج - بخش حمل و نقل و انبارداری نیز بنویسه خود از اهمیت استراتژیک برخوردار است. اگرچه در این بخش واحدهای متمرکز بنا به خصلت کار، کمتر دیده میشوند، اما مجموعه‌هایی مانند بنادر را در این بخش میتوان یافت که تعداد زیادی کارگر متخصص یا ساده را در بر میگیرند و با کارگاههای تعمیرات و مکانیکی نسبتاً بزرگ با متوسط از جمله محیطهای مناسب فعالیت سازمانگرانه در این بخش محسوب میگردد. به همین ترتیب سیستم اتوبوس-رانی شهری بویژه در شهرهای بزرگ بعنوان یک مجموعه درم تنیده، شرایط مناسبی برای سازمانیابی فراهم مینماید.

د - بخش ساختمان، همانطور که در آغاز این مبحث اشاره کردیم، بعد از بخش صنعت بیشترین کارگر را در بر میگیرد. اما اهمیت این بخش صرفاً از این جنبه نباید مورد بررسی قرار گیرد. این بخش بدلیل خصلت کار آن، بیشترین ارتباط را با کارگران کشاورزی و روستاها از یکسو و کارگران بیکار از سوی دیگر دارد و طبعا میتواند در هر دو لایسه تاثیرات چشمگیر بگذارد. در عین حال کم نیستند کارگاههای متمرکز و بزرگ ساختمانی که زمینه مناسبی برای سازمانیابی کارگران فراهم مینمایند. به همین ترتیب میباید از کوره‌بازخانه‌ها نام برد که در صورت فعالیت صحیح از ظرفیت مبارزاتی بالایی برخوردارند. بویژه با توجه به آغاز دوران "بازسازی" این بخش گسترش بیشتری یافته و بر تعداد کارگاههای بزرگ ساختمانی افزوده خواهد شد. بنا بر این فعالیت در میان کارگران این بخش میباید در زمره اولویتهای فعالان و سازمانگران کارگری باشند روشن است که باید در وهله اول بر کارگاههای بزرگ ساختمانی فعال در طرحهای عمرانی یا صنعتی متمرکز شد و در عین حال اوصاف مربوط به این بخش و مبادین کار و پاتوقهای کارگران ساختمانی را تحت پوشش قرار داد.

ه - همچنین در قبال بخشهایی مانند کشاورزی معدن و خدمات، سیاست روشنی داشت. مسلماً در اینجا نیز باید اولویت با واحدهای متمرکز باشد؛ مثلاً در کشت و صنعتهای بزرگ، در معادن بزرگ و مراکز درمانی یا آموزشی بزرگ.

و - و بالاخره لازم است به گسترده‌ترین لایه طبقه کارگر، یعنی توده عظیم بیکاران اشاره نمود. اگر بپذیریم که رقابت در درون طبقه کارگر مهمترین عامل تضعیف کننده جنبش کارگری است؛ با توجه به ابعاد گسترده ارتش ذخیره کار، در میبایست که بدون سازماندهی این بخش از کارگران و ایجاد ارتباط میان کارگران شاغل و بیکار، هیچ اقدام اساسی برای پیشرفت جنبش کارگری نمیتوان انجام داد. از

هدف‌های اقتصادی جمهوری اسلامی

برنامه‌ها و فعالیتهای اقتصادی امروز جمهوری اسلامی، که یکی با سیاستهای دوره میان‌انقلاب و پایان جنگ ایران و عراق متفاوت است کم‌کم این سؤال را بر جسته می‌سازد که آیا بحران اقتصادی کشور، حل خواهد شد؟ برای پاسخ به این سؤال اول باید تعریف روشنی از مفهوم بحران داشت، چه، هم بعنایت سابقه و ریشه‌های تاریخی بحران، کسب فراتر از سن جمهوری اسلامی می‌رود و هم بعنایت تاثیرات مخرب حاکمیت اسلامی و علی‌الخصوص ویرانی‌های ناشی از جنگ هشت ساله، برداشتهای متفاوتی به چشم می‌خورد. مثلا افکار عمومی که شدیداً تحت تاثیر خرابیهای جنگ بوده است، از حل بحران بیشتر، بازسازی ویرانیها و راه افتادن چرخهای اقتصاد را می‌فهمد. برخی از این سطح فراتر می‌روند و به کارکردها و روابط میان نهادهای جمهوری اسلامی و نظام اقتصادی موجود توجه دارند. یعنی ریشه بحران را در ناسازگاری روینای سیاسی ایدئولوژیک موجود با ساختار سرمایه‌داری جستجو میکنند. طرز فکر دیگری هم وجود دارد که مشکلات اقتصادی را بکلی مستقل از روینای جمهوری اسلامی ارزیابی کرده و به انتقاد از چگونگی توسعه سرمایه‌داری می‌پردازد بنابراین حل بحران را در رفع ناهنجاریهای ایجاد شده در دوران پهلویها جستجو میکند. در حساب حاضر فکر هدایت‌کننده جمهوری اسلامی به این برداشت آخری رسیده است. این موضوع را باید بیشتر توضیح داد، چرا که ممکن است اعتراض شود که این نکته ایدئولوژیک نیست و رهبران حکومت اسلامی از قدیم ایام روی برنامه‌های شاه حسرت داشتند. به این اعتراض البته هیچ ایرادی وارد نیست. این کاملاً درست است که روحانیت طرفدار خمینی برنامه‌های اقتصادی شاه را مردود میدانستند. ولی آنچه امروز آنها میگویند، نه فقط بکلی بسا نظرات گذشته‌شان متفاوت است، بلکه دقیقاً در همان راستاهایی قرار میگیرند که رژیم شاه میکوشید اقتصاد را به همان طرف هدایت کند. یعنی در نقد ناهنجاریهای اقتصاد دوران سلطنت میان جمهوری اسلامی امروز و حکومت سابق کشور اختلاف اصولی وجود ندارد. در واقع نکته‌ای که می‌خواهیم توضیح دهیم اینست که حکومت اسلامی پس از دهسال آزمودن تئوریهای اقتصادی خود که به خرابتر شدن بیشتر مملکت منتهی شد، بهمان موضع اقتصادی کلاسیک بورژوازی ایران بازگشت کرده و بنا پذیرش برداشت آنها از بحران نظام اقتصادی، ادامه سیاستها و راه‌های آنها را بی‌میگیرد و تعجب نباید کرد که بنا به ملاحظات عدیده، رهبری جمهوری اسلامی این سیاستها را همراه باید و بیراه‌گویی به آنها پیش ببرد. در اینجا دو نکته را باید تذکر داد، اول اینکه منظور از اجرای برنامه‌های رژیم‌گذشته، انجام تمامی سیاستها و اهداف جزئی آن نیست. حتی اگر آنها خودشان هم در موقعیت گذشته‌شان قسراً بگیری، نمیتوانند مگر همان کارها را بکنند زیرا

شرایط از جهات مختلف فرق کرده است. دوم اینکه هدف ما از گفتن اینکه جمهوری اسلامی برنامه‌های شاهنشاهی را دنبال میکند، هو کردن نیست. بلکه توجه دادن به تضادها و ضرورت‌های عینی‌ای است که بر سر راه تکامل سرمایه‌داری ایران قرار گرفته‌وهمین تضادهاست که به طبقه بورژوازی، راه برون رفت از بحران ساختاری را نشان خواهد داد. اینکه آیا بورژوازی موفق میشود یا نه، مقوله دیگری است. ولی اینکه هدفها و برنامه‌هایی که اتخاذ میشود بازتاب شرایط عینی و الزامات نظام اقتصادی است، انکارناپذیر است. هدف مشخص این مقاله همس توضیح این نکته است که جمهوری اسلامی پس از یک دور قمری، بنا بر فشارها و نیازهای واقعی اقتصاد، تازه به سطح درک رهبران حکومت سرنگون شده از علل بحران اقتصادی رسیده و خط مشی آنها را نیز پیش گرفته، ولی با مشکلاتی به مراتب بزرگتر از گذشته روبروست. بنابراین شانس حل شدن بحران موجود بسیار کمتر از گذشته است.

پیش از اینکه به تشریح مشکلات عملی جمهوری اسلامی برای اجرای برنامه‌های اقتصادی‌اش بپردازیم خوب است ابتدا نگاهی به برداشت جمهوری اسلامی از بحران سرمایه‌داری ایران که موافق با ارزیابی بورژوازی دوران سلطنت است بیندازیم. ضمن اینکه باید تاکید کرد که در چهارچوب دیدگاه بورژوازی، این منطقی‌ترین ارزیابی از بحران ساختاری سرمایه‌داری ایران است.

برداشت جمهوری اسلامی از بحران را قبل از همه باید از ورای برنامه‌ای که برای توسعه اقتصادی طرح کرده است، دریافت. چرا که بنا بر ملاحظات سیاسی و روانی که هنوز در رابطه میان گروه‌های درونی حکومت و همچنین در رابطه رژیم با توده‌های مردم عمل میکند، در کاربرد مفاهیم و مقولات مربوط به سرمایه‌داری دو پهلویگویی و استعاره نقش مهمی بازی میکند. اما نکات اساسی برنامه توسعه از چه قرار است؟

- ۱- تبیین و تثبیت نظام مالکیت ارضی کشاورزی و تامین اقتصادی، اجتماعی و قضاوسی برای تولیدکنندگان و سرمایه‌گذاران مردمی توسط دولت.
- ۲- واگذاری سهام صنایع دولتی و ملی شده به مردم.
- ۳- برداشتن کلیه موانع و ایجاد همه‌گونه تسهیلات برای توسعه صادرات کالاهای صنعتی از جمله ایجاد مناطق صنعتی آزاد. تدوین حد و وظایف دولت در اعمال حاکمیت و کاهش وظایف تصدی تاحد ضرورت.
- ۵- انتقال بخشی از وظایف غیر ضرور دولتی به بخش غیر دولتی.
- ۶- بازنگری در سازمان دولت با انتقال اختیارات لازم و مکفی به مسئولین محلی.
- ۷- اختصاص ارز با نرخ رسمی به تولید کالاهای حساس و ضروری سهمیه‌بندی شده و تولید ماشین آلات صنعتی، از ترجیحی برای تولید سایر کالاهای ضروری و واردات ماشین‌آلات صنعتی و واردات بدون انتقال ارز برای تولید بقیه کالاهای تولید تامین کالاهای حساس و ضروری اضافه بر میسران

سهمیه‌بندی شده. چنانکه ملاحظه میکنید، این اهداف کلی خود، دو هدف اساسی را مد نظر دارند: اول انتقال رهبری اقتصادی به بخش خصوصی و دوم ایجاد یک پایه صنعتی برای پایان دادن به اقتصاد تک پایه نفت. در واقع این جهت‌گیریها با توجه به دو مشکل اساسی ساختاری اقتصاد ایران تدوین شده که از دیرباز یعنی از هنگام چیره‌شدن نظام سرمایه‌داری مشغله اصلی طبقه بورژوازی ایران بوده است. اول، اتکای شدیداً یکجانبه اقتصاد بر تولید نفت با ضعف مفرط صنعت و کشاورزی و دوم، سلطه بسا متنازع دولت بر حیات اقتصادی یا ضعف مفرط طبقه بورژوازی. این ادعا کاملاً صحت دارد که ساختار ناموزون، گسیخته و ناهماهنگ بخشها و رشته‌های مختلف اقتصاد مستقیم و غیر مستقیم از این دو انحراف عمده سرچشمه گرفته است. بندهای هفتگانه بالا، به اضافه اهداف کمی و سیاستهای اجرایی‌تر مصوب برنامه توسعه، تماماً در خدمت رفع این دو نقیصه اساسی است. بغیر از بند مربوط به تشویق صادرات، بقیه بندها با تفاوتی کمی، در چهارچوب برنامه قدیمی بورژوازی قرار دارد. برنامه‌های عمرانی چهارم و پنجم رژیم شاه بخصوص شاخص هستند، و میتوان گفت موفقترین برنامه‌ها در تاریخ این دو هدف کلی بوده‌اند. این دو برنامه که بسا درآمد عظیم نفتی پشتیبانی میشد، جهت قابسمل ملاحظه‌ای در پیشرفت صنعت و نفع هر چه بیشتر طبقه بورژوازی جدید یا عبارت دیگر بورژوازی بخش خصوصی ایجاد کردند البته در همین دو برنامه هم بود که تناقض ذاتی توسعه سرمایه‌داری ایران برجسته‌ترین شکل خود نمای کرد. یعنی اینکه درست هم با توسعه کمی و کیفی طبقه بورژوازی و گسترش اقتصاد صنعتی، بخش دولتی و اتکای اقتصاد به نفت نیز تقویت شد و مشکل ساختاری مورد بحث در سطح بالاتری احیا شد. و این دور باطلی است که راه‌حل بورژوازی خروج از بحران ساختاری اقتصاد ایران را در ابهام میبرد. اقتصاددانان جمهوری اسلامی ادعا میکنند که با طرح سیاست حمایت از صادرات یعنی بند سوم مذکور در بالا، در مقابله با سیاست یکجانبه حمایت از تولید کالاهای جانشین واردات، راه خروج از دور باطل را یافته‌اند. در واقع استدلال آنها بر پایه تشدید رقابت بازار استوار است نکته اساسی حرف آنها اینست که سیاست معطوف به بازار داخلی، آنها را زیر سایه حمایت‌های بیش‌ازسبب دولتی و اقتصاد سوسپیده، انگیزه رقابت رازا سبب کرده و یک صنعت سترون و یک بخش خصوصی بی‌بنا و طفیلی بوجود خواهد آورد. با وجود جنبه‌های درست در این استدلال، مشکل بتوان آنها را حلال معضله ساختاری یاد شده دانست. زیرا این خط مشی، بسا توجه به کیفیت پائین کالاهای صادراتی ایران وضع زیربنای اقتصاد کشور، به حمایت و مداخلات دولت چنان ابعاد ی خواهد داد که در عمل نقیصه‌سری

خواهد شد. یعنی از عدم تعادل موجود بصورتی دیگر بازسازی خواهد شد. علل دیگر رشد این ناموزونی را جلوتر بحث خواهیم کرد. بحث این بود که برنامه های عمرانی سابق نیز با همین ارزیابی از ریشه بحران ساختاری تنظیم میشدند و با وجود موفقیتها - شبکه در درشته تقویت بخش خصوصی و بخش صنعت کسب کردند. بنا بر تناقضات درونی رشد بورژوازی، نتوانستند بر بحران ساختاری فائق آیند. مراجعه به برخی از مهمترین ارقام و آمار برای نشان دادن این مطلب مفید خواهد بود.

از برنامه سوم عمرانی (آغاز سال ۴۲) تاکیدات بیشتری بر گسترش صنایع و تقویت بخش خصوصی شروع شد. با اجرای این برنامه سهم تولیدات صنعتی در تولید ناخالص ملی، با میانگین رشد سالانه ۱۲/۷ درصد از ۳۹/۱ میلیارد ریال در ۱۳۴۱ به ۷۱/۲ میلیارد ریال در ۱۳۴۶ افزایش پیدا کرد (۱) در برنامه عمرانی چهارم ۵۱ - ۱۳۴۶ بر ایجاد قطب های صنعتی، ایجاد زیر بناهای اقتصادی، تولید کالاهای سرمایه ای، افزایش مهارتها و افزایش سرمایه گذاریها توجه شده بود (۲). در این برنامه سرمایه گذاری در صنایع به ۲۷۱ میلیارد ریال رسید. در همین برنامه بود که، ذوب آهن اصفهان، صنایع پتروشیمی، ماشین سازی اراک و تبریز، ذوب آلیومینیم، تراکتور سازی تبریز، صنایع نظامی و کارخانه ذوب مس سرچشمه پایه ریزی شدند. "یک مقایسه ساده میان ارزش افزوده داخلی بخش صنایع و معادن در سالهای پایانی برنامه عمرانی دوم (۱۳۴۱) و چهارم (۱۳۵۱) بیانگر افزایش تولیدات صنعتی در بیشتر رشته ها، هر چند با آهنگی متفاوت میباشد: بطوریکه ارزش افزوده داخلی آنها در این فاصله از ۲۸ میلیارد ریال به ۱۲۳ میلیارد ریال (حدود سه برابر) افزایش مییابد" (۳).

اما مهمترین تغییرات در ساخت صنعتی کشور در برنامه پنجم صورت گرفت. برنامه ای که قرار بود "دروازه های تمدن بزرگ" رابه سوی کشور بگشاید. در این برنامه بر صنعتی شدن سریع کشور و بخصوص توسعه صنایع سنگین و سرمایه بر و همچنین تامین حداکثر رشد بخش کشاورزی تاکید شده بود (۴). در این برنامه حدود ۴۷ درصد کل سرمایه گذاری در بخش صنعت و معدن به در رشته صنایع شیمیایی و ذوب فلزات اختصاص داده شده بود (۵). با این هدف که درآمد حاصله از صنایع بتواند کاهش درآمد نفت را در آینده جبران کند. بهمین منظور "در سالهای ۵۶ - ۱۳۵۲ بیش از ۲۳ درصد از کل اعتبارات سرمایه گذاری ثابت صنعتی (حدود ۱۱۳ میلیارد ریال) به مصرف صنایع فلزی رسید و با اعتبار آن بتصویب رسید. صنایع شیمیایی و پتروشیمی از نظر میزان سرمایه گذاری ثابت در محل دوم قرار داشتند. به این بخش از صنایع بیش از ۱۴ درصد کل اعتبارات صنعتی، اختصاص داده شده بود. در نتیجه سرمایه گذاریهای بزرگ در چهار سال اول برنامه پنجم، ارزش افزوده صنایع عمده کشور از ۱۶۴ میلیارد ریال به ۴۶۰ میلیارد ریال افزایش پیدا کرد" (۶) ارقام مربوط

به سهم صادرات کالاهای صنعتی در همین دوره، تحول قابل ملاحظه ای را در ساختار صنعتی کشور نشان میدهد. طبق آمار صنعتی سازمان برنامه، ارزش کالاهای صنعتی از ۱۰۲/۶۸ میلیون دلار در ۱۳۵۱ به ۱۴۳/۷ میلیون دلار (حدود ۴۰ درصد) در ۱۳۵۶ رسید. در سالهای نامبرده به ترتیب ۲۴ و ۲۷ درصد کل کالاهای صادراتی ایران را کالاهای صنعتی تشکیل میداد. عمده ترین این اقلام از اینقرار بود: پارچه، لباس دوخته، یسودر لباسشویی، مواد شیمیایی، گلبیسیرین و وسایط نقلیه و در رابطه با تولید ناخالص بخش صنعت و معدن آمارها را اینقرارند: تولید ناخالص بخش صنعت با اجرای سه برنامه عمرانی سوم تا پنجم به قیمت های ثابت از ۲۹/۳ میلیارد ریال در ۱۳۴۱ به ۳۵۹/۴ میلیارد ریال در ۱۳۵۶، یعنی حدود ۹ برابر افزایش یافت (۸). "رشد سالانه ارزش تولید و ارزش افزوده گروه صنعت به قیمت های جاری بترتیب از ۱۴/۹ درصد و ۱۸/۷ درصد در سال ۱۳۴۱ پس از اندکی کاهش در سالهای ۴۳ - ۱۳۴۲ به ۲۵/۳ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید" (۹)

در رابطه با محور دیگر بحران، یعنی شکل دادن به طبقه بورژوازی، بخصوص بورژوازی صنعتی آمار و ارقام سیر صعودی مشابهی را نشان میدهد. مقایسه آمارهای مربوط به مالکیت دولتی و خصوصی در رشته صنعت برای نشان دادن این سیر صعودی مفید است. "میزان تشکیل سرمایه در سال ۱۳۵۶ به ۱۰۸۳ میلیارد ریال یعنی تا ۱۰ برابر سال ۱۳۴۲ افزایش یافت، که هر چند درکل تشکیل سرمایه بخش دولتی نسبت به بخش خصوصی بعلافت افزایش درآمد نفت در ۱۳۵۲ افزایش زیادی بوجود آمد، اما سهم بخش خصوصی در تشکیل سرمایه در ماشین آلات هم چنان بیش از بخش دولتی بود. در این سال برغم کاهش شدید سرمایه گذاری از سوی بخش خصوصی در ماشین آلات و فرار سرمایه ها بخارج، باز هم تشکیل سرمایه از سوی این بخش در ماشین آلات به حدود ۲۲۵ میلیارد ریال بالغ شد که ۵۲ درصد از کل این نوع تشکیل سرمایه را بر میگرفت" (۷)

آمارهای مربوط به میزان سرمایه گذاری در صنایع و معادن طی برنامه های عمرانی سوم تا پنجم جنبه دیگری از رابطه این دو بخش را روشن میکند.

برنامه سوم	برنامه چهارم	برنامه پنجم	جمع	نسبت سهم به درصد
۲۰/۵	۱۸۳/۶	۵۰۳/۰	۶۵/۰	۵۳/۱
۱۱۶/۴	۲۷۷/۰	۲۷۷/۰	۳۰۰/۰	۲۸/۸
۲۲۷/۰	۲۲۷/۰	۲۲۷/۰	۲۲۷/۰	۳۴/۲
۲۲۷/۰	۲۲۷/۰	۲۲۷/۰	۲۲۷/۰	۲۷/۳

ماخذ: ع. طالبی امیری: "صنعت در برنامه پنجم" - به نقل از سوداگر: رشد روابط سرمایه داری در ایران

چنانکه جدول فوق نشان میدهد، سهم بخش دولتی در هر سه دوره سیر نزولی داشته درحالیکه

بخش خصوصی روبه افزایش داشته است، بگونه ای که از ۴۷ درصد در برنامه سوم به ۶۶ درصد در برنامه پنجم رسیده است. در همین برنامه علیرغم رشد بیسابقه سرمایه گذاری دولت در رشته صنعتی، بیشترین سهم به بخش خصوصی داده شده بود. از ۷۸۰ میلیارد ریال بیش بینی شده در برنامه پنجم، ۶۴/۵ درصد، یعنی ۵۰۳ میلیارد ریال برای بخش خصوصی در نظر گرفته شده بود. و باز براساس پیش بینی های این برنامه، سرمایه گذاری بخش خصوصی در صنایع فلزی و ذوب فلز به حدود دو برابر بخش دولتی میرسید. در این رشته برای بخش دولتی ۸۲ میلیارد و برای بخش خصوصی ۱۵۰ میلیارد ریال در نظر گرفته شده بود.

با وجود همه این تلاشها، که مشابه آنها در بخش کشاورزی نیز بکار گرفته شد، چنانکه گفتیم، ناموزونی و بحران ساختاری کماکان پابرجا ماند و حتی عمیقتر هم شد. یعنی در همان سالهای پایانی برنامه پنجم، وابستگی اقتصاد به درآمدهای نفتی و وابستگی رشته های مختلف اقتصاد از جمله سرمایه های بخش خصوصی به کمکها و اعتبارات دولتی افزون تر از دوره برنامه سوم و بطریق اولی برنامه های اول و دوم شد. برای مثال، درحالیکه در ۱۳۵۱ هزینه شرکت های دولتی ۲۲/۵ درصد بودجه کل کشور بود، در سال ۱۳۵۶ این رقم به ۸۰ درصد بودجه رسید. در سال ۱۳۵۱ بودجه کل ۵۴۸/۵ میلیارد ریال و در سال ۱۳۵۶ ۲۴۴۴ میلیارد ریال بود (۷). علل این عدم موفقیت را تیتروار میتوان چنین برشمرد: ۱ - منافع متضاد قشر بورژوازی بوروکرات. ۲ - بسخنوان قیم طبقه بورژوازی از یکسو و ضرورت توسعه همه جانبه طبقه هم از نقطه نظر اقتصادی و هم ایجاد یکه پیلو ک سیاسی در مقابل سایر طبقات از سوی دیگر. ۳ - تناقض استفاده از درآمد نفت بمشابه نیروی محرکه صنعت از یکطرف و رشد بی بند و باری و اقتصاد انگلی در بورژوازی از طرف دیگر. ۴ - ساختار استبدادی قدرت سیاسی که به سترون کردن برنامه ها در مرحله اجرا منتهی میگردد. ۵ - فشار سرمایه بین المللی در جهت تقویت اقتصاد تله پایه ای نفت.

اما در رابطه با برنامه های جمهوری اسلامی مشکلات بیشتر و پیچیده تر شده اند. گذشته از اینکه حداقل در یکی دو برنامه پنجساله امکان بهره برداری از صنایع درآمد نفت و گاز بصورت گذشته میسر نیست چند معضل مضاعف بوجود آمده است با عبارات بهتر خود جمهوری اسلامی آنها را بوجود آورده است. اول و مهمتر از همه اینکه حکومت اسلامی با توسعه گسترده بخش دولتی از یکطرف و پس راندن اقتصاد کشور به مرحله سرمایه داری تجاری یک دوره تاریخی سرمایه داری ایران را عقب کشید. تنگنای خفه کننده اقتصاد که تنها با محدود کردن بخش دولت شانسی نجات داشت با بسط بیسابقه اقتصاد دولتی مختنقتر

شد، و تداوم بحران ساختاری را دو قیض کرد. توسعه بورژوازی تجاری و محدود شدن صنعت شکافهای پرشدنی بی بوجود آورد. البته بورژوازی تجاری بطور اصولی با توسعه صنعتی مخالف نیست ولی در شرایط اقتصادی چون ایران که نفت سرچشمه بقیه در صفحه ۱۶

حقوق مدنی شهروندان در جمهوری اسلامی

دنباله از صفحه ۱

مناطق لب دریا را برای متدینان ناروا میدانند، به آن عده از کوه نشینان "و مستضعفان" که از فرط نادانی هنوز هم چرتشان نبریده و بعد از اینهمه واقعه، باز هم خود را "وارث زمین" می‌پندارند، یاد آوری کرد که "اسلام عزیز" دیگر به آنها نیازی ندارد و بهتر است بفرنگیان باشند که خریزه آب است، او که میدانست این حرفهایش با تمام فرمایشات حکیمانهای که "امام راحل" و اطرافیانش تا کون به گوش همین جماعت بدبخت "گوشت دم توپ" خواندند نمیخواند، توضیح داد: "مقاطعی نیز هست که جامعه دچار زیان است آن جا رهبران فکری جامعه مردم را نصوت میکنند که در این سختی، خودشان را با قشر فقیر برابر کنند. حالا وقتی است که جامعه در حال تعادل است و میتواند زندگی خودش را اداره کند. این جا نباید صحبت از این باشد که از کسی بخواهیم سختی را تحمل کند. گاهی جامعه نیاز به تحریک بیشتر دارد، آن جا رهبران فکری گفتند مردم تلاش و کار کنند، رفسنجانی برای کم کردن روی حزباللهیها، در يك کلام همان حرفی را زد که جناب شیخ سعدی، هفت صد و پنجاه سال پیش، در "جدال با منعی" فرموده بود: "توانگر! کون که دل و دست گامرانت هست - بده، بخور، که دنیا و آخرت بردی" بنابراین حزباللهیها که میبینند بعد از سالها "مرگ بر ضد ولایت فقیه" گفتن و گریبان گرفتن و زرخندان دریدن، حالا چیزی هم بدهکارند و جناب رفسنجانی با گفتن يك جمله که "مبارزه اصلا این نیست، مبارزهای که بنا بود بشود، این نبود، مبارزه این بود که راه باز کنید به طور صحیح و قانونی و منظم نیازهای فطری جوانها اشباع شود، بعد اگر دیدید پا را به جای خطائی میکذارند، آن موقع جلوی را بگیرید، روی تمامیت کارنامه عاملان حزباللهی امر بمعروف و نهی از منکر دارد خط قرمز میکشد، طبیعی بود که به اعتراضی بپردازند و تظاهرات راه اندازند. اما گروه دوم که حرفهای رفسنجانی را به فال نیک میکشید طبق معمول اشتباه میکند، حرفهای رفسنجانی نه فقط کمکی به وضع زنان و جوانان نمیکند، بلکه نشان میدهد که حقوق مدنی مردم در جمهوری اسلامی، حتی اگر چماق امر بمعروف و نهی از منکر را کمی عقیمتر هم بکشند، نمیتواند معنائی داشته باشد. نگاهی به ساله "صیغه" یا "ازدواج موقت" که محور اصلی سخنان رفسنجانی در خطبه مزبور بود، این حقیقت را با وضوح بیشتری اثبات میکند. عدای از کسانی که به رفسنجانی دخیل بستند، بحثی شنیدن سخنان او، شروع کردند به توجیه "صیغه" و مقایسه آن با "ازدواج آزاد" متداول در کشورهای غربی. و البته خود رفسنجانی نیز بارندی آخوندی، مساله را طوری مطرح کرد که هر کس بنا بپیمیل خود آنرا تفسیر کند. اما حقیقت این است که

"صیغه" یکی از شاخصترین نشانههای ستم وحشتناکی است که در کشور ما بر زنان روا میگردد، کسانیکه غرق در رویای دمکراتیزاسیون تدریجی نهادهای جمهوری اسلامی، "صیغه" را با "ازدواج آزاد" مقایسه میکنند، قبل از هر چیز باید بخاطر داشته باشند که جمهوری اسلامی مساویست با يك "آپارتاید جنسی" تمام عیار، و دفاع از این "آپارتاید" برای جمهوری اسلامی حیاتی است. زیرا برابری حتی صرفا حقوق زن و مرد - که فقط با الفنا قوانین مسلم شرع میتوانند صورت بگیرد - بنیاد نظری ولایت فقیه را متلاشی میسازد. عبارات دیگر، برابری زن و مرد برای ولایت فقیه خطرناکتر است از الفنا آپارتاید برای سفید پوستان نژاد پرست افریقای جنوبی. بعلاوه باید بخاطر داشت که "صیغه" حتی حقوق برسمیت شناخته شده زنان در "ازدواج دائم" را به مخاطره میاندازد. زیرا اولاً و مهمتر از هر چیز دیگر، تعدد زوجات را - که در چند دهه اخیر، مخصوصاً در شهرهای بزرگ تا حدود زیادی تضعیف شده است - دوباره گسترش میدهد. هم اکنون بنابه قوانین جمهوری اسلامی، هر مردی میتواند علاوه بر زن یا زنان دائم یا باصطلاح "عقدی" خود، بی شمار زن "صیغه" داشته باشد. و اگر مرد ایرانی معمولاً از این "حق" شرعی و قانونی خود استفاده نمیکند، بخاطر این است که نظام ارزشی جامعه ما در چند دهه گذشته، چنین کاری را قبیح می‌شمرده است. اکنون بنظر میرسد رهبران جمهوری اسلامی میخواهند آستینها را بالا بزنند و این قبح اجتماعی را تضعیف کنند. هاشمی رفسنجانی شکوه میکند که "ازدواج موقت برای سلامت ازدواج دائم و برای جلوگیری از فسق و فجور و فسادهای اجتماعی وضع شده است. جامعه ما ازدواج دائم را به عنوان حقیقتی مقدس پذیرفته، ولی از ازدواج موقت تصور زشت و نا مطلوبی دارد" ولی اگر از برکت طرحهای نبوغ آسای رهبران جمهوری اسلامی، این "تصور زشت و نا مطلوب" از "صیغه" و نیز از تعدد زوجات از میان برود، جهمی که برای زنان ایرانی بوجود خواهد آمد، بخراتب شیر قابل تحملتر از جهنم کنونی خواهد بود. ثانیاً در "ازدواج موقت" بی حقی زن شدت مییابد. قانونی که حتی در "ازدواج دائم" زن را از حق طبیعی سرپرستی فرزندانش محروم میکند، آیا در "ازدواج موقت" این حق را به او باز خواهد گرداند؟! اگر در "ازدواج دائم" مرد ناگزیر است هزینه زندگی زنی را تامین کند و باصطلاح به او "نقته" بدهد، در "ازدواج موقت" چنین تعهدی ندارد. اگر در "ازدواج دائم"، زن از مرده ریگ مرد ارث میبرد، در "ازدواج موقت" چنین حقی ندارد. و بالاخره، اگر زن "دائم" هنگام جدایی از شوهرش ناگزیر است سه ماه "عده" طلایی نگهدارد، "زن صیغه" فقط نصف این مدت باید "عده" نگهدارد. دلیل این تفاوت را می‌رسید؟ آقایان علما! اسلام جواب میدهد: "

چون آنان زنان اجارهای هستند" (لایهن مستأجرات)! این ترتیب آیا باز هم نا مفهوم است که چرا جامعه ما "تصور زشت و نا مطلوبی" از "ازدواج موقت" دارد؟ از اینها گذشته، کسانیکه می‌کشند "صیغه" را چیزی در حد "ازدواج آزاد" غربیها جا بزنند، نباید فراموش کنند که جناب رئیس جمهوری نابغه اسلامی، حتی هنگامیکه در پی چاره برای حل مشکل جنسی جوانان به "اسلام عزیز" متوسل میشود، باز اصل مقصد "آپارتاید جنسی" را فراموش نمیکند و ۱۴ آذر ماه در تکمیل و توضیح قبلایش یاد آوری میکند که "در مورد دختران جوان این امر باید با موافقت پدرشان باشد"! با این توضیح معلوم میشود که "دختران جوان" برخلاف پسران جوان، بدون اجازه پدر نمیتوانند رهنمودهای سرا با حکمت جناب رئیس جمهوری را بکار ببندند! چرا؟ بدلیل اینکه همان قوانین و مقرراتی که رفسنجانی آنها را حلال مشکل جوانان معرفی میکند ارزش "دختران جوان" را با "بگارت" او می‌سنجند. بی‌تردید قوانینی که با حاکمیت ولایت فقیه بر جامعه ما تحصیل شدتند، پیشداوریهای ارتجاعی و خرافات ریشه داری را که در توجیه اسارت زنان ما وجود دارند، تقویت گردانند و میکنند. در چنین فضائی کدام پدر دوست دارد "دختر جوانش" به زن "صیغه" یا بهتر بگوئیم وسیله ارضا هوس مردانی تبدیل شود که از قبل اعلام میکنند دقیقاً چه زمانی او را رها خواهند کرد؟! بگنیم از اینکه پدران فلک زبانی که هشت شان گرو نشان است مجبور خواهند شد از طریق فروش "دختران جوان" شان بعنوان زن "صیغه" به مردان پولدار بوالهوسی، "کسب حلالی" برای خود دست و پا کنند و نسا گری فقهایی اسلام باشند! آیا این "کسب حلال" جز آدم فروشی نام دیگری دارد؟ آیا مگر در پارهای مناطق فقر زده و عقب مانده کشور ما، از برکت اقتصاد جمهوری اسلامی و قوانین جمهوری اسلامی "دختران جوان"، نگویند، بخت ما از طریق همین "کسب حلال" خرید و فروش نمیشوند؟ "ازدواج آزاد" متداول در کشورهای غربی تا حدود زیادی محصول "انقلاب جنسی" سالهای دهه ۶۰ در این کشورهاست، و بدون برابری لاقول حقوقی زن و مرد، و بدون استقلال اقتصادی زن، غیر قابل تصور است. اما در کشوری که زن بدون اجازه پدر و شوهر، حق کار و مسافرت و... ندارد، در کشوری که زن قانوناً نصف مرد تلقی میشود، در کشوری که قانون، شایستگی زنان را برای تصدی بسیاری از شافل حساس انکار میکند، در کشوری که زن را به تنهایی حتی بعنوان شاهد نمی‌پذیرند و بعلاوه انبوهی از خرافات به بهانه حفظ "ناموس" و "عفت" زنان و در حقیقت برای تحکیم اسارتشان به خورد مردم داده میشود، فقط استعداد و وقاحت ایوزیسیون سنگ روی یخ شده میتواند "صیغه" را بقیه در صفحه ۲۹

سال سرنوشت برای اتحاد شوروی

حوادث و تحولات چند ماه اخیر در شوروی پرسترویکا و سرنوشت آنرا در مرکز مباحثات مربوط به جایگاه و آینده اصلاحات در شوروی قرار داده است. رشد بیسابقه جنایات، بی قانونی، بازار سیاه و تبدیل بحران اقتصادی به توقف اقتصاد و احتمال بروز یک قحطی در زمستان امسال؛ تشدید بحران ملی و ادامه درگیریها و خشونت‌های قومی، رشد کرایشات جدائی طلبانه (بیوستن گرجستان و تا حدودی ملداوی به صف بالتیکا) و نیز تمایلات گریز از مرکز و جنگ بیوسسته و فرسایشی جمهوریها و مرکز بر سر جدائی و نحوه تقسیم قدرت سیاسی و سهم هر یک در تنظیم امور اقتصادی؛ فشرده شدن قطب بندیهای سیاسی و تشدید جنگ قدرت بین آنها، فلج شدن اراده سیاسی و اوج یابی خلا قدرت کشور را در روند فروپاشی قرار داده و علائم و نشانه‌های یک جنگ داخلی نهان و آشکار را ظاهر ساختند. در چنین شرایطی توده مردمی که از پیشخوان خالی فروشگاهها، رشد جنایات و انواع مفاسد اجتماعی و نیز درگیریها و کشتار مداوم بین ملیتها به تنگ آمدن در نتیجه دور فرسایشی بحران علاقه خود را به سیاست هر چه بیشتر از دست میدهند و نیاز به یک "مشت آهنین" با یا بدون گورباچف برای اعاده نظم و آرامش و سر و سامان دادن به اقتصاد محترض کشور به بحث روز تبدیل میشود (۱). آیا باید پرسترویکا را مسئول این اوضاع بحرانی دانست؟ آیا شتاب و آهنگ اصلاحات و نحوه تلفیق عناصر اقتصادی و سیاسی آن مسئول شکست نیست؟ کدام آلترناتیو در برابر وضعیت کنونی وجود دارد و یا در دوره قبل از شروع اصلاحات وجود داشت؟ طرح این سئوالات و نیز سئوالات مشابه کاملا طبیعی و محصول حساسی بودن اوضاع هستند. برای پاسخ به این سئوالات باید ابتدا براین مسئله مکت نمود که پلاتفرم اصلاحات یا پرسترویکا در ابتدا چه بود؟ چه دگرگونیهای را از سر گذرانده و مختصات کنونی آن چه میباشد؟

زمینه پرسترویکا مسلما پدیده تازه‌ای در تاریخ شوروی در دوره پس از جنگ دوم نمیشد. حتی در دوره استالین مقدمات تشویک اصلاحات اقتصادی سیستم توسط تعدادی از اقتصاد دانان برجسته شوروی مانند "کانتورویچ"، "نمت جینف" و "نووژیلف" پایه ریزی (۲) شده بود بطوریکه پس از مرگ استالین در پلنوم ۱۹۵۳ کمیته مرکزی حزب طرح اصلاحات اقتصادی در رشته کشاورزی (استفاده از مکانیسمهای اقتصادی بجای مکانیسمهای اداری) مورد تصویب قرار گرفته و در دستور کار نهاده شد.

اصلاحات اقتصادی در روند خود با اصلاحات سیاسی (استالین زدائی و مبارزه با کیش شخصیت) و دگرگونی در سیاست بین‌المللی (همزیستی سالمیت آمیز و رقابت اقتصادی بجای جنگ سرد) تکمیل شد. ولی اصلاحات خروشچف اگر چه شامل هر سه حوزه یعنی اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی شده و به این لحاظ همه جانبه بود اما اولاً بلحاظ اقتصادی تنها محدود به رشته کشاورزی بود و تمامی اقتصاد را در بر نمیگرفت، ثانیاً از نظر سیاسی اگر چه از کیش شخصیت انتقاد مینمود اما نظم سیاسی

استالینی (حزب - دولت) را همچنان حفظ میکرد ثالثاً در عرصه بین‌المللی نیز ارزیابی‌اش از توازن قوا، واقعی نبود. بهر حال این اصلاحات با مقاومت بوروکراسی روبرو شد و همراه خروشچف بکار زده شد. دوره بعدی اصلاحات در اواخر دهه شصت با ارائه طرح اصلاحات اقتصادی کاسیگین آغاز شد. این اصلاحات اگر چه در عرصه اقتصادی کامل‌تر از طرح خروشچف بود (و شامل عرصه صنعت نیز میشد) و در عرصه بین‌المللی با سیاست برژنفی" تشنج زدائی" تکمیل میگردد اما فاقد عنصر اصلاحات سیاسی بود. این اصلاحات در اوائل دهه ۷۰ بگلی رها شد. مختصات دوره‌های قبلی اصلاحات این بود که آنها در شرایطی طرح و به اجرا" نهاده میشدند که اولاً اقتصاد شوروی در اوج رشد دوره بعد از جنگ قرار داشت (دوره شوک اسپوتنیک)، انقلاب تکنولوژیک جدید هنوز به عرصه تولید در غرب تعمیم نیافته بود و در نتیجه شکاف در رشد اقتصادی و تکنولوژیک شوروی با غرب به اندازه امروز نبود و نیز شرایط بین‌المللی در نتیجه فروپاشی سیستم استعماری امپریالیستی و رشد گسترش انقلابات ملی که امپریالیسم را در موضع تدافعی قرار داده بود (در دوره خروشچف) و نیز نتایج جنگ ویتنام و بحران در آمریکا (در دوره تشنج زدائی) مساعد بود (۳). با پس رانده شدن اصلاحات و تعمیق ۳۰ ساله آنها اولاً اقتصاد شوروی روند افت مداوم و منظم را طی نموده و با عقب ماندن از انقلاب تکنولوژیک جدید در حالیکه بار سنگین یک رقابت تسلیحاتی دائمی فزاینده را بدوش میکشید به مرحله یک بحران حاد گام نهاده بود ثانیاً بقدرت رسیدن ریگان و سیاست تهاجمی "راست جدید" علیه شوروی در سطح بین‌المللی و از جمله تشدید بیسابقه رقابت تسلیحاتی (جنگ ستارگان) عرصه را بلحاظ بین‌المللی برای اصلاحات نامساعد ساخته بود. فقدان دمکراسی و به تعمیق افتادن روند دمکراتیزاسیون، جامعه شوروی را در برابر یکی از نیزه‌های تهاجمی امپریالیسم یعنی حقوق بشر و دمکراسی بشدت آسیب پذیر میساخت!

اما پلاتفرم اصلاحات در سال ۱۹۸۵ یعنی دوره پایان یافتن برژنفیسم و بقدرت رسیدن گورباچف چه بود؟ اصلاحات دارای جوانب اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی بود ولی محور اصلی آنرا نوسازی اقتصادی شوروی یا پرسترویکا تشکیل میداد. (پرسترویکا بطور اخصی به بازسازی نظام اقتصادی اطلاق میشد و هم بطور اعم نامی بود برای مجموعه اصلاحات) بازوی مهم دیگر اصلاحات، دگرگونی سیاست بین‌المللی (تفکر جدید) بود برای پایان دادن به مسابقه تسلیحاتی و ایجاد فضای

مساعده بین‌المللی برای کاهش بار تسلیحات و پیش برد برنامه بازسازی اقتصادی. کلاسونسوت یا وجه دمکراتیزاسیون سیاسی به "علیبت" محدود بود که عبارت بود از یک سلسله اصلاحات در عرصه حقوق بشر، آزادیهای فرهنگی، هنری، علمی و نیز کاهش سیستم سانسور و آزادی بیشتر اطلاعات و ۱۰۰۰ این مجموعه بلحاظ اقتصادی و سیاسی در حد و حصر اصلاحات دوپچک در سال ۶۸ یعنی "سوسیالیسم انسانی" بود. رهبری حزب در اوائل بر روی این مجموعه اصلاحات کمابیش متحد بود و طرح برنامه اصلاحات نیز در مجموع در جامعه با اقبال روبرو بوده، بویژه در میان اقشار روشنفکر که مدتها تشنه دمکراتیزاسیون نظام بودند. اما روند اصلاحات در جریان پیشرفت خود در عرصه بین‌المللی با سد محکم تهاجمی "راست جدید" برخورد نمود و بزودی آشکار شد که پیشرفت در این عرصه نیاز به دادن امتیازات بیشتر و بعضاً ابتکارات و امتیازات یکجانبه برای شکستن مقاومت ریگان بود. همین روند موجب تشدید تضاد بوروکراسی با گورباچف و اطرافیان او شد، جنگ قدرت در سطح رهبری آغاز گشت! برای در هم شکستن مقاومت در داخل، و برای دفاع از خود در مقابل کوندتای احتمالی بوروکراسی، گورباچف به دمکراتیزاسیون و دگرگونی در ساختار نظام سیاسی (بویژه انتخابات شورای عالی و پس از آن شوراهای جمهوریها) روی آورد. آزادی مطبوعات و وسائل ارتباطات جمعی نیز محصول همین روند بود. مجموعه دگرگونیهای ایجاد شده در فضای بین‌المللی در نتیجه اصلاحات، و نیز اصلاحات داخلی در شوروی موثرترین تاثیر خود را در اروپای شرقی بجا نهاد که در آن بوروکراسی‌های حاکم وابسته و متکی به شوروی بوده اما از آنجا که هنوز سرنوشت "جنگ قدرت" در درون هیات حاکمه شوروی روشن نشده بود حاضر به تن دادن به اصلاحات نبودند. سال ۸۹ سال سقوط اروپای شرقی بود. شوروی برخلاف دوره بعد از جنگ نه فقط به سرکوب جنبشهای ضد دولتی نپرداخت بلکه اصلاحات در شوروی خود مهمترین محرك به حرکت در آمدن این جنبشها بودند. تحولات در عرصه بین‌المللی با دامن زدن به جنگ قدرت در داخل نه فقط روند دمکراتیزاسیون را شتاب میداد بلکه خود به عامل بسیار موثر در انکشاف آن تبدیل میشد. فی‌المثل پیاده شدن پلورالیسم سیاسی در تمامی اروپای شرقی واقعیت یافتن آنرا در شوروی به امری انجام شده تبدیل ساخت (علیرغم اینکه این وجه دمکراتیزاسیون تا قبل از تحولات اروپای شرقی در پلاتفرم عملی اصلاحات قرار نداشت). اما تاثیرات داخلی این تحولات چه بود؟ جنگ قدرت و فلج شدن اراده سیاسی موجب از کار افتادن مکانیسم سابق اقتصادی و عدم جایگزینی آن با مکانیسم جدید شد که نتیجه‌ای جز رشد بحران اقتصادی، کمبود فزاینده، گسترش بازار سیاه و اقتصاد سایه نداشت. توده‌های مردم که ابتدا از اصلاحات حمایت میکردند بتدریج خود را در اوضاع اقتصادی بهراتب بقیه در صفحه ۱۹

اخبار مبارزات کارگران و زحمتکشان

اعتصاب در کارخانه پوشاک سنندج

در مهرماه اسامی از کارگران قسمت برش کار - خانه خواسته بودند که باید افزایش تولید داشته باشند ۰ کارگران قسمت مزبور که جملگی مردمیباشند ضمن خودداری از این مسئله ، به اداره کار نیز شکایت نموده اند . پس از اینکه اداره کار به خواست کارگران توجه ننمود کارگران يك روز دست از کار کشیدند و بدین ترتیب توانستند بابت افزایش تولید قبلی ۱۵۰۰ تومان دریافت نمایند .

باز هم سانحه برای کارگران

در تاریخ ۶۹/۶/۱۵ پاهای يك كارگر كارخانه آلومینیوم سازی در حین کار لای نورد گیر میکند و هر دو پایش از کمر خورد میشود . کارگر مزبور را بلا - فاصله برای قطع پاها به تهران منتقل مینمایند . کارگرانی که شاهد سانحه مزبور بودند، میگفتند "قلم پای رئیس جمهور ، میبایست با این بازدید از کارخانه میخکست" .

نتایج باز سازی اقتصادی

سیاست بازسازی اقتصادی که چیزی جز واگذار کردن کارخانهها و بنگاهها در دست سرمایه داران بخش خصوصی نیست ، بتدریج نتایج خود را آشکار میکند . در پی سیاست بازسازی رژیم اخیرا وزارت صنایع سنگین بعضی از کارهای خود را به پیمانکاران داده و کارمندان مربوطه یا اخراج شده اند ، یا با نصف حقوق مواجه گردیده اند و یا ساعات کار آنها افزایش یافته است .

واکنش حکومت در قبال اعتراضات کارمندان

در پی اعتراضات وسیع لایه های مختلف کارمندان دولت نسبت به سیاستهای رژیم ، دولت و مجلس لویحی تحت عنوان "نظام هماهنگ برداشت و تغییر جدول حقوقی کارمندان" را در دستور قرار داده و بنابه اعتراضات رئیس مجلس بین دولت و مجلس نسبت به افزایش حقوق کارمندان اختلاف وجود دارد . بنا به ادعای کروی دولت خواستار ۲۰ درصد افزایش حقوق برای کارمندان و مجلس درصددیستری را مد نظر دارد .

طوفان مردم قرچک

عده ای از اهالی قرچک ورامین با ارسال طوماری برای شهرداری تهران خواستار رسیدگی به وضعیت اتوبوسهای خط تهران - قرچک گردیدند . در این طومار ضمن اشاره به فرسوده بودن اتوبوسهای خط تهران - قرچک به تبعیض در رنگ آمیزی و نظافت شرکت واحد در سطح تهران با منطقه مذکور نیز اعتراضی شده است .

اعتصاب معلمان در شهرهای مختلف

بدنبال سیاست های بنفایت ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی که نتیجه ای جز کاهش درآمدتوده ها از یکطرف و افزایش هزینه های زندگی از طرف دیگر در بر نداشته است ، معلمان پاره ای از شهرهای کشور نظیر شیراز ، ارومیه ، اصفهان ، تبریز و پاره ای مناطق تهران دست به اعتصاب زده و خواهان افزایش حقوق خود گردیدند .

اخباری از زندانها

اوین - بنا به اخبار دریافتی ، قبل از آمدن کالیندیول برای بازدید زندانها ، رژیم به پاره ای از زندانیان زندان اوین اعلام میکند که به خانواده های خود اطلاع دهند که برای مرخصی آنها به اوین مراجعه نمایند . رفتن به مرخصی اجباری است و برای هر زندانی نیز باید يك هفته دو میلیون تومانی يك سند خانه ، و دونفر ضامن وجود داشته باشد . مدت مرخصی ۲ الی ۳ هفته میباشد که پس از گذشت این مهلت زندانی میبایست به زندان مراجعه نماید .

سنندج - در مردادماه ۳ نفر از زندانیان سنندج که از اهالی مریوان ، سنندج و کامیاران بودند به جوخه های اعدام سپرده شدند . همچنین در مهر ماه ، ۸ نفر از هواداران و اعضای حزب دمکرات نیز اعدام شده بودند .

سنندج - اخیرا حاکم شرع جدیدی وارد سنندج شده و کلیه پرونده های زندانی ها را از اول انقضای تا کنون مورد بررسی قرار میدهد و اگر تشخیص دهد که میزان محکومیت يك زندانی کافی نبوده ، دوباره او را به زندان فرا میخوانند و حکم لازم را صادر مینمایند . تاکنون چند زندانی مجددا محکوم شده و یا بعضا حکم اعدام گرفته اند ، همچنین دونفر از نیز به شلاق و زندان مجدد محکوم شده اند .

هدفهای اقتصادی...

د نباله از صفحه ۱۳

رونق تجارت داخلی و خارجی و همبستگی با دلان و انحصارات سرمایه داری جهانی است . آنها وضع موجود را ترجیح میدهند و نقش ارتجاعی مضاعفی برعهده میگیرند . پیدایش سرمایه صنعتی بسا موقعیت این جناح بورژوازی چندان سازگار نیست . دلخواهی آنها اینست که از این طریق رقیبی برایشان پیدا شود ، از اینرو تمایل ذاتی سرمایه داری تجاری ، ایجاد رونق اقتصادی از طریق افزایش بیشتر تولید نفت است . بنابراین نفوذ گسترده این بورژوازی در قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ، به پروسه انتقال اقتصاد نفتی به اقتصاد صنعتی کمک نمیکند . مقاو - متهای همین یکی دو سال گذشته موید این ادعا است . پدیده قدیمی بوروکراسی و استبداد سیاسی همچون گذشته مانع شناخته شده است . در جمهوری اسلامی پوسته ایدئولوژیک ضخیمی نیز بر آن افزوده شده است این پدیده اگر برای کارکردهای بورژوازی تجاری چندان

مزاحمتی نداشته باشد ، بحال توسعه صنعتی و شکو - فائی اقشار میانه که جز ، لاینفک صنعت ، بخصوص صنعت جدید بحساب میآیند ، بسیار زیان بخش اند . هم اکنون بیتفاوتی یا اعتراض همین اقشار ضربه جدی ای بر مدیریت صنعتی وارد ساخته و نرخ سود این بخش را پایین آورده است . فعالیتهای جناح مسلط رژیم برای کوتاه کردن سداخلات انجمنهای اسلامی و نهادهای ایدئولوژیک تجلی وجود چنین مقاومتی است . عین همین تناقضات در رابطه بسا کارگران صنعتی مطرح میباشد . بنابراین بنظر نمیرسد که جمهوری اسلامی بتواند به آسانی بسر تناقضات میان خود و نیازهای نظام اقتصادی موجود که شکل برجسته و بیرونی تضادهای عمیق یافته ساختار ری است فائق آید . این زمان راه خروج بورژوازی از بحران ساختی بمراتب دشوارتر از گذشته شده است . اگر رویداد غیر مترقبه ای رخ ندهد و در این عوامل اصلی تحول سهمی روی ندهد ، محتملترین شفق موفقیت جمهوری اسلامی در عرصه اقتصادی ، ر و ی

آوردن به تولید و فروش هرچه بیشتر نفت و گاز و از این طریق تامین هزینه های جاری و وصله پینه کردن و در يك کلام چرخاندن روزانه زندگی اقتصادی .

منابع :

- ۱) سازمان برنامه و بودجه ، گزارش عملکرد برنامه سوم .
- ۲) سازمان برنامه و بودجه ، برنامه چهارم عمرانی .
- ۳) رشد روابط سرمایه داری در ایران ، محمدرضا سوداگر
- ۴) بانک مرکزی ایران ، گزارش سالانه و ترازنامه ۱۳۵۲
- ۵) همان
- ۶) رشد روابط سرمایه داری در ایران ، محمدرضا سوداگر ص ۴۴۳
- ۷) سازمان برنامه و بودجه ، لایحه بودجه سال ۱۳۵۱ و ۱۳۵۶

کارگری موجود نقش موثری ایفا نمایند، همچنین در باره‌ی از حرکت و مبارزات کارگری نقش ارزنده‌ی داشته باشند. مهم‌ها در نحوه استقرار پارهای از سازمانهای داخل صنعتی دیده میشود، که در عرصه‌های مختلف، فعالیت رفقای ما و نفوذ آنها را محدود می‌نماید و موانع موجود باعث میشود که ظرفیت نیروهایمان بارور نگردد و گسترش دامنه فعالیت متوقف گردد. از اینرو لازم است تا نگاهی به مشخصات استقرار سازمانهای داخل داشته باشیم و در پرتو آن سیاستها و رهنمودهای خود را ارائه نماییم.

برای عملی نمودن سیاست استقرار جانفشانیها و تلاش ارزنده‌ی از خود نشان دادند و تا کنون میتوان گفت بخش اعظم نیروهایمان در مناطق و مراکز کارگری و یا محلات زحمتکش نشین مستقر شده‌اند. در این مدت رفقای تشکیلات داخل با وجود شرایط سرکوب و اختناق که توسط رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی ایجاد شده، توانستند اخبار مبارزات و حرکات کارگری را منعکس نمایند. و در چند سال اخیر سهم تعیین کننده‌ی از کل اخبار منتشر شده را بعهده بگیرند. و تا حد امکان در سازماندهی تشکیلات توده‌ای، یا شرکت در تشکیلات

سازمان ما در سال ۶۱ پس از نقد تشکیلات مبلغ "سیاست استقرار در میان طبقه کارگر را آغاز نمود، و تلاش کرد، پارهای ملزومات نظری این امر را فراهم آورد. و در همین راستا تلاش نمود، اهداف و جوانب مختلف فعالیت در میان طبقه کارگر را تشریح نماید. اکنون که چندین سال از فعالیتمان در میان کارگران میگذرد، لازم است، يك ارزیابی انتقادی از مفهوم استقرار در میان طبقه کارگر ارائه شود، و نکات مثبت و منفی آن روشن گردد. نگاهی به پراتیک و فعالیت سازمانهای داخل نشان میدهد، که کمیته‌ها و واحدهای سازمان

نگاهی به استقرار تشکیلات داخل در میان طبقه کارگر

مشخصات استقرار سازمانهای داخل

یکی از مشخصاتی که در حوزه سیاست استقرار در میان طبقه کارگر دیده میشود، مسئله استقرار فیزیکی است این تلقی و باور براین پایه قرار داشته که تنها از طریق حضور فیزیکی در

کارخانه‌ها میتوان طبقه کارگر را سازمان داد، بنابراین باید کلیه رفقای يك تشکیلات جنگی در کارخانه‌ها مستقر شوند. بر پایه همین باور کلیه نیروها به "شغل یابی"، "میردازند" و در شرایطی که مشکل مالی و فضای سرکوب، فشار مضاعفی بر تشکیلات داخل وارد مینماید، چنین نگرشی تقویت میشود.

وجه دیگر همین بینش که در حوزه استقرار در میان طبقه کارگر یا سیاست عقب نشینی به استقرار ساده است، استقرار ساده بر پایه این درک صورت میگیرد که استخدام در مناطق کارگری و انعکاس اخبار و گزارش‌دهی هدف استقرار را تأمین مینماید. بنابراین دیگر به رابطه فعال سازمانگرا نه و نفوذ عمیق و گسترده در محیط که از طریق پیوند با کارگران بیشتر و امکان پذیر است، توجه کافی نمیشود.

همچنین بررسی نحوه استقرار نیروهایمان در میان کارگران نشان میدهد که شیوه خود بخودی نیز در پیشبرد سیاست استقرار عمل میکند و بجای يك استقرار نقش‌صند و آگاهانه بر طبق سیاستهای سازمان، استقرار خودبخودی بر پایه پینا کردن شغل و امکانات دم دست موجود یا رابطه با اماکن غیر اصلی مبتای عمل قرار گرفته است.

اگر بخواهیم يك جمع‌بندی فشرده از مشخصات استقرار پارهای از تشکیلاتهای داخل بدست دهیم باید بگوئیم: استقرار آنها با ویژگی حضور فیزیکی در کارخانه‌ها بجای رابطه با کارخانه‌ها، عملکرد ساده در محیط کارگری، بجای کار سازمانگرا نه توده‌ای، و حضور در مناطق غیر اصلی بجای استقرار در مناطق استراتژیک مشخص میشود.

یک‌رشته اصلاحات در فعالیت تا کنونی تشکیلات داخل عملی نماییم. تجربه نشان داده که تعیین خطوط اساسی سازماندهی و فعالیت توده‌ای هر چند شرط لازم استقرار در میان کارگران محسوب میگردد، اما برای تحقق آن کافی نیست، بلکه می‌بایست از طریق هدایت اصولی و نقد فعالیت عملی تشکیلات داخل آنرا تکمیل نمود.

ملزومات، مفهوم و اهداف استقرار

هر چند استقرار رفاقیان در مناطق و مراکز کارگری ثقل فعالیتان را نسبت به تشکیلات مبلغ تغییر داده و ملزومات اولیه و مقدماتی سازمانگری توده‌ای را فراهم نموده است، با این وجود در نحوه استقرار نیروهایمان دو مسئله از هم تفکیک نشده است. اول آنکه سطوح مختلف نیروهایمان را بدون درجه بندی توان و آگاهی آنها مستقر گردانیم. یعنی کلیه اعضای يك کمیته را جدا از درجه فعالیت و الزامات کار تشکیلاتی به کارخانه گسیل داشتیم. دوم آنکه مفهوم استقرار در میان طبقه را از استقرار فیزیکی نیروهایمان منفک نکرده‌ایم. معادل انگاشتن استقرار در میان طبقه که طبیعتا يك مفهوم گسترده و عمومی‌تری نسبت به استقرار فیزیکی محسوب میگردد، باعث آن شده است که نیروهایمان تنها به مناطق مستقر شده اکتفا نمایند و فعالیت عملی خود را به مناطق تحت استقرار خود محدود نمایند. ضعف این درک آنگاه بیشتر روشن میگردد که نسبت نیروهایمان به کل کارگران در نظر گرفته شود، تا معلوم گردد که با نیروی سازمانی محدود نمیتوان تنها از طریق حضور فیزیکی در میان آنها به سازماندهی پرداخت. بنابراین سازمانی که هدفش را کسب هزمونی طبقه کارگر قرار داده، اما راه رسیدن به آنرا از طریق استقرار فیزیکی نیروهای خود به پیش میرد، در عمل به جایی نخواهد رسید. بنابراین تأمین سیاست استقرار را اساسا می‌بایست با نفوذ معنوی خط مشی سازمان در میان طبقه کارگر فهمید. و استقرار فیزیکی

در رابطه با این نحوه استقرار پارهای از سازمانهای داخل باید گفت این امر تا حد معینی محصول تاکیدات یکجانبه ما در ابتدای دوره سیاست "عقب نشینی به میان توده‌ها" بوده است. سیاست عقب‌نشینی به میان توده‌ها که اساسا نقد تشکیلات مبلغ بوده، در آغاز آن تاکید یکجانبه‌ی بر سازماندهی واحدهای پایه و سازمان اعضا یعنی افراد مستقر محیط نموده، و از طرف دیگر در عضو گیری سیاست انقباض و بستن راه ورود روشنفکران انقلابی به درون سازمان به پیش رفته است. تاکید بر این دو سیاست، نامنه نفوذ در میان کارگران را بشدت محدود نموده است. تردیدی نیست که تاکید بر واحدهای پایه یکی از نقاط قوت سیاستهایمان بوده است. اما در سازماندهی واحدهای پایه راههای متنوع تشکیل آنها تشریح نشده و تنها شق، استقرار در کارخانه‌ها مد نظر قرار گرفته است. اگر چه این امر پس از سرکوب خونبار سال ۶۰ تا حد معینی "طبیعی" بود، اما پس از مدتی نهادی شدن این امر، دیگر اشتباه محسوب میشد. بنابراین می‌بایست در نحوه استقرارمان اصلاحاتی را بعمل می‌آوریم. اگر این تاکیدات را در کنار محدودیتهایی که رفقای داخل چه بلحاظ امکانات و چه بلحاظ درکها و تلقی‌هایی که پیرامون استقرار در میان کارگران دارند قرار دهیم ساله روشن‌تر میشود. بعنوان مثال رفیقی از یکی از واحدهای سازمان مینویسد "من در يك محیط کارگری مستقر هستیم، اما بطور مستقیم با این محیط تماس ندارم به همین دلیل و هم چنین بدلیل وضعیت خاصی که دارم چندان راحت نمیتوانم با آنها تماس حاصل کنم، و از نزدیک با کارگران و بطور ملموس با مسئله و خواسته‌های روزمره و روحیات آنها برخورد ندارم". بنابراین بخوبی میتوان دریافت که نحوه استقرار نمیتوانست به شیوه مطلوب و بر مبنای سیاستهای سازمان پیش برود. برای اینکه بتوانیم سیاست استقرار در میان طبقه کارگر را طبق رهنمودها و سیاستهای سازمان پیش ببریم، می‌بایست

را در دایره نفوذ خود میتوانند قرار دهند. همچنین مسئله فوق نباید بدان گونه فهمیده شود که هر نیروی حرفه‌ای و توانای ما از استقرار در مناطق معینی که برابیان اهمیت مهمی دارد پرهیز کند. گاهی لازم است که برخی از کارهای اصلی ما در مناطق استراتژیک مستقر گردند. بلکه بحث ما نقدی است معطوف به یکسان کردن استقرار برای کلیه نیروها و توانها در مناطق کارگری. هر يك از واحدها و هر نفر از نیروهای عضو ما باید با محافل و مجامع متعددی سر و کار داشته باشند، و هر واحد باید مرکز هدایت مجموعه‌ای از چنین روابطی باشد و بتواند آنها را در جهت انقلابی پیش ببرد و آگاهی طبقاتی را در آنها ایجاد نماید. بنابراین تنها از طریق استفاده از محافل و مجامع گوناگونی که نطفه تجمع عناصر پیشرو باشند، میتوانیم نفوذ سازمان را گسترش بدهیم و آنرا در رابطه ارگانیک با کارگران قرار بدهیم. اینها حلقه واسطه میان واحدهای سازمانی و توده کارگران هستند. بدون استفاده از این حلقه واسطه ارتباط مستقیم و تشکیلاتی با طبقه کارگر، حتی به اعتبار حضور فیزیکی‌شان در کارخانه ناممکن است. بنابراین در شرایط کنونی از میان کلیه حلقاتی که میتوانند دایره نفوذ عمومی‌خطو سیاستهای سازمان را گسترده نمایند، عطف توجه به این حلقه‌های واسطه نقش و اهمیت کلیدی می‌یابد. بنابراین استفاده از محافل کارگری چند کارخانه، استفاده از محل سکونت کارگران یعنی نفوذ در محلات و برنامه ریزی برای امانتی که کارگران کارخانه‌های دیگر در آنها زندگی میکنند، پاتوقها و جشنها و مهمانیها، تشکلهای ورزشی علنی موجود، جملگی در این راستا قرار دارند. ●

کارگران،

باهر عقیده و مرامی،

در جبهه واحد کارگری

علیه استبداد و استثمار

متحد شوید!

اهمیت است: الف) چنانکه می‌دانیم هدف از استقرار در میان کارگران، صرفاً استخدام نیروهایمان در کارخانه نیست، یا هدف از استقرار در میان طبقه کارگر، صرفاً انعکاس اخبار مبارزات کارگری نیست، بلکه هدف از استقرار در میان کارگران، اساساً سازمانگری اراده رزمنده توده کارگران حول برنامه سازمان است. بنابراین، بی آنکه امر استخدام در کارخانه‌ها را کاهش دهیم، یا انعکاس اخبار مبارزاتی کارگران را بی بها جلوه دهیم، میبایست جهت استقرار را روشن کنیم. پراتیک برخی از سازمانهای داخل نشان میدهد که آنها در مرحله استقرار ساده قرار دارند و تا کون نتوانستند، در جهت ارتقا آن بکوشند، اما ارتقا و استقرار بدون روشن شدن این مفهوم عملاً ما را بی افق و دچار ایستائی در فعالیت می‌نماید. هدف از استقرار عبارتست از سازمانگری اراده پراکنده کارگران بسوی يك اراده متشکل و رزمنده عیبارت دیگر استقرار یعنی ایجاد تشکلهای تودهای برای تأمین هژمونی کارگران. بنابراین راستا، جهت و افق استقرارمان در میان کارگران، سازمانگری آنها در این سمت میباید. بنابراین هر بخش از تشکیلات داخل میبایست پراتیک و فعالیت خود را با این معیار بسنجد، و کارنامه فعالیت خود را با آن محک بزند. هر کمیته و واحد پس از نفوذ در محلات کارگری یا محلات زحمتکشی باید روشن کند که در محدوده فعالیت خود در کدام مرحله از استقرار قرار دارد و تا کجا پیش رفته و به کجا می‌بایست دست یابد. ب) هر چند استقرار برخی از سازمانهای داخل در مناطق استراتژیک صورت پذیرفته است، با این وجود نمیتوان این حکم را برای کل تشکیلات داخل صادق دانست. جمع‌بندی این حوزه از مناطق استقرار سازمانهای داخل نشان میدهد که کمیته‌ها و واحدهای سازمان، نه بر مبنای سیاستهای تشکیلات، بلکه بر اساس امکانات نقدا موجود مستقر شده‌اند. در حالیکه بدون يك استقرار نقشمند و با هدف نمیتوان از سیاست استقرار در میان طبقه کارگر صحبت کرد.

اگر استقرار را صرفاً در معنای فیزیکی آن نفهمیم، بلکه آنرا شناسایی و ارتباط با مناطق استراتژیک و تعیین کننده بدانیم آنگاه کشف راههای مختلف برای نفوذ در تجمعات و محافل کارگری مربوط به آنها، کشف رهبران عملی آن اهمیت درجه اول کسب مینماید.

سیاستها و وظائف ما

برای آنکه بتوانیم استقرار در طبقه را عملی نمائیم لازم است هر يك از تشکیلاتهای داخل يك ارزیابی از نیروهای نقدا موجود خود بعمل آورند و برای رفتائی که آگاهی و توان فعالیت در سطح گسترده‌تری نسبت به يك کارخانه معین دارند، بگونه‌ای برنامه ریزی نمایند که آنها بتوانند در سطح و افق وسیعتری به فعالیت بپردازند. این امر نباید بنحوی پیش برود که منجر به کنده شدن از محیط گردد، بلکه بحث ما ناظر بر نیروهای است که محیط کارگری با توان فعالیت آنها تطابق ندارد و این رفقا در بیرون از کارخانه منطقه وسیعتری

را بعنوان یکی از حلقاتی که در خدمت این هدف قرار دارد، در نظر گرفت. بعلاوه اگر محدودیت نیروهایمان را در کنار موانعی که از طرف رژیم جمهوری اسلامی بر سر راهمان قرار می‌گیرد، مورد توجه قرار بدهیم، اهمیت دستیابی به راههای دیگر را بهتر در می‌یابیم، البته واضح است که تأکید ما بر محدودیت این شیوه نباید ذریای از اهمیت استقرار مستقیم در درون طبقه بگاهد. استقرار مستقیم همچنان بعنوان يك شق مهم استقرار می‌بایست دنبال شود و پیشبرد این امر يك وظیفه تعطیل ناپذیر تشکیلات داخل میبایست تلقی گردد. استفاده از مکانیزهای دیگر دقیقاً در کنار و در جهت استقرار مادی و برای عمومی کردن آن طرح میشود. بنابراین استفاده از راههای دیگر را نباید در تضاد و تقابل با استقرار مستقیم فهمید، بلکه میبایست بعنوان حلقات تکمیلی آن در نظر گرفت. به این دلیل ساده که بدون گره خوردن راههای غیر مستقیم نفوذ در میان طبقه با استقرار مادی و مستقیم‌شان با کارگران هر ایده طلائی بر روی کاغذ خواهد ماند، در نتیجه هر چند نفوذ سازمان تنها از راه مستقیم بدست نمی‌آید بلکه از طریق شناخت مکانیزهای دیگر نیز تکمیل میگردد، اما کلیه راههای واسطه نیز اگر با میزان معینی از حضور نیروهای سازمان در میان طبقه پیوند نخورد، استقرار در میان طبقه نیز عملی نخواهد شد. اما نقد اساسی بر نحوه استقرار پاره‌ای از تشکیلاتی داخل این نیست که تأمین استقرار تنها از حضور فیزیکی نیروهایمان قابل عملی است بلکه اساساً این مسئله است که استقرار را نباید ضرورتاً به معنای نشانیدن کارگران و زحمتکشان در واحدها و هسته‌های تشکیلاتی فهمید و یا مضمون کار هسته‌های تشکیلاتی را تا سطح مسایل صنفی و اقتصادی این یا آن کارگر یا کارگران محسوس نمود. کیم عناصر پیشروی کارگران و زحمتکشان ضرورتاً آمادگی لازم برای فعالیت در يك تشکیلات کومنیستی را ندارند، و غالب آنها آمادگی پذیرش نظم و انضباط تشکیلاتی را نارا نیستند. خصوصاً در شرایط سرکوب و عقب نشینی که حالا وجود دارد، غالباً از رابطه فعال با يك تشکیلات کومنیستی دوری می‌جویند، اما واقعیت این است که همین عناصر پیشرو روابط طبیعی و عادی ما بین خود برقرار نموده‌اند و عموماً سازماندهندگان تشکلهای و حرکات کارگری محسوب میگردند. در دل همین محافل طبیعی کارگران، رهبران عملی کارگرانی، سازماندهندگان مخفی حرکات بطور "طبیعی" و "قانونی" وجود دارد و غالب حرکات جنبش کارگری را همین نیروهای پیشرو سازمان داده‌اند. بنابراین اگر بخواهیم تعریف صریحی از استقرار ارائه نمائیم، آن عبارت است از درجه نفوذ خط و سیاست سازمان در میان همین عناصر پیشرو تجمعات آنها، و رهبران واقعی جنبش تودهای کارگری که جلب آنها کلید جلب توده طبقه است. اما جلب همین عناصر پیشرو، تجمعات آنها و رهبران واقعی جنبش کارگری برای اینکه بازدهی موثری داشته باشد ضرورت توجه به دو نکته حائز

سال سرنوشت...

دنباله از صفحه ۱۵

نامساعدتر از قبل یافتند. پرسترویکا که در ابتدا با طرح خود گردانی کارگری (۴) عنصر اتکا به طبقه کارگر را طرح کرده بود بتدریج این شعار را در بوبته فراموشی افکند و عملاً روشنفکران به پایگاه حمایتی آن تبدیل شدند، اما در روند گسترش دمکراتیزاسیون، روشنفکران در ابعاد وسیع لیبرالیته شده و امروز پایگاه اصلی لیبرالیسم شوروی را تشکیل میدهند (۵) این مجموعه تحولات و بویژه حوادث اروپای شرقی عنصر نیرومند جدیدی را وارد عرصه سیاسی شوروی ساخت: ناسیونالیسم. واقعیت آن است که در جریان دمکراتیزاسیون، "جعبه پاندورا" مسئله ملی باز شد و نیروهای ناسیونالیست با کرایشات جدائی طلبانه و یا تاپلات شدید ضد مرکز یا به میدان نهادند. انتخابات در جمهوریها، در طی دو سال در جمهوریهای بالتیک، گرجستان و ملداوی نیروهای جدائی خواه را بر سر کار آورد، جمهوری روسیه بمثابه قویترین جمهوری از جمهوریهای ۱۵ گانه و سنگ بنای اصلی اتحاد شوروی به تفسیر لیبرالها در آمد و در سایر جمهوریها کرایشات ضد مرکز بشدت تقویت شده و بجای دولت قدر قدرت قبلی که در واقع فعال مایشا اتحادیه بود اکنون نهاد فاقد قدرتی قرار دارد که تمام تصمیمات آن در سستر یک جنگ سیاسی منظم و بی امان وتو میگردد، در چنین شرایطی است که خطر تجزیه و جنگ داخلی، ظهور ۱۵ جمهوری که هر کدام از آنها دارای پیشرفتهترین سلاحهای صنعتی و هستهای هستند و در جنگ بی امان بین خود و در داخل درگیرند چشم انداز تیره پاشیده شدن شیرازه اتحادیه را تصویر میکند! مسلم است که در متن چنین اوضاع و احوالی حل بحران اقتصادی خیالیبافی بیش نیست. ما در نشریه شماره ۷۹ "راه کارگر" در مقاله "رقوم اقتصادی اتحاد شوروی: اصلاح یا امحاً" سوسیالیسم" توضیح دادیم که فشار قطب لیبرالی موجب شد که طرح اصلاحات اقتصادی شاتالین با تأیید گورباچف به شورابعالی ارائه شود. در این مقاله گفته شده بود که بنحیث طرح شاتالین بنام طرح اصلاحات اقتصادی در چهار چوب گزینش سوسیالیستی چیزی جز تیسر خلاصی زدن به سوسیالیسم به نام سوسیالیسم و سسیری شدن دوره پرسترویکا یا اصلاحات در سوسیالیسم شوروی نیست. اما در نتیجه مبارزه حادی که بر روی طرح اصلاحات اقتصادی انجام گرفت طرح شاتالین از میدان خارج شد و طرحی در چهارچوب نظرات آبالکین به اتکا استقلال اقتصادی جمهوریها به تصویب رسید (۶) (۱۹ اکتبر ۹۰) گورباچف همچنین برای اجرای طرح خواهان اختیارات ویژه شد تا از طریق صدور فرامین ریاست جمهوری طرح اصلاحات اقتصادی را به اجرا بگذارد. اما باصطلاح اولین فرامین ریاست جمهوری برای افزایش قیمت کالاهای لوکی در جهت انطباق آنها با هزینه تولید با وتوی فدراسیون روسیه روبرو شد که خود طرح ۵۰۰ روزه شاتالین را بعنوان بنای رقم

اقتصادی در فدراسیون روسیه تصویب نموده است. (۷) لیبرالها به رهبری یلتسین به فشار خود برای برکناری ریشکوف و ایجاد یک دولت ائتلافی افزودند. یلتسین در همین ارتباط مطرح ساخت که جمهوری روسیه در دولت ائتلافی سهم کوچکی میخواهد که چیزی جز "سختیای نخست وزیر، وزیر دفاع، وزیر مالیته نبود (۸) نامبرده قبلاً تهدید نموده بود که در صورت عدم پذیرش طرح ائتلافی - روسیه اقدام به ایجاد ارز، سیستم بانکی و ارتش جداگانه نموده و برای عقد قرار داد اتحادیهای با سایر جمهوریها وارد مذاکره خواهد شد. (۹) در شماره ۴۶ نشریه مسکوینویز (۲۴ دسامبر) نامهای با امضا ۲۲ نفر از موسسین نشریه که مهمترین تریبون لیبرالها بشمار میروند خطاب به گورباچف نوشته (۱۰) و از او خواسته میشود که یا به ائتلاف تن بدهد و یا از سمت خود کناره بگیرد. این اولین حمله علنی لیبرالها به گورباچف و طرح برکناری او بود. به موازات تشریح لیبرالها ارتش بر شدت فشار خود میافزاید، ژنرال آخرامایف مشاور نظامی گورباچف در مصاحبه با روزنامه "اسوگایا روسیا" میگوید: "اگر چنانچه نیروهای معینی تلاش کنند که کشور را از هم بپاشانند، نیروهای مسلح بر مبنای تصمیمات پارلمان فدرال یا رئیس جمهور برای حفظ وحدت معین و نظام اجتماعی آن که بوسیله قانون اساسی تعیین شده بکار گرفته خواهند شد." (۱۱) در چنین شرایطی بود که نمایندگان شورابعالی در روز ۱۶ نوامبر از ادامه کار عادی آن جلوگیری نموده و از گورباچف خواستند که طرح جامعی برای برخورد با مجموعه اوضاع و جوانب گوناگون بحران به پارلمان ارائه دهد. بدین ترتیب برنامه ۸ مادهای دگرگونی ساختار سیاسی قدرت، تمرکز و تقویت نقش ریاست جمهوری و اختیارات فوقالعاده جهت اعلام وضعیت فوقالعاده، انشاء حکومتهای محلی و اعمال قدرت مستقیم ریاست جمهور برای اداره امور، انحلال شورای ریاست جمهوری و گزینش یک معاون و مسئولیت مستقیم کابینه در برابر ریاست جمهوری، ایجاد یک کمیته با شرکت روسا جمهوری برای تقویت نقش جمهوریها در هدایت و هماهنگی امور فدرال... به شورابعالی و آنگاه به کنگره نمایندگان خلق ارائه شد و به تصویب رسید. اما در همین دوره قطب بندیها و پلاتفرمهای سیاسی روشن تر و قطعیتر شدند. نیروهای لیبرال سیما و هویت خود را هر چه بیشتر روشن ساخته و میسازند. در شرایط حاضر دو فراکسیون شکل گرفته در کنگره نمایندگان خلق وجود دارد. فراکسیون نمایندگان بین منطقهای با حدود ۴۰۰ نماینده که شاخصترین آن یلتسین، یویوف و سوبچاک میباشند. آنها در بین خود دچار تفرقه، تشتت و عدم توافق هستند. پایگاه اصلی قدرت آنها شخصیتهای نامبرده میباشند ولی تشکل حزبی آنها تقریباً ناچیز و غیر قابل محاسبه است. فراکسیون "سایوز" (یعنی اتحاد) نیز شامل ۴۰۰ نماینده میباشد که امضا آترا سران ارتش، رهبران حزب کمونیست که پس از انشعاب لیبرالها یکدستتر شده و خود را تجدید سازمان نموده است میباشند.

پایگاه اصلی لیبرالها اساساً روشنفکر میباشد در حالیکه گروه "سایوز" به حزب کمونیست، ارتش، کا.ک.ب و بوروکراسی اتحادیهای تکیه دارند. جانانان استیل خبرنگار گاردین که از متخصصین مسائل شوروی نیز میباشد در مقاله ۱۹ دسامبر خود (منتشر در گاردین روزانه) بنام "شرق یا غرب؟ گورباچف بطرف چپ حرکت میکند" ضمن ارائه تصویری از قطب بندیهای سیاسی میگوید که در شوروی واژههای "چپ" و "راست" یمنون تعریف معین و معمولاً با هدف سو استفاده علیه مخالفان بکار میروند تا روشن نمودن عقاید و آرا. او توضیح میدهد که چگونه لیبرالها نام خود را "چپ" یا "دمکرات" می نهادند و چگونه اکنون از این واژهها شرمگین بوده و آنها را بکار میاننازند. برای مثال پلاتنرم دمکراتیک پس از انشعاب از حزب کمونیست نام خود را حزب جمهوریخواه روسیه مینهد. استیل میگوید که با معیارهای غربی مثال یویوف "راست جدید" و پالاشکف رهبر حزب کمونیست روسیه چپ افراطی بحساب میروند. بهر حال پس از تحولات شش ماه اخیر برای بسیاری از محافظه کاران و بوروکراتهای دیرروز روشن شد که بدون اصلاحات، سرنوشت اروپای شرقی در انتظار آنهاست و آنها ناچارند خود را با اصلاحات انطباق دهند و بخشی از اصلاح طلبان دریافتند که جای آنها در میان لیبرالهاست و لیبرالها که افکار خود را شرمگینانه پنهان میساختند به جنگ علنی علیه کمونیسم و دامن زدن بیک گوران حد ضد کمونیستی روی آوردند. استیل میگوید "آیا گورباچف به راست حرکت میکند؟ پاسخ کوتاه و تا هم اکنون روشن، نه میباشد. با دادن امتیازات به طرفداران بنگهای دولتی، مخالفت کردن با بازار خصوصی زمین، و تلاش برای محکم کردن تجارت بین جمهوریها و تجارت خارجی او بطرف چپ حرکت میکند" (۱۱) اما در مورد اختیارات فوقالعاده برای اجتناب از جنگ داخلی و تجزیه کشور چه میتوان گفت؟ آیا اختیارات فوقالعاده ریاست جمهوری با روند دمکراتیزاسیون در تناقض قرار ندارد؟ آیا این خطر وجود ندارد که این اختیارات فوقالعاده موجب تمرکز قدرت و در شرایط نوپا بودن دمکراسی و ضعف نهادهای دمکراتیک موجب احیا نظم گذشته شود؟ مسلماً دمکراسی کلیدیترین و حیاتیترین عنصر سوسیالیسم است و برای شوروی باز گشت به گذشته نه فقط اشتباه بلکه فاجعه بار خواهد بود. اما اکنون کشور شوروی در هرج و مرج کامل فرو رفته و شیخ قحطی فروپاشی و جنگ داخلی بر آن سایه افکنده است قوم کشی بین طبقاتی ساکن شوروی بیک حادثه روزمره و عادی تبدیل شده است. همانگونه که در مقدمه مقاله توضیح دادیم پلاتنرم مقدماتی پرسترویکا در اساسی خود، بازسازی اقتصادی، میزان محدودی از دمکراسی و ایجاد فضای بین المللی مناسب برای اجرا این اصلاحات در داخل بود. پرسترویکا توانست فضای بین المللی را با پرداخت بهای بسیار سنگین صاعد سازد. جنگ قدرت در داخل پلاتنرم اصلاحات سیاسی (گلاسنوفا) را از علنیت به پلورالیسم ارتقا داد اما در وظیفه باز سازی بقیه در صفحه ۳۱

مقاله "نظری درباره هدفهای جنگ سرد" نوشته‌ای از ادوارد تامپسون در انتقاد از مقاله "هدفهای جنگ سرد" از فرد هالیدی که ترجمه آن قبلاً در شماره‌های ۷۹ و ۸۰ راه کارگر منتشر شده است. هالیدی در مقاله کوتاهی با نام "پاسخی به ادوارد تامپسون" نظر خود را به این انتقاد بیان کرده است. هر دو مقاله در شماره ۱۸۲ مجله "نیولفت ریویو" بزوشیه - اوت ۱۹۹۰ منتشر شده‌اند و بمظور انداختن روشنایی بیشتر بر بحثی که در مقاله سابق هالیدی پیش کشیده شده، ترجمه هر دو مقاله توسط رفیق م. پیروزی صورت گرفته است.

هیئت تحریریه

نظری درباره

"هدف‌های جنگ سرد"

من ضمن ابراز همدلی با نیت فرد هالیدی در مقاله‌اش بنام: "هدفهای جنگ سرد" (۱) میبایست عدم توافقی قاطع خود را با متدوجگونگی تحقق نیت مزبور در آن مقاله اعلام کنم. وی بدون تردید تحت فشار ضرورت اعلام نظر فوری به تنگنا افتاده است (سخنرانی وی راجع به حوادث اکتبر تا دسامبر ۱۹۸۹ در اروپای مرکزی و شرقی، در ۵ مارس ۱۹۹۰ صورت گرفته و ظاهراً قبل از آن در ماه فوریه نگاشته شده است) و البته دیگرانی نیز (چون من) که به نگارش شتاب‌زده درباره موضوع فوق تشویق شدند ممکن است بهمین شدت مورد انتقاد قرار گیرند.

در ابتدا و برای روشن شدن مسائل (مورد اختلاف) لازم است که بسا تشریح ساده هالیدی از چهار "مکتب" تحلیلی درباره جنگ سرد مقابلسه کنم: اولی مکتبی رایج و واقع‌گرا؛ دومی لیبرال و مشغول به حوادث محتمل؛ سومی که جمع ناجوری نظیر من، ماری کالدور، میثائل ککس، نوم چومسکی و آندره گوندرو فرانک به آن منسوب میشوند گویا براین باور است که: "ظهور درگیری بین بلوکها و نظامها، شابهتی را که بین آنها وجود دارد میبوشاند و هر دو طرف رقابت، آنرا برای تحکیم تسلط در درون قلمرو خودشان مورد استفاده قرار میدهند" از نظر اینها جنگ سرد خود یک "سیستم" و نه یک رقابت بین دو سیستم است. چهارمین مکتب که به فرد هالیدی تعلق دارد، جنگ سرد را بر مبنای "کارکتر بین سیستمی‌اش" تحلیل کرده و میکند و "این واقعیت که (جنگ سرد) بیانگر رقابت دو سیستم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مختلف بود".

این شیوه ناهنجار دسته بندی کردن مکاتب که سپس نه با استفاده از زبان (وادبیات) خودشان، بلکه از زبان هالیدی مورد تفسیر و تاویل قرار گرفته‌اند، اسلوبی نادقیق در استدلال نظری است. مادر دو دهه‌ی گذشته از این نوع اطمینان‌داشته‌های افراطی به صحت نظرات خود که به مواضع فرضی (وموهوم) منجر شده‌اند، زیاد دیده‌ایم. من هرگز از اصطلاح هوملسوزی (مشابهت) استفاده نکرده و حتی در مورد معنی آن نیز چندان مطمئن نیستم اصطلاحی که من چند نوبت بکار برده‌ام، هم در مقاله‌ای درباره: "اکتبر-مینیم" (ناپود سازی یا انهدام‌گراشی) در این صفحات، (۲) و هم سپس در پاسخ به انتقادات بر آن مقاله (۳)، عبارت بود از "رسیروسیتی" و "رسیب روکال" (دوجانبگی و دوجانبه) - کاربرد این اصطلاح ناظر بر یک تعریف مطلق نبود، بلکه یک روند شکل‌گیری تاریخی (نیروهای رقیب و مشابه در دو سیستم - م) را مد نظر داشت: دوجانبگی (و تحریک متقابل) درزمینه تسلیحات، ستیزه‌جویی ایدئولوژیک، امنیت داخلی، کنترل دولتهای اقماری و دست‌نشانده و غیره.

دلایل موجهی در مورد روشنگری فوق وجود ندارند. عرضه کسسر دن "هوملوزی" و تضاد "بین دو سیستمی" بعنوان دو تحلیل از دو مکتب مختلف بمعنای رد این امکان است که هر دو نظر میتوانند با یکدیگر سازگاری داشته باشند (ولو آنکه نیازی به این سازگاری نباشد). به گمان من بدون تردید درگیریهای بین سیستمی نیز وجود داشته‌اند که در نقطه معین (و در روند تاریخی مشخصی) سیستماتیزه شده - مثلاً شاید پس از ۱۹۴۸ - و به وضعیت جنگ سردی منجر شدند که خود فی‌نفسه اوضاع و احوالی دینامیک و "خود ساز" بود. همانطور که من در سخنرانی ممنوع شده‌ام در "دیمبلی"

بقیه در صفحه ۲۲

پاسخی به ادوارد تامپسون

علیرغم عدم توافقی آشکار بین ما و نیز میزان معینی بدفهمی، من اظهار نظر ادوارد تامپسون را بجا و انگیزاننده میبایم. موضوع اصلی که در مقابل همه ما قرار دارد به آینده مربوط میشود و راجع به آن، همانطور که تامپسون صراحت میدهد، آنچه ما را متحد میکند بسی بیش از آنچه است که ما را جدا میسازد. در عین حال پاره‌های نکات که توسط وی طرح شده‌اند نیز میبایست پاسخ داده شوند. این نکات عبارت‌اند از: تفسیر استدلال وی درباره "اکتبرمینیم"، ارزیابی از حوادث اروپا در طی چند ماه گذشته، نقش جنبش صلح و حد و حدود موجه بودن "راه سوم".

تامپسون تقسیم بندی تئوریهایی جنگ سرد را به چهار مکتب اصلی مورد سؤال قرار داده و بطور اخص در مورد اینکه "تیز" "اکتبرمینیم" وی در چهارچوب مکتبی قرار داده شده که من بر آن نام مکتب انترناسیونالیست نهاده‌ام اعتراضی دارد. این مکتب - گمان من - جنگ سرد را بعنوان محصول نیروهای مشابه در داخل هر یک از دو بلوک اصلی، نیروهای که برای آنها جنگ سرد خلقت کارکردی - فونکسیونل - دارد، ارزیابی میکند. همانطور که من در "نیولفت ریویو" شماره ۱۸۰ و در کتاب "تکوین جنگ سرد و م" گفته‌ام، هیچکس نمیتواند نقش و نیروی عوامل داخلی در درون هر بلوک را نادیده بگیرد، اما این استدلال بخودی خود در دو جنبه گمراه کننده است: (۱) به درجه رقابت و مسابقه بین دو بلوک، یعنی میزان اینکه هر یک از آنها تا چه حد به تسلط بر دیگری مصمم است، بهای کافی نمیدهد (۲) در مورد شباهتهای ساختارها در درون هر یک از دو بلوک اغراق کرده و در نتیجه قسار به مشاهده اینکه تا چه میزان جنگ سرد محصول اختلافات، یعنی ناهمگنی نظامهای اجتماعی - اقتصادی هستند، نمیشود. من برخلاف وی بر این باور نیستم که عنصر ایدئولوژیک در مناسبات شرق و غرب از منافع مادی درگیر جدا بود.

تامپسون شاید واژه "هوملوزی" را نپسندد، اما معنی آن بسیار نزدیک به واژه بهمان اندازه غیر انگلوساکسون "ایزومورفیزم" است که در مقاله وی بکار برده شده است. هر دو واژه شباهت و یا یکسان بودن ساختار را میرسانند. من برای نامگذاری استدلالی که منابع جنگ سرد را (منابع) مشابه در درون هر یک از دو بلوک میدانم از واژه "هوملوزی" استفاده کرده‌ام و در این مورد معین: این منابع که در یک دینامیسم نظامی - اجتماعی وجود دارند، از سوی وی "اکتبرمینیم" نامیده شده‌اند. واژه "دوجانبگی" که وی در نقد خود بکار میبرد نیز این برداشت مراتبید میکند: جنگ سرد توسط آندسته از نیروهای درون هر بلوک به پیش رانده میشود که بواسطه تاثیرات متقابل، بیش از پیش به یکدیگر شباهت مییافتند. به هر حال استدلال مرکزی آن متن این است که علیرغم هر گونه تفاوت بین دو نظام که ممکن است در آغاز به بروز جنگ سرد منجر شده باشد، تسلط مسابقه تسلیحاتی و تولید اسلحه شباهتی را ایجاد نمود: تاکید او بر واژه "ایزومورفیزم" تاحدی به این دلیل بود که با استدلالات توجیه‌گرانه و سختی چپ درباره تفاوت‌های بین نظامهای سرمایه‌داری و غیر سرمایه‌داری مقابله شود.

تامپسون این دیدگاه خود را که جنگ سرد جنگی "درباره خود" بود تکرار میکند و بنظر میآید که جوهر اختلاف در همین جاست. دقیقاً بر سر همین موضوع بود که پاره‌ای از ما و از جمله من و مایک دیویس تلاش کردیم تا تفسیری آلترناتیو از جنگ سرد اوائل دهه ۸۰ ارائه دهیم: تفسیری بر اساس نظریه ارزیابی از جنگ سرد بعنوان درگیری بین دو سیستم که درگیری‌ای جهانی و نهایتاً آشتی‌ناپذیر بین دو نظام سیاسی و دو جامعه متفاوت است که در درون

ساختی به ادوارد تامپسون

آنها سابقه تسلیحاتی نقش مهم اما نه تعیین کننده را بازی میکنند . اختلافات ما ناشی از نوعی تعجیل در این اواخر نبوده و حداقل به مدت هشت سال شناخته شده بودند : مجموعه مقالات "انهدام گراشی و جنگ سرد" که در ۱۹۸۲ منتشر شده و تامپسون ، دیویس ، من و بسیاری دیگر با آن همکاری کردند ، دقیقا تلاشی برای بحث درباره استدلالات مقاله اولیه تامپسون بود . یکی از دلائلی که جنبش صلح از ارزیابی جنگ سرد بعنوان درگیری بیسن د و سیستم پرهیز مینمود این بود که این ارزیابی شباهت زیادی به ایدئولوژی معمول جنگ سرد داشت - خواه در روایت غربی اش ، " آزادی " در مقابل " کمونیسم " ، و یا در روایت توجیه گرانه ، و ارتدکس موضع شوروی ، " سو - سیالیم " در مقابل " امپریالیزم " . تامپسون تلاش میکند من را به سمت چنین چهارچوب دکماتیک جیبی به عقب براند و با این کار در عمل به از پیش بسته شدن يك فضای روشنفکری و سیاسی کمک میکند ، فضاییکه جنگ سردیان نیز میخواستند بسته بماند . یعنی اینکه بسه شیوای غیر دگماتیک مشاهده کنیم کسه چگونه منافع اجتنابناهی و اقتصادی مختلف در هر دو سو در جنگ سرد و توسط آن بیان میشوند .

استدلال من درباره وقایع چند ماه گذشته این است که آنچه اتفناقی افتاد ، همان چیزی است که طبق تئوری تضاد بین سیستمها میبایست میشد : یعنی رقابت بین دو بلوک وقتی پایان خواهد یافت که عدم تایین بیسن دو سیستم بشدت کاهش یافته و یا ناپدید شود . آنچه ما مشاهده کرده ایم، تنها کاهش تشنج نظامی نبود ، بلکه تسلط يك نظام اجتماعی - اقتصادی بر دیگری بود . فروپاشی رژیمهای کمونیستی دقیقا حامل چنین روندی است که هنوز هم ادامه دارد ، تاجائیکه غرب تحت عنوان " مشروط بودن " ، کمکهای مالی و تجاری را به معمول کردن رفرمهای سرمایه دارانه در این کشورها وابسته کرده است . اینکه اوضاع به این شکل است نباید مورد حیرت قرار گیرد ، این شیوه کارکردی نظام سرمایه داری است .

در اینجا باید بگویم که روایت تامپسون از این وقایع حاوی عنصری از خوش خیالی است ، گرچه لحن این اظهار نظر کتبی او بگمان من با ارزیابی دقیقتر و خون سردانه ترش در روزنامه گاردین سوم ژوئیه ، تفاوت دارد . از یکسو او میگوید که پیروزی غرب ممکن است اصلا پیروزی نباشد و آنرا با کشتی گیری مقایسه میکند که وقتی حریفش بلغزد ، تعادلش را ممکن است از دست بدهد . اما شباهت واقعی ماجرا در نحوه استفاده کلانرویتی از مثال کشتی گیری برای تشریح هدف استراتژی است ، هدفی که نه با نابودی ، بلکه با فرو افکندن (نیدر ورین) حریف مشخص میشود : غرب سرمایه داری حریف خود را از دست نداده است ، بلکه آنرا تسلیم خود کرده است ، و این تسلیم هیچ کجسا بیشتر از غلبه بر آلمان دمکراتیک توسط بن (آلمان غربی) نیست . در اینجا عمل متقابل وجود ندارد ، بلکه يك طرف بر طرف دیگر پیروز شده است . او میگوید آنچه جنبش صلح پیشنهاد نمود " سیستم نوینی از مناسبات بین کشورها بود " : این آنچه میبایست است که جنبش مزبور پیشنهاد نمود ، اما نه آنچه دریافت کرد . آنچه در مقابل ماست ، عبارت است از تحکیم نهادهای یکطرف در مقابل سقوط نهادهای مشابه طرف دیگر - ناتو و بازار مشترک اکنون بیشتر از گذشته کنار میآیند (انعطاف دارند) اما بنسوان کارکرد توانمندی جدیدشان - پیمان ورشو ، باهمه دلسوزیهای رایج ، بهمسان اندازه مرده است که " جامعه ملل " ، و کومکون نیز ممکن است به اقتضا کند ! البته ، ارزیابی از نتیجه این تحولات بسته به این است که ما به چه چیزی نگاه میکنیم : اگر تشنج نظامی بین دو بلوک در مرکز توجه است ، در آن صورت کاهش دوجانبه ، اما تا برابر تهدید نظامی به چشم میآید : اگر رقابت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی موضوع است ، در آن صورت يك طمس ف برنده شده است .

تامپسون مرا بخاطر نادیده گرفتن نقش جنبش صلح سرزنش میکند و از يك نظر نیز حق دارد : با اینکه این موضوع برای من دردناک است ، اما به گمان من جنبش صلح نقش اصلی در پایان دادن به جنگ سرد بازی نکرد . در این مورد میتوانم عبارت گویایی از انتهای مقاله " اکستر مینیم " تامپسون را نقل کنم : " هدف سیاست عبارت است از عمل کردن و عمل کردن بنحوی موثر " (تاکید از تامپسون) . سؤال این است که تاثیر (جنبش صلح) کدام

بود . من در پایان کتاب " تکوین جنگ سرد " که در اوائل ۱۹۸۳ نگاشته شده است ، استدلال کردم که با همه بسیج های توده ای و درخواستهای از این سو تا آنسو خطوط حزبی درگیر ، هدف يك جنبش صلح میبایستی این باشد که بر روندهای سیاسی ، یعنی بر دولت های منتخب یا مستقر ، تاثیر بگذارد . در وری اظهارات مربوط تاثیر گذاری ، میبایست به این نگرینت که در عمل در اروپای غربی چه شد : در هیچیک از کشورهای عضو ناتو ، دولتی انتخاب نشد که مخالف نصب موشکهای کروز و پرشینگ باشد ، چه برسد به اینکه بسا تداوم عضویت در ناتو مخالفت کند . نزدیکترین انتخابات در آلمان غربی بود که در نتیجه ، هلموت کهل به قدرت بازگشته ، حزب سوسیال دمکرات شکست خورده و سبزا بعدا سرعت حرکت خود را از دست دادند . بعدا در هلند ، جنبش صلح تقریبا اکثریت را علیه موشکهای کروز جلب کرد ، اما به هر حال بعدا شکست خورد . اینها چیزهای دم دست بودند ، اما واقعیت این است که ناتو سیاست نصب موشکها را ادامه داد ، هیچ مخالفت همدانگی با اس دی ای (طرح جنگ ستارگان) وجود نداشت ؛ و شمار کوچکی مسئله اصلی ، یعنی ترک ناتو را اساسا طرح میکردند . ارزیابی تامپسون در مورد امکان شکست تاچسر - در صورت عدم وقوع جنگ فالتکلند - مورد تردید من است . آنچه در تمام دوره اوج جنبش صلح به چشم میخورد این است که در حالیکه بسیاری راجع به نصب موشکهای کروز ابراز تردید میکردند ، آنها نصب شدند ، دولت تاچر که برنامه مزبور را انجام داد مجددا انتخاب شده و این موضوع را بعنوان جلب کننده آرا ، تلقی مینمود ، هیچگاه نیروی بیش از يك اقلیت کوچک خواهان خروج از ناتو نبود - و مبهم گوئی ث ان دی (جنبش صلح در انگلستان) از همینجا ناشی میشد . سرنوشت جنبشهای طرفدار منع آزمایشات هسته ای نظیر اس ۱۰۰ ان دی در ایالات متحده نیز کم و بیش همینطور بود .

ممکن است گفته شود که جنبش صلح از جنبه دیگری ، یعنی تاثیر - گذاری بر تحولات اروپای شرقی نقش داشت . تامپسون با نقل از ماری کالدور میگوید که جنبش صلح در غرب " شاید " جنبش صلح شرق را تحت تاثیر قرار داد . او و ماری کالدور این را بهتر از من میتوانند ارزیابی کنند : در این مورد که جنبشهای شرق در پاره های زمینها از جنبشهای غرب تاثیر پذیرفته ، تردیدی نیست - مثلا در مورد دمکراسی ، حقوق بشر ، محیط زیست و حداقل تر آلمان شرقی ، فمینیسم - . اما اینکه جنبش صلح در غرب در مورد موضوع صلح - یعنی بکارگیری اسلحه - تاثیر داشت ، جای بحث بیشتری دارد . بسیاری در شرق - و حداقل افرادی که بیشترین مخالفت را با رژیمها کمونیستی خود داشتند ، به غرب هشدار میدادند که در مورد موشکهای میان برد موضع قاطع اش را حفظ کند - مثلا در درون همبستگی (لهستان) بسیار در این نظر بودند . روند خلع سلاح که بطور جدی از سال ۱۹۸۷ آغاز شد ، در نتیجه مناسبات بین کشورها بود و نه ناشی از فشار از یائین در درون شوروی یا هر کجای دیگر : چرخش دمکراتیک در شرق ، پیشرفت بزرگی است ، اما در بر گیرنده يك دوجانبگی دوطرفه ، یعنی رد هر دو سیستم نبوده ، بلکه به معنای گذار از یکی به دیگری است . کسانیکه طرفدار راه سومی بودند ، مثلا در آلمان شرقی ، خیلی ساده توسط فشار مردم خود و دخالت های دولتی و مالی غرب به کناری رانده شدند .

در يك زمینه ، جنبش صلح غرب بازتاب داشت ، در زمینه تئوریهایی " بازدارندگی حد اقل " و " دفاع تدافعی " . در عین حال این نظرات آنطور که در شوروی توسعه یافتند ، بطور ضمنی خواهان حفظ پاره های سلاحهای هسته ای بودند ، و هر چند بیان صریح این موضع را در غرب در دهه ۸۰ میتوان دید . اما فورمولاسیون اولیه آن مسلما در شوروی توسط خروشچف در اوائل دهه ۶۰ صورت گرفت . تامپسون لغت " معمای خالی " را برای توصیف جنبش صلح در دهان من میگذارد : این اما قاطی کردن مسئله است ، قاطی کردن مسئله ارزیابی تاریخی و خون سردانه . این ارزیابی از نظر من - علی - رغم اگرچه که به پذیرش آن دارم - نشان میدهد که جنبش صلح با همه تاثیرات و دامنه عظیم آن ، از نظر سیاسی ، یعنی جایشکه میزان کامیابی اش محک میخورد ، شکست خورد .

این از گذشته - تامپسون تحلیل مرا با سبب و شکست گرا ارزیابی میکند . بزرگترین بدفهمی مقاله او ، صرف نظر از اینکه مرا " خجلت زده " مینامد ، در همینجاست . بگذارید استدلالات آخر مقاله ام را تکرار کنم ، استدلالاتی بقیه در صفحه ۲۵

نظری درباره "هدفهای ..."

دنباله از صفحه ۲۰

تحت عنوان "آسوی جنگسرد" (۱۹۸۱) اظهار داشتیم جنگسرد (۵)، جنگی است "درباره خودی" من با عاریه گرفتن عبارت پاسترناک، اینطوری استدلال کردم جنگ سرد میبایست بعنوان "عواقب عواقب" دیده شود، زیرا این پدیده خود را از "موضوعیت دوران شکل‌گیری اش رها ساخته و دارای نیروی خود باز تولیدی درونی مستقلی شده است" اما از مقطعی که جنگ سرد خود به یک "سیستم" (اصطلاح هالیدی و نه من) تبدیل شد، الزاماً رقابت‌های سابق بین دو سیستمی را کاملاً محو نکرده بلکه ممکن است از آنها بعنوان اجزاء نیروی محرکه تحریک ایدئولوژیک استفاده کند. بنابراین "مکتب‌های" ادعائی فردهالیدی، خود ساخته بوده و ما مجدداً محتاج بررسی دقیقتر (و از نظر تجربی و آماری غنی‌تر) جنگ سرد هستیم.

نظامهای مطلق، یا روندی دوجانبه؟

پیش‌فرض فرد هالیدی این است که حوادث ماه‌های اخیر، مباحثه را به نفع وی حل و فصل کرده است. او البته به ما نمیگوید که "سیستم‌های" وی دقیقاً کدامند، بجز اینکه یکی سرمایه‌داری و دیگری غیر سرمایه‌داری است و اکنون نمیتواند اصطلاح سوسیالیسم یا کمونیسم را بدون خجالت زدگی بکار برد. اما تجدید نظر اصلی او درباره آن یکی سیستم این است که "کمونیسم" را در گیومه میگذارد. مقاله او ادعائی است با این مضمون که "سال ۱۹۸۹، سال آزمون تئوریهای جنگ سرد بود" و او پیروزمندانسه اینطور نتیجه میگیرد که "هیئت داوران هنوز صحنه را ترک نکرده‌اند"، زیرا حوادث پائیز ۱۹۸۹ نشان دادند که "هدف" جنگ سرد "همگونی سیستمی بود و آماج آن خصلت اجتماعی-اقتصادی و سیاسی دولت‌های اصلی هر بلوک". او در صفحه ۱۲ مقاله‌اش به همین استدلال رجوع میکند و جفا دارد که مواضع وی را با دقت و اذسی کنیم: "زیرا پایان جنگ سرد... وقضای سلطت‌تشنج‌زدائی کنونی در اروپا و بیشتر مناطق جهان سوخته بر مبنای نزدیکی دو سیستم و یا یک آتش بس مذاکره شده بین آنها، بلکه بر اساس فروپاشی یکی در مقابل دیگری حاصل میشود، این چیزی بجز شکست پر و زه کمونیستی‌انطور که در قرن نوزدهم شناخته میشد و پیروزی سرمایه‌داری نیست این موضوع آنچنان وضوح و صراحت دارد که با نگاهی به گذشته، صحت تئوری ارزیابی جنگ سرد بر مبنای تضادهای دو سیستم آشکار میشود". و یا آنطور که بعداً مینویسد (به گیومه‌های شرمزده وی توجه کنید!): "و یا به زبان "تفکر کهن" آنچه اکنون مشاهده میکنیم، یعنی آنکه چگونه قدرت برتر سرمایه‌داری غربی راه چوابعی را بر روی وی می‌گشاید که جزاً برای مدت ۴۰ سال و با بیشتر بسته بودند، چیزی بجز مبارزه طبقاتی در مقیاس بین‌المللی نیست".

اما من و بیشتر دوستانم در "مکتب سوم" - و در جنبش صلح غیر وابسته - هرگز پایان جنگ سرد را بصورت نزدیکی دو سیستم و نه حتی (بجز در حالت یک ذناتن موقتی) آتش بسی مذاکره شده بین آشتی ناپذیر هسا پیش بینی نکردیم. در واقع نیز بنیادهای جنگ سرد خود به نوعی "نزدیکی" (تقارن) غیر دیالکتیکی نیروهای مخالف، که بر مبنای مقررات یکسانسی عمل میکردند، تکیه داشت. ما برای جایگزین کردن جنگ سرد با سیستم کاملاً نوینی از مناسبات بین‌المللی و فروپاشاندن درگیریهای دوقطبی، مبارزه میکردیم. فرد هالیدی با طرح مسئله بشیوه دلخواه، و با تفسیر ادبیات تفسیر پذیر ما برای مقاصد خودش، دقیقاً بهمان نتایجی میرسد که خود میخواهد. اگر درباره "هولوزی" و "یک سیستم" جنگ سرد (اصطلاحات او) سخن گفته باشیم، شاید لاجرم به نتایج وی برسیم، اما اگر درباره "دوجانبگی" و "نیروی خود باز تولیدی درونی" و "دینامیسی خودساز" سخن گوئیم، آنگاه در باره یک روند تاریخی واقعی و نه سیستمی مطلق حرف میزنیم و حوادث پائیز ۱۹۸۹ را میتوان آنگاه بصورت پایان یک دوره تاریخی و آغاز دوره دیگری بحساب آورد. در منطق عملکرد متقابلس دوجانبه، اگر یک طرف عقب نشینی کند، ممکن است تأثیرات عمیقی بر وضعیت حریف باقی بگذارد، همانطور که کشتی‌گیری که دفعتاً حریفی را از دست دهد ممکن است به زمین بیاقتد.

دوم، آیا اکنون برای من زمان آن فرا نرسیده است که تزهامی درباره

"اکسترمینیم" را پس بگیرم؟ پاره‌ای از منتقدان، تزه‌ای مزبور را بسه خودی خود کهنه شده دانسته و براین تلقی‌اند که حوادث پس از سال ۱۹۸۵، آنها را رد کرده‌اند. تا جایشکه من اجازه دادم که "اکسترمینیم" بعنوان یک روند تاریخی از پیش تعیین شده فهمیده شود، پاره‌ای از انتقادت بجا هستند (۴) اما میبایست اضافه کنم که این مقاله در اوائل دهه ۸۰ و قبل از شکل‌گیری یک جنبش صلح توده‌ای نگاشته شده و در واقع نیز لحسن سرد و ناسازگار آن تحت تأثیر این واقعیت شکل گرفته و بیانگر تمایل من به مقابله جوشی با چیزی بود که به باور من "بی‌عقلی" سیاسی در میسان مارکسیست‌های پیچیده غربی بحساب می‌آمد. اما محتر این است که تزه‌ای مقاله مزبور بعنوان تزه‌ای نفی‌کننده عرضه شده بودند و جنبه اثباتی آنها در سخنرانی "آسوی جنگ سرد" در ۱۹۸۱ (۵) بیان شوند. این سخنرانی هرگز - و در محافل مارکسیستی کمتر از همه - مورد آنچنان توجیهی قسرا نرفت که مقاله "اکسترمینیم"، اما در عین حال اگر اکنون، یعنی در سال ۱۹۹۰، به آن رجوع کنیم، بیش از پیش، دریافت روشنی از آینده بدست میدهد. در واقع، این سخنرانی، سناریوئی است که حوادث پائیز ۱۹۸۹ را پیشگوشی میکند.

این‌را من از موضع تهنیت به خود نمی‌نویسم، زیرا اگر کسی بیلک سناریوی بدبینانه و یک سناریوی خوشبینانه درباره آینده بنویسد، یکی از آن دو یحتمل به حقیقت نزدیک‌تر خواهد بود تا دیگری، بلکه برای تأکید در اینباره که استدلال "اکسترمینیم" هرگز یک جبر ساختاری محتو نیست، بلکه همواره بحثی بود در مورد چگونگی شکستن همین منطق محکوم و راه جستن به امکانات آلترناتیو. من همراه با سایر فعالین جنبش صلح غیر متعبد، تأکید بسیار قاطعی بر محتوای ایدئولوژیک دومین جنگ سرد داشتم همانطور که در اواخر ۱۹۸۳ نوشتم: "این ایدئولوژی است که حتی بیشتر از فشار نظامی - صنعتی، بعنوان موتور محرك جنگ سرد عمل میکند. ۷۰۰ گیوا ایدئولوژی خود را از چهارچوبه اجتماعی-اقتصادی که آنرا پروروانده، رها کرده و دیگر تحت هیچگونه کنترل منافع معقول خودی نیز نیست. دومین جنگ سرد، پاسخی است به اولین جنگ سرد، اما اینبار بصورت نمابشسی مرگبار: مضمون درگیری واقعی بر سر منافع بین دو ابر قدرت نسبتاً پائین است، اما مضمون کهنه ایدئولوژیک و "آبرو" به نحو خطرناکی بالاست". استدلال ما هرگز به نوعی رابطه متقابل سیستم‌های تسلیحاتی (بویژه هسته‌ای)، آنطور که در مواردی تصور میشد، محدود نبود. فعالیت جنبش صلح نه تنها مخالفت با، که همچنین افشاکاری و پرده‌دری از واژگان نسا - خوشایند سلاح‌های هسته‌ای نیز بود، افشاکاری از اینها نه فقط بعنوان اسلحه بلکه همچنین بعنوان جدل سمبولیک، برای "فروگرفتن سیاست ۷۰۰ و جایگزین کردن خطر نابودی با حل اختلافات بر اساس مذاکره" و توقف روند‌های سیاست، و تخریب فزاینده بنیادهای وضعیت (بین‌المللی) توسط جنگ سرد از اینجا ناشی میشد.

سوم، اگر ما مسئله را بر مبنای اصطلاحات تحلیلی خود و نه تفسیرهای هالیدی بررسی کنیم به پاره‌ای نتایج مهم میرسیم. حوادث پائیز ۱۹۸۹، وقتی که سنگر بندبهای ایدئولوژیک چهل ساله آغاز به فرو ریختن میکنند، شاید تحلیل ما و نه تحلیل هالیدی را تأیید کنند. اما داوران هنوز در خارج از صحنه هستند. اگر ما هولوزی را با مفهوم دیالکتیکی تر روند دوجانبه تعویض کنیم، آنگاه در می‌یابیم که این روند تازه آغاز شده است. آزمون اصلی در حوادث محتمل ۴ تا ۵ سال آتی خواهد بود. هیچکس در جنبش صلح غیر متعبد هرگز چنین فری نکرده است که حوادث میبایست الزاماً بصورت گام‌های بهم وابسته در هر دو سوی این دنیا تقسیم شده، انقاسق بی‌سافتتسد. اما اگر بررسی‌های حقوقی باشد، در آنصورت میتوانیم در انتظار تغییرات قابل ملاحظه ایدئولوژیک و سیاسی در غرب باشیم. هم اکنون مفسران غربی در مورد از دست دادن یک دشمن سهل و راحت، یعنی "طرف دیگر"، شکوه میکنند، همانطور که طرف‌های قراردادهای تسلیحات هسته‌ای و فضا‌ئی در ایسالات



میبیند و نه گشوده شدن امکانات مسدود شده، تاحدی بوسیله فشارهای توده‌ای از هر دوسو.

چرا هالییدی این چنین در مورد نقش جنبشهای صلح در خاتمه دادن به جنگ سرد سکوت میکند؟ بگمان من بدلیل يك انكار مطلق تئوریك ۱۰ و اصرار دارد که همه تحلیل را به تفکر "دواردوگاه" - سرمایه‌داری در مقابل غیر سرمایه‌داری یا "کمونیسم" بعنوان "سیستم" - تقلیل دهد و از توجه به انکشاف "راه‌سوم" و امکان چنین راهی مطلقا سرباز میزند. چنین امکاناتی بطور مطلق از صحنه حذف میشوند. این البته عادت قدیمی ویراستاران و همکاران "نیولفت ریویو" است که این نشریه را از اوائل دهه ۶۰ بدینگونه اداره کرده‌اند. آنها در حالیکه حاضرند اصطلاح نسخه برداری شده و توخالی (و بگمان من از نظر فرهنگی نسبی گرای) "دنیای سوم" را بکار گیرند، هرگونه امکان "راه سوم" - یا چهارم و پنجم - و یا در واقع يك مجموعه امکانات در حال گشایش را که در آن گونه‌های جدید فورم‌اسیونهای اجتماعی و ترکیبهای جدیدی از شیوه‌های تولیدی قدیم و جدید ممکن است ظهور یابند را بعنوان يك غیر ممکن مطلق رد میکنند. هم از این روست که مقاله هالییدی - بویژه پاراگراف نهائی آن در صفحه ۲۳ - بصورت يك مرثیسه - خوانی در مرگ نه فقط کمونیسم فرماندهی و "سوسیالیسم واقعا موجود" بلکه هر نوع آلترناتیوی در مقابل جامعه سرمایه‌داری درآمده است. بدبینی عمیق موضع او تنها آنسوی دیگر سکه احساس پیروزی سرمایه‌داری در غرب بوده و بر بیش فرضهای مشابهی تکیه میزند.

امابه ما یادآوری میشود که این موضوع - موضوعی که امیدوارم "نیولفت ریویو" به بحث بگذارد - تنها يك بحث تئوریك پیچیده نیست. این صرفا مسئله واری آن لحظه در سالهای ۴۷ - ۱۹۴۵ نیست، زمانیکه موضوع در حد يك تئوری در فرانسه، لهستان و (متعاقبا) در یوگسلاوی، هند و جاهای دیگر طرح شد. بلکه این همچنین مسئله جنبشهای واقعی و عمل سیاسی است. بگمان من اکنون ممکن است جنبشها و عمل بسیار جلوتر از تئورسینها باشند. در جنبش صلح و حقوق بشر اواخر دهه ۸۰ و در "جنبشهای جدید اجتماعی" حمایتگر یا مربوط به آن "راه سوم" تا حسد زیادی به صحنه آمد. نه بعنوان تئوری، بلکه بعنوان نیروهای اجتماعی واقعی، بعنوان يك فاکت تاریخی.

تنها بعنوان ناظران؟

و این پنجمین نکته بحث من است. "فاکت‌های" که در بالا تکرار شدند تنها نظارت هوشمندانه و تحلیل نمی‌طلبند. امری که در آن نیولفت ریویو "همواره خوب بوده است - بلکه همچنین نیاز مند حمایت فعالند. آنها با عمل تقویت شده و تداوم مییابند. من مجبور شدم که بسه این شیوه اظهار نظر کنم، نه فقط به این دلیل که با تحلیل هالییدی توافق ندارم، بلکه به این دلیل که براین باور هستم که دهه ۱۹۹۰ چیزی بیش از تحلیل میطلبد. زیرا اگر به تلقی "دوجانگی" از جنگ سرد توجه کنیم، در آن صورت اینکه فروریختن آن شرایط به منزله پیروزی برای سرمایه‌داری غربی تجاوزگر است و یا اینکه فرضی است برای "راه سوم"، کامکان مسئله ای است مفتوح و وابسته به اینکه ما چگونه عمل کنیم. راه‌سومی که ممکن است در شرق و غرب رشد کرده، پروژه‌های مشترک در مقابل خود نهاده و به واژگان یکسانی دست یابد. داوران برای همیشه خارج از صحنه نخواهند بود. هیچ چیز بیش از ناکامی جنبش صلح و نیروهای ترقی‌خواه در غرب در حرکت بسوی فضای امکاناتی که گشوده شده نیست. ناکامی در شتاب دادن به روند دوجانبه در غرب برای تطابق با درهم ریختن کنترل ایدئولوژیک دوره جنگ سرد در شرق. و بازگشت هالییدی به بن‌بست تفکر دواردوگاهی (ولو اینکسه اکنون يك اردوگاه مضمحل شده و کاملا شکست خورده باشد) بیانگر عکسب نشینی به بی‌عملی است که من مارکسیسم تئوریك را در دهه ۸۰ به آن متهم کردم.

در عین حال، لازم نیست "گاردان" باصمیمیت تا بدانیم که بسیاری از مفاهیم "اقتصاد بازار" که مورد قبول مخالفان (سابق) رژیمهای اروپایی شرقی (با آپارتمانهای آکنده از کتاب در پرگرد، بوداپست و مسکو) است، تا چه حد کتابی‌اند: روشنفکرانی آلوده به بدبینی عمیق (کتاب) ۱۹۸۴

متحد از این مینالند که شرایط کنونی "درندک" است. در تمام انتخابات ریاست جمهوری در چهل و پنج سال گذشته، راستها پارامترهای مباحثات را "امنیت" و "خطر شوروی" تعیین کرده‌اند و سایر مسائل داخلی و بیسن - المللی تحت هیاهوی گرکننده تبلیغات مسکوت گذاشته شده‌اند. هم‌اکنون هشدارهایی شنیده میشوند که دیگر اینگونه سرکوب سیاست نمیتواند، در اروپای غربی که سهل است، حتی در ایالات متحده ادامه یابد. در عین حال کنترل سیاسی و ایدئولوژیک بر دولت‌های اقمار و دست نشانده در هر دو نیمه ن ناتو و ورشو تضعیف میشود. اگر جنگ سرد دیگر "بازتولید کننده خود" نیست، میتوان انتظار داشت که فشارهای (سیاسی) دیگر (فشارهای سنتی‌تر کمتر اسرارآمیز و کمتر ایدئولوژیک) نیز خود را نشان دهند. اما بگذارید حداقل چند ماه صبر کنیم تا ببینیم آیا واقعا این "سرمایه‌داری" است که در "این صحنه" پیروز شده است یا نه.

حذف جنبشهای توده‌ای

چهارم، پاراگرافی که در بالا نوشتم تا حد بسیار زیادی دارای لحسن پاسیو است. و پاسیو بودن فرد هالییدی (در جستجوی باصطلاح بررسی‌عینی) بسیار غیر عادی است. در ستار مقاله تقریبا بیست صفحه‌ای اش، وی حتی اشاره‌ای گذرا به جنبش صلح ندارد. احبانا وی این جنبش را مثل يك معمای بی مفهوم (و شاید برخفا) میبیند که هیچ تاثیری بر حوادث تاریخی ندارد. البته آندسته از ما که برای نزدیک به يك دهه با این جنبش در هم آمیختند و آنرا جزئی از زندگی خود کردند، بسادگی حاضر به تصدیق نابجائی کامل خود نخواهند بود. ما تمایل روشنی به قضاوت بگونه‌ای دیگر داریم، اما در عین حال چند استدلال نیز داریم. من گفته‌ام که این جنبش صلح غیر متعبد در غرب بوده که با آغاز دیالوگ و اقدامات مشترک معین با جنبشهای حقوق بشر در شرق، زمینه رشد "تحرك ایدئولوژیک" در شرایط شکستن ظلم جنگ سرد را فراهم کرد. ماری کالدور به ما یادآوری میکند که در سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳، وقتی پایتختهای اروپای غربی شاهد تظاهرات میلیونها نفر بودند، "جنبش (صلح) از نظر ابعاد با جنبشهای دمکراسی در اروپای شرقی در اواخر ۱۹۸۹ قابل مقایسه بوده" و شاید بر آن تاثیر گذاشت. هالییدی که در مقاله‌اش جایی برای فکر تاثیر موسیقی پاپ و تلویزیون فنلاند در استونس مییابد، درباره جنبش صلح سکوت اختیار میکند. در حالیکه در نیمه اول دهه هشتاد دستگاه ناتو بدترین هول و هراس طول زندگی خود را بدیده و شرایط اضطراری بی در پی را از سر گذراند. در هلند، آلمان غربی، ایتالیا و انگلستان، و رفرا ندوم عضویت در ناتو در اسپانیا - که بر آنها تنها بسا استفاده از تمام شیوه‌ها، از بکارگیری وسائل ارتباطات جمعی گرفته تا اعمال نفوذهای سیاسی توانست غلبه کند. من کماکان براین باورم که اختصاصی موشکهای کروز توسط ناتو برای انگلستان از سوی این کشور رد میشد، اگر ژنرال گالیتری به نجات خانم تاجر شتافته بود (اشاره به جنگ فالکنند بیسن آرژانتین و انگلستان).

در آنسو نیز، جنگ (در ۲۰ - ۱۹۱۷، ۴۵ - ۱۹۴۱ و پیش‌بینی تهاجم در دهه ۳۰) و جنگ سرد پس از آن شرایط لازم برای شکلگیری تاریخی استسنا - لینیسم و دنیا لچه برزنی‌اش را فراهم نمود: در ارج گذاری بر اولویت‌های نظامی، تمایل اقتصادیات فرماندهی و سرکوب مصرف توده‌ای، تحکیم مالیخولیای ایدئولوژیک، تقویت نیروهای امنیتی داخلی، دیپلماسی "دو اردوگاه"، غیر قانونی اعلام کردن مخالفت، و مابقی. مقصود این نیست که نیروی اجتماعی داخلی نیرومندی که همراه با فشارهای بیرونی به حرکت در می‌آید وجود نداشت، - و من بررسی آموزنده موشه لویین تحت عنوان "پدیده گورباچف" (۷) را در درک این موضوع بویژه مفید میدانم - بلکه مسئله این است که من این مد روشنفکرانه، چسباندن يك مارک میهم "استالیانیسم عام" به بد اعتقادی اولیه به "مارکسیسم"، را همانقدر ورشکسته میدانم که معرفی گیوتین در طی جشنهای مد روز سال گذشته (دویست سالگی انقلاب کمپیر فرانسه) بعنوان فرجام ناگزیر عمر روشناسی - الست هالییدی مرکز مرتکب خطاهای فوق نشده است، بجز اینکه وی یا با جنگ سرد را تنها بعنوان شکست برای "سوسیالیسم" یا غیر سرمایه‌داری

بشری آن یافت میشود. برای این عدم علاقه دلائل تاریخی وجود دارند، هم پس از رژیمهای پوپولیست ارتجاعی و هم پس از رژیمهای کمونیستی سازگار. در عین حال من نگرانی کمتری درباره بحران آشکار مارکسیسم (که میبایست هم به اینجا میرسید) دارم تا درباره سست شدن اعتقاد به عمل و ارزشهای دمکراسی، حتی در میان روشنفکران چپ. اما پایان جنگ سرد - در هر دو سوی شاهد احیای پراتیک دمکراسی و تأکید این ارزشها نیز بوده است، در فعالیت توده‌هاییکه خارج از چهارچوبهای سیاسی و ایدئولوژیک ارتدکس حرکت کردند. و ما میبایست این را بعنوان يك لحظه امکان و نه شکست ببینیم.

راه سوم

و بالاخره، این پاراگرافهای آخر - برای رعایت انصاف میگویم - خطاب به فرد هالیدی نیستند، آنها بیشتر بیانگر اشتغالات (ذهنی) من اند که وی ممکن است در مواردی با من شریک باشد. اگر من در رد یک گرایش معین در "نیولفت ریویو" - گرایش به از پیش بستن راه بر پاره‌های مباحثات و پسا خودداری از موضوعهای معین که از زمان جدائی ما در اوائل دهه ۶۰ وجود داشت - و به بهانه مقاله هالیدی، تاحدی تند رفته‌ام، نیل دارم کسسه همستگی خود را در حوزه‌های دیگر بیان کنم. پاره‌ای از مادر سال ۱۹۶۲، هراس داشتیم که "نیولفت ریویو" ممکن است در مقابل یک جهان سوم - گراشی سانتی ماننتال و آغشته به احساس گناه (مثلا به روایت سارتر و قانون) و ابرود که میتوانست به خودداری از پاره‌ای در گریبهای ضروری در جاسسه ما منجر شود. چنین چیزی اتفاق نیفتاد و مقاله‌های معقول فرد هالیدی در بررسی دخالتهای سرمایه‌داری غربی در خاورمیانه و آسیا به نحو مثبتی به مدت دو دهه به اعتبار نشریه مزبور افزودند. من با این احساس وی در مورد سقوط کامل و برگشت‌ناپذیر سنتهای ارتدکس کمونیستی در طی حوادث سال گذشته، شریک هستم. آن دسته از ما که در کارهای "عبور از مرز" جنبش صلح در دهه گذشته فعال بوده‌اند، کارهای تئوریک و عملی هر دو، شاید برای این حوادث آماده‌تر از دیگران بودیم، زیرا از مدت‌ها قبل سقوط قریب الوقوع را حس میکردیم. من همچنین با نگرانی هالیدی در این مورد که - پس از این سقوط مدت‌ها مورد انتظار - در شرق و غرب ما با "تسلیم به انواع واقسام ایدئولوژیهای منحن ناسیونالیستی، پدرسالار و مذهبی"، پاره‌ای تحت عنوان یک "مارکسیسم" متاخر، "للاج تئوری" انتقادی، همراهی میکنم. من با هالیدی در تلاش برای کشف مجدد پاره‌ای از مفاهیم عقلانیت و اصولیکه از آنها اعاده حیثیت شده ابراز همبستگی کرده و رد "تحمل نابجای تعصب جاهلانه مذهبی تحت عنوان ضدیت با نژاد پرستی که توسط بخشهایی از روشنفکران لیبرال صورت میگردد" و "نیز دنبال کردن "سنن ملی" توسط اجزاء سابق جنبش جهانی کمونیستی" را از سوی وی مورد تأیید قرار میدهم. آرمانهای خرد گراشی و انترناسیونالیسم و پاره‌ای از آرمانهای (عمسسر) روشنائی اکنون - در شرایط عدم محبوبیت رایج و مندرجه‌شان - محتساج مدافعان سمج بوده و ما تنها میتوانیم از قرار داشتن هالیدی و همکاران "نیو لفت ریویو" در جمع این مدافعان خرسند باشیم: سنتهای وجود دارند که چپ معقول به میراث برده و میتواند بر آنها ادعا داشته باشد، در کنسار خروارها ابهام و بد اعتقادی که اکنون به چشم میآیند (و غالباً بواسطه انتقاد از داخل چپ افشا شده‌اند) - مقصود فقط این است که اصرار کنم که اینها صرفاً سنن و تئوریهایی نیستند. آنها پراتیک و حتی جنبشهای اجتماعی نیز هستند. آنها در دنیاهای واقعی شرق، غرب و جنوب وجود دارند و هر آینه ما مشروعیت تئوریک برای یک راه سوم قائل نشویم، اینها را محوونابود کرده‌ایم. ما نمیتوانیم بدانیم که راه سوم، پس از سقوط جنگ سرد، چگونه فضاهائی را به ارث خواهد برد، بجز اینکه در ماورای تفکر کهن "دو اردو - گاهی" به پراتیک دست زده و پاسخ را بیابیم.

زیرنویسها:

- (۱) نیولفت ریویو، شماره ۱۸۰، مارس - آوریل ۱۹۹۰
- (۲) نیولفت ریویو، شماره ۱۲۹، مه - ژوئن ۱۹۸۰
- (۳) در مقاله "اکسپریمینت ریویو"، در مجموعه "اکسپریمینت انسد کولد وار" انتشارات ورشو، لندن، ۱۹۸۲
- (۴) مقاله‌های مفید: از سیمون بروملی و جاستین روزنبرگ، پس از "اکسپریمینت" نیولفت ریویو شماره ۱۶۸، مارس - آوریل ۱۹۸۸، مقاله میثائل

(۱۹۸۴)، رمان نویسنده انگلیسی جورج آرول خالوق، کتاب مشهور "قلعه حیوانات" - م و مفاهیم "توتالیترانیسم" (که بخشا بواسطه اقدامات خود آنها رد شده است)، و متشبه به نسخه‌های به حد مضحکی ذهنی از هایدک میلتون فریدمن و یا نوحافظه‌کاران آمریکائی - نسخه‌هاییکه هیچ ریسط جدی به واقعیات سرمایه‌داری غربی ندارند، چه برسد به بیماریهای هنوز معالجه نشده اقتصادهای فرماندهی در حال پوسیدگی (اروپای شرقی) پاره‌ای از این مخالفان، روشنفکران باشهامتی هستند که دندانهایشان توسط تحت تعقیب قرار گرفتن و نیز هراسهای "سوسیالیسم واقعا موجود" کند شده‌اند و تا همین اواخر من بر این باور بودم که گوش دادن به آنها و ابراز همستگی در مبارزه‌شان برای حقوق بشر مهتر است از مباحثه کردن با آنها. اما فکر میکنم که اکنون مباحثه تا حد امکان دوستانه و مستقیم را نیز باید اضافه کرد. وقتی که پاره‌ای از این روشنفکران از هرگونه دیالوگ جدی سرباز میزنند، حاضر به پذیرفتن این واقعیت که بخش قابل ملاحظه‌ای از چپهای غربی در انزجارشان از استالینیسم با آنها همراهی کرده و طی دهه‌ها از مبارزه‌شان حمایت کرده‌اند، نیستند، انسان از کوره در میروند و وقتیکه آنها نه فقط از تصدیق حقایق فوق خودداری میکنند، بلکه ترجیح میدهند که ندانند، ترجیح میدهند که بعنوان مخاطب نابرابر وارد دیالوگ با نهادها ی تروتمند دیپلماتیک و جنگ سردی غرب شوند. این شاید نتیجه‌ای است که میبایستی انتظار میکشیدیم: ساختن گفت و شنود واقعا انترناسیونال - لیستی میبایست همواره کار اقلیت‌هایی باشد که صدای آنها در میان هیاهوی دنباله روان اردوی پول و قدرت کم میشود، و لذا وصله‌های ناجوری نظیسر (جنبشهای) "آند" و "ایروپان فوروم" میبایست صورانه کار ساختمان را از سر شروع کنند.

در عین حال، در طی سالهای گذشته چیزی ساخته شده است کسسه میتوان بر روی آن بنا کرد؛ چیزی که هالیدی حتی نذری از آن نمیکند. و شاید نیروهای امدادی پرتوانی (و حتی چیزی بیش از نیروهای امدادی) از میان انبوهی که تاکنون درگیر نشده‌اند به کمک ما بشتابند. ما اکنون نمیتوانیم در مورد چگونگی تصمیمات آگاهی سیاسی "در آن سو" (اروپای شرقی) چیز زیادی بدانیم و اینکه چه مبارزاتی بر سر اولویت‌ها، دفاع بنیادی از حق کار، مسکن و بهداشت، اختصاص منابع، و کنترل اجتماعی ثروت عمومی شعله‌ور خواهند شد، هنگامیکه زحمتکشان واقعا متوجه شوند که نیروهای "آزاد" بازار کدامند. تاکنون (مه ۱۹۹۰) لئو والسا توانسته است آتشی (جنبش اعتراضی کارگری) را در کشتی‌سازیهایی گدانسک خاموش کرده و مانع اعتصاب کارگران راه‌آهن شود. اما گروه آتشی نشانی تک نفره او (۱) نمیتواند بحران را برای همیشه به عقب‌اندازد. چرا ما میبایست در مورد صحنه آخر نمایش قضاوت کنیم، آنهم هنگامیکه هنوز صحنه اول تا آخر بازی نشده است. و چه کسی وظیفه "کُر" (گروه روشنفکران لهستانی - مشاوران فکری جنبش همستگی لهستان در اواخر دهه ۷۰ و بعدتر - م) را در قبال کارگران اعتصابی گدانسک یا سبیری ایفا خواهد کرد؟ و کدام پروژه - های بزرگ اجتماعی و برنامه‌های هسان - انظور که توسط بورژوازی کاکارلیتیستی با جبری ساباتا تصویر میشوند - را شاهد خواهیم بود؟ و آیا تنها ناظسیر خواهیم بود و یا اینکه راه خود را بسوی برنامه‌های مشترک انترناسیونالیستی خواهیم یافت؟

حرف من این است که ما باید دستی در نوشتن سناریوی آلترناتیوو داشته و بنحوی پاسیو منتظر این نباشیم که همه سناریوها توسط مطبوعات، سیاستمداران و منافع بازرگانی غرب نوشته شوند، آنهم در حالیکه ما به صورت یک کُر کاملا نامیدمی درآمده‌ایم که در حال تازیانه زدن به خودمیباشد. من امروزه در هر گوشه‌ای درباره خطر رشد "فاشیسم"، "یهودستیزی"، "ناسیونالیسم"، بنیادگراشی و غیره در آن سو و نیز در اینجا و در "جهان سوم"، اخبارها می‌شنوم. دقیقاً اینظور است. این چیزی است که در خلا، اتفاق میافتد و یا وقتی که هرگونه راه‌حل آلترناتیوو انترناسیونالیستی و پسا ارزشهای اثباتی مورد مدافعه قرار نمیگیرند. اما آنچه مرا تقریباً بهمسان میزان نگران میکند، عدم علاقه عمیق (و بعضاً تا حد بی‌زاری) روشنفکران نسبت به زحمتکشان است که به نحو مشابهی در میان محافل روشنفکران لیبرال و یا (مافوق) مدون غربی و پاره‌ای محافل معین روشنفکران حقوق

پاسخی به ادوارد...

دنباله از صفحه ۲۱

واقعگرا و نه شکست طلب. نقطه عزیمت سیاست آتی میبایست ناگزیر نقد جامعه سرمایه‌داری معاصر و طرح آلت‌رناتیوهای ممکن و مطلوب در مقابل آن باشد. تامپسون خود از یک "راه سوم" سخن میگوید: بله، اما هانسوز جامعه‌ای که چنین راه سومی را متحقق کرده باشد، در جهان معاصر و علیرغم تلاشهای متعدد، ایجاد نشده است. و بسیاری از آنچه بعنوان "راه سوم" بزرگ میشد در واقع امر چیزی بجز یکی از دو راه موجود، اما بصورت پوشیده نبود. اصطلاح "غیر متعهد" نیز که او استفاده میکند نیز آنقدر که ممکن است بنظر آید، محکم نیست: آنچه در باره "جنبش غیرمتعهدها" بحث میزند، این است که این جنبش در اروپا از حمایتی حاشیه‌ای برخوردار است (یوگسلاوی، مالت و قبرس) و اکثریت کشورهای بیطرف اروپایی نوعی رویکرد منفرد و بی سروصدا به مسائل بین‌المللی را به تشکیل یک بلوک سوم ترجیح میدهند (۱). بعلاوه، تمام این کشورها از نظر سیاسی و اجتماعی

"راه سومی" نبوده، بلکه به نوعی عضو غریب این یا آن بلوک بحساب می‌آمدند. اگر قرار باشد که این آلت‌رناتیو سوم تشریح شود، و اگر قرار است این آلت‌رناتیو حمایت سیاسی دموکراتیک لازم برای تحقق را بدست آورد، در آنصورت میبایست از بیشتر این پریشان‌فکری که مشخصه تحلیل چپ‌ها از موضوعات اقتصادی، سیاسی و نظامی در گذشته بوده است، اجتناب شود. آن دسته از ما که در "نیولفت ریویو" در دهه ۶۰ و ۷۰ فعال بوده‌ایم میبایست به یک میزان مالیات اعانت به ولونتاریسم و فانتالیسم را بپردازیم: بسک ارز یابی خون‌سردانه، اما رزمنده از پایان جنگ سرد ممکن است به ما در اجتناب از هردویاری رساند.

زیرنویسها:

(۱) من در کتاب "بیطرفی اروپایی و سیاست جنگ سرد: یک نگاه سخت‌تر" از مجموعه "شغیلد پیپرز این اینترنشنال اشتادیز"، بخش علوم سیاسی، دانشگاه شفیلد، اس‌ای ۱۰، ات ان، به این موضوع به تفصیل پرداخته‌ام.

نظری درباره "هدفهای جنگ سرد"

بیگاری در چین

حکومت چین تلاش دارد تا رقم بیگاری جمعیت شهری را در مرز کنونی ۵ میلیون نفر حفظ کند. وزیر کار اعلام کرد، که این اقدام همراه با ایجاد اشتغالهای جدید و جلوگیری از مهاجرت روستائیان به شهرها صورت خواهد گرفت. در سال گذشته، بیگاری در چین بطور آشکار افزایش یافت و این در پی رکود در بازار و اقدامات دولت برای ذخیره سازی بوقوع پیوسته است. متخصصین اقتصادی چین در تحلیل اوضاع اقتصادی کشور پیش بینی کرده بودند که رقم بیگاری تا پایان سال ۹۰ به ۱۱ میلیون نفر برسد. آنها از وجود بیگاری پنهان در روستاها، که در پی رشد جمعیت و فقدان زمین کافی بوجود آورده بیناکند.

سوخوف در "سوسیالیسم و دموکراسی" شماره پانزیم و زمستان ۱۹۸۹، مقاله مارتین شاو در مجموعه "۱۰ پ - تامپسون: کریتیکال پرس پکتیوز"، لندن ۱۹۹۰، من در مقاله "اکسترمینیم ریویو" در مجموعه انتشارت ورشو (زیرنویس ۳) تلاش کردم که نظرات خود را توضیح دهم و در آنجا انتقاساد ریومند ویلیامز در مورد "اکسترمینیم" بعنوان یک شیوه تولیدی را پذیرفتم. همچنین رجوع کنید به مقاله من تحت عنوان "فرجامها و تاریخها" در مجموعه "آیروپه فروم بلاو" انتشارات ورشو، لندن که در ۱۹۹۱ منتشر میشود.

(۵) "آنسوی جنگ سرد" بعنوان یک جزوه مربوط به "مرلین - اند" در اواخر ۱۹۸۱ منتشر شده و در "زرو آپشن" لندن ۱۹۸۲ و در آمریکا بنسام "آنسوی جنگ سرد" تجدید چاپ شدند.

(۶) "دی هیوی دینیرز"، لندن، ۱۹۸۵، صفحه ۴۴.

(۷) چاپ لندن، ۱۹۸۷، قرار است امسال با تغییراتی تجدید چاپ شود.

آزمون قدرت بین دولت و

اتحادیه انرژی در آرژانتین

اعتمادی که از جانب کارگران سیستم تامین انرژی و ایستگاههای نیروی برق آرژانتین برناه ریزی شد، از جانب دولت بعنوان خرابکاری در امور عمومی تلقی میشود. رهبری اتحادیه، که ۷۵۰۰۰ عضو دارد، اولتیماتومی برای افزایش فوری دستمزدها به دولت داده و تهدید کرده بودند که در غیر اینصورت سیستم برق کشور را از کار خواهند انداخت.

بولتن مباحثات کنگره

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارها)

منتشر شد

اعتصاب سراسری... دنباله از صفحه ۷

ترکیه سخنرانی‌هایی برای اعلام همبستگی با اعتصاب سراسری کارگران صورت گرفت. صد هزار کارگر نساجی در ۱۷۹ کارخانه رای به اعتصاب دادند. ۱۰ هزار کارگر کاغذ نیز به اعتصاب پیوستند. شعار اعتصابیون "جنگ نه" است.

به گفته یکی از نمایندگان اتحادیه‌های مستقل کارگری ترکیه، هدف رژیم ترکیه از شرکت در جنگ و تبلیغات جنگی منحرف کردن افکار کارگران و مردم از بحران اقتصادی موجود در ترکیه است. هدف رژیم از ایجاد فضای جنگی، سرکوب مبارزه سازمان یافته و در حال گسترش در ترکیه و اپوزیسیون انقلابی و سیاسی در این کشور است. بعنوان نمونه رژیم ترکیه در اوت و سپتامبر امسال اعتصاب در صنعت پتروشیمی و حرکات و اجتماعات اعتراضی کارگری را ممنوع اعلام نمود و در ادامه قصد دارد تا اتحادیه‌های مستقل را در هم بشکند، اما علیرغم آن حرکات علیه جنگ از ۱۳ اوت آغاز شد. اولین حرکت توسط کارگران صورت گرفت. کارگران استانبول در اعتراض به سیاست جنگی رژیم یک اعتصاب دو ساعته در ۱۴ دسامبر براه انداخته و در پی آن در گردهمایی و سخنرانی یک ساعته خود پرچم آمریکا را به آتش کشیدند. بدنبال حرکات اعتصابی و اعتراضی کارگران حرکاتی که در آن، کارگران، زنان خانهدار و دانشجویان و کارمندان، و کلیه پزشکان و دانش آموزان شرکت داشتند، صورت گرفت. تعدادی از تظاهرات کنندگان نیز دستگیر شدند. بابتکار نیروهای چپ انقلابی کمیته‌های ضد جنگ ایجاد شده که از جانب کارگران، دانشجویان و دانش آموزان حمایت میشود.

در پانزده ۱۸ در صد از

جمعیت فعال کشور بیگانه

بیش از صد و پنجاه هزار نفر، به بیان دیگر بیش از ۱۸ در صد از کل جمعیت فعال در پاناما بیگانه. این آمار نشانگر یک شاخص اقتصادی برای پاناما محسوب میشود که آنرا در رده دوم کشورهای آمریکائی لاتین، از نظر تعداد بیگاران بعد از هائیتی قرار میدهد.

براساس گفته متخصصین محلی، آمارهای ارائه شده، از جانب وزارت کار و تامین اجتماعی، اوضاع اقتصادی واقعی کشور را بطور کامل منعکس نمیسازد. براساس آمارهای دولتی، حتی نرخ رشد بیگاری با رقم ۱۴۸ در صد به سطحی رسیده که در تاریخ این کشور سابقه نداشته است.

۲۴ در صد از جمعیت کشور در زیر سطح فقر زندگی میکنند و حدود صد هزار کودک در سو تغذیه مداوم بسر میبرند، در عین حال، براساس نوشته روزنامه "نیویورک تایمز" حمل و نقل قاچاق مواد مخدر، بعد از مداخلات آمریکا در این کشور در دسامبر ۱۹۸۹، نه تنها کاهش نیافته بلکه بیشتر از زمان حکومت نوریگا ادامه دارد.

اخطار اتحادیه‌های سراسری لهستان

در گزارشی که برای اتحادیه‌های سراسری لهستان (OPZZ) تهیه شده، نسبت به نتایج منفی اوضاع اقتصادی لهستان و این حقیقت که وضعیت اجتماعی و اقتصادی کارگران در حال تخریب و نابودی است، اخطار داده شده است.

بر پایه این گزارش، در آمد واقعی مردم در نیمه اول سال ۹۰، به ۳۱ در صد پائین‌تر از زمان مشابه در سال گذشته رسیده است. درآمدها مجموعاً ۶۳/۷ در صد سقوط کرده و در فروش محصولات کشاورزی این درآمدها بطور جدی پائین آمده است.

(OPZZ) اعتقاد دارد که کشاورزی لهستان در چند ماه آتی به ورشکستگی کامل کشیده خواهد شد و هم چنین کاهش تقاضاها در پی کاهش درآمدها به بیگاری بیشتر منجر خواهد شد. در این گزارش آمده است که در پایان سال ۹۰ بیگاری ممکن است به ۱/۵ میلیون نفر برسد.

اعتصاب کارگران کنگو برای حق استقلال

اتحادیه‌ها از حزب حاکم آن کشور

اعتصاب عمومی، در پی خواست رهبری هشتمین کنگره کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کنگو بخصوصی که مراکز مهم سیاسی و اقتصادی کشور، سازماندهی شد. کارگران از خواست دولت در پی مستوری که برای انصراف از اعتصاب به کارگران داده بود، سرپیچی کردند. کارگران بخشهای خدمات دولتی، حمل و نقل، کارخانجات صنعتی و فروشگاههای بزرگ در این جنبش عظیم شرکت کردند.

در نتیجه این اعتصاب فرودگاه بین‌المللی در پایتخت تعطیل شد و بار انداز مهم پونته نویره کاملاً از کار افتاد. اعتصاب زمانی انجام شد، که حزب حاکم خواهان پایان دادن به کار هشتمین کنگره کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری کنگو شده بود.

کوستاو بحث روی طرح "منشور کارگری"

کوستاو، فدراسیون کنگره اتحادیه‌های آفریقای جنوبی، بحث روی طرح "منشور کارگری" را آغاز کرد. براساس گفته مسئولان این سازمان، مواد اصلی این سند، نقش و جایگاه اتحادیه‌های کارگری، که بخشی از نهادهای آتی آفریقای جنوبی را تشکیل داده و براساس تحولات و روند دمکراتیک در کشور شکل خواهد گرفت را معین میکند.

منشور کارگری، حقوق اساس کارگران و قبل از هر چیز امکان پیوستن آزادانه آنها به اتحادیه‌ها و شرکت در اعتصابات، طرح قوانین دمکراسی صنعتی برقراری حقوق کارگران برای شرکت در مدیریت کارخانجات و از طریق نمایندگان آنها را شامل میشود.

پی از یک رشته بحث و مجادلات بروی طرح مزبور، کنگره‌های برای بحث و تصویب این منشور سازمان داده خواهد شد.

اعتصاب کارگران فورد کانادا

در شب ۱۴ سپتامبر، ۱۲۸۰۰ کارگر کارخانجات فورد در کانادا در پی شکست مذاکرات یک ماهه دست به اعتصاب زدند. برای اولین بار در پانزده سال اخیر، خط مونتاژ ۹ کارخانه متعلق به کمپانی فورد کانادا، یکی از سه کسرسیم اصلی اتومبیل در کشور، از کار ایستاد. با توجه به ارتباط و همکاری نزدیکی بین این کارخانجات با کارخانجات مادر در آمریکا، کارخانجات امریکائی نیز در واقع روزهای آینده از این درگیری متاثر خواهند شد.

طبق معمول، مذاکرات در رابطه با امضا قرار داد سه ساله جدید ما بین مدیریت و اتحادیه کانادائی کارگران در حفا برگزار گردید. معلوم شده که نرخ کنونی مزد در هر ساعت برای کارخانجات فورد ۱۷/۵ دلار تعیین شده است. اما اتحادیه خسروهان افزایش دستمزد برای جبران افزایش مالیات ۷ درصدی برای کلیه کالاها و خدمات شده است. طبق قرار داد جاری مدیریت نمیتواند کارگرانی را که ۱۰ سال سابقه کار دارند، اخراج نماید. دراین رابطه اتحادیه میخواهد مدت یاد شده را به ۵ سال کاهش بدهد. مدیریت اعتقاد دارد که در شرایطی که سود شرکت به خاطر کاهش تقاضا تنزل مییابد نمیتواند این خواستهارا تأمین کند، در ماه اوت کمپانی ۱۴۷۱۷ ماشین فروخت که ۶/۴ در صد کمتر از ماه مشابه در سال گذشته بود. طبق گفته رئیس فورد کانادا، "کن‌ها ریگان"، اتومبیلیهای تولید شده در ۵۵ روز گذشته در انبارها مانده است.

دو شرکت اصلی دیگر، کرایسلر و جنرال موتور، جریان درگیری را از نزدیک دنبال میکنند. طبق شیوه جا افتاده، کارگران برای دستیابی به خواسته‌هایشان و در جریان مذاکرات برای قرار داد جدید یکی از کمیته‌ها را برای اعتصاب انتخاب میکنند تا فشار خود را وارد نمایند. طبق این سنت قرار ندادی که با این کمیته بسته میشود، پایه مذاکرات برای قرار داد جدید با کمیته‌های دیگر قرار میگردد.

بعد از ۸ روز اعتصاب، توافقی که در افزایش حقوق ۷/۵ در صد برای سال اول و ۶/۷ در صد برای سال دوم و ۴/۸ در صد برای سال سوم در نظر گرفته شده، صورت گرفت. فورد هم چنین سرمایه‌ای معادل ۸۷ میلیون دلار را برای باز نشستگان سالهای آینده معین نمود. اتحادیه اتومبیل سازی کانادا امیدوار است که کارخانجات جنرال موتور و کرایسلر نیز چنین شرایطی را بپذیرند.



نگاهی به مهترین...

د نباله از صفحه ۱۱

نیز کافی نیست. برای درک ابعاد فاجعه کافی است به آمار مصرف پروتئین در ایران نگاهی بیاندازیم: هر ایرانی بطور متوسط روزانه ۴۰ گرم پروتئین مصرف میکند حال آنکه حداقل فقط پروتئین حیوانی لازم ۸۰ گرم است. واقعیت کار کودکان تحت حاکمیت فقها چیزی جز تصویر تکانه‌دهنده تجارت خردسالان نیست. ابعاد کار کودکان آنچنان گسترده است که آمار رسمی رژیم تعداد شاغلان را از ۱۰۰ سال به بالا محاسبه میکند. علی‌رغم اخراج زنان از ادارات و کارخانجات، کسار زنان بیش از پیش گسترش یافته است، اما بابت‌ترین شرایط و حشرانه‌ترین بهره‌کشی - بعنوان مثال خیل عظیمی از زنان کارمندی که از ادارات اخراج شده‌اند یا زنان فارغ‌التحصیل، درخانه‌های خویش با قطعه‌کاری روزگار میگذرانند بدون آنکه از کمترین مزایای کار بهره‌مند گردند. بهمین ترتیب کارهای نیمه وقت و پیمانی بیش از پیش گسترش یافته و وضع معیشتی کارگران را به پایتختین سطح ممکن میرساند. نند. هم اکنون در ایران کار دوم یا سوم یک پدیده عمومی است. برای روشن شدن ابعاد ماجرا کافی است به گزارشات مربوط به تغییر ساعات کار کارمندان و نتایج فاجعه‌بار طرح تازه ترافیک در اختلال معیشت مردم، نگاهی بیاندازیم. آیات تعدد مشاغل چیزی نیست جز بیان این واقعیت تلخ که حداقل دستمزد برای گذران زندگی بخور و نمیر نیز کافی نیست؟! پس از انقلاب، تعداد کارگاههای پراکنده بیش از پیش افزایش یافته است، حال آنکه تعداد کارگاههای بزرگ سیر نزولی طی کرده‌اند. و این چیزی نیست جز سقوط سطح زندگی کارگران و وحشیانه‌تر شدن شرایط بهره‌کشی. شورای عالی کار هر روز اطلاعیه‌ای پیرامون کارهای سخت و زیان‌آور صادر میکند، اما هیچکس از فجایعی که در کارگاهها نمود قابل‌بافی رخ میدهد و بنا از شرایط غیرقابل تحمل کار در کارگاههای آبکاری و امثالهم که حتی یک هواکش ساده نیز ندارند، سخنی بمیان نمی‌آورد. اقدامی برای قطع آن صورت نمی‌گیرد. در یک کلام رژیم اسلامی با تخریب تمامی منابع اقتصادی، بنا تنزل سطح زندگی مردم تا جاییکه طبق آمار رسمی ۸۰-۷۰ درصد مردم زیر خط فقر زندگی میکنند و بالاخره با سیاستهای ارتجاعی خویش، بهترین شرایط را برای مکیده شدن خون کارگران و زحمتکشان توسط سرمایه داخلی و بین‌المللی فراهم کرده است. بیپه‌وده نیست حجت‌الاسلام هراتی عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس در پاسخ خبرنگاری کسسه‌دار جستجوی دلیلی برای عملی بودن برنامه ۵ ساله بود با وقاحت آخوندی بی‌ظنیری جواب داد: "مسأله ارزانت‌ترین نیروی کار جهان را داریم!" آری آنان میخواهند کاخهای خود را بر روی استخوانهای ما بنا کنند! و این حقیقتی است که کارگران هرگز نباید فراموش کنند.

۴- دوران بازسازی دوران گسترش

جنبش کارگری

از بدتر شدن وضعیت طبقه کارگر گفتیم و از تدارک همه جانبه رژیم برای تشدید استثمار کارگران

کرده است که هر چه پیش تر میرویم واقعیت خود را آشکارتر خواهد ساخت. امروز دیگر، طبقه کارگر عمدتاً از دهقانان کنده شده از زمین تشکیل نمیکرد بلکه صفوف آنرا عمدتاً نسل جدیدی پر میسازد که در خانواده کارگری رشد کرده و با فرهنگ دیگری عجین شده است. نیروی کاری که امروز موضوع استثمار است، از گذشته بهتر به موقعیت اسفبار کنونی رسیده و به ناگزیر باید در جستجوی آینده بهتر باشد. هیچ چیزی در وضعیت موجود او را راضی نمیکند، پس انگیزه مبارزه هر روز و هر ساعت خود بخود تولید میگردد.

بنابراین علیرغم تمامی موانعی که بر سر راه طبقه کارگر قرار دارد، مبارزه طبقاتی کارگران گسترش خواهد یافت و از درون آن، هویت مستقل کارگران بمثابة یک نیروی سراسری که تنها با تکیه بر وحدت طبقاتی میتواند معنا یابد، سر بر خواهد آورد. در یک کلام، شرایطی که هم‌اکنون در کشورمان تکوین مییابد، زمینه مناسبی برای سازمانیابی شتابان طبقه کارگر فراهم می‌آورد.

در شرایطی که در آن بسر میبریم، شاید نتوان چندان به کسب فوری موفقیت‌های جزئی مانند بالا بردن دستمزد، جلوگیری از افزایش ساعات کار، بدست آوردن بیمه بیکاری یا تحمیل قوانین مطلوب بر رژیم اسلامی، امیدوار بود. اما به یک چیز میتوان امیدوار بود و آنهم پیدایش شکل کارگری است. تمامی موانع موجود بر سر راه کسب موفقیت‌های جزئی تنها میتوانند سرخستی و پایمردی کارگران را در پی‌ریزی تشکیلات مستقل خویش تقویت نمایند و این خود بزرگترین دستاوردی است که طبقه کارگر میتواند از مرحله کنونی مبارزه طبقاتی فراچنگ آورد. و ما باید سهم خویش را در دستیابی به این هدف ادا کنیم.

ادامه دارد

کارگران! با ایجاد اتحادیه،

سنگری برای پیکار با

خودکامگی و بهره‌کشی

بپا کنیم!

و زحمتکشان! اما تشدید استثمار کارگران در عین حال بمعنای آنستکه مبارزه کار و سرمایه نیز شدت خواهد گرفت. اگر نیروی کار تنها منبع بازسازی است، پس تلاش کارگران برای کنترل رقابت درون خود و بالا بردن سطح معیشت‌شان نیز افزایش خواهد یافت. کارگران بیش از پیش درخواست یافتن که هرگاه نتوانند صفوف خویش را در برابر تعرض سرمایه یکپارچه تر نمایند، نابودیشان حتمی است. اگر نیروی کار تنها منبع گسترش سرمایه است، پس تلاش برای تعیین بهای آن در سطحی بالاتر بیش از پیش در مرکز تقابل کار و سرمایه قرار خواهد گرفت. و از این میان است که شکل و هویت طبقاتی کارگران پا به عرصه وجود میگذارد.

برای روشن شدن مطلب شاید بهتر است مقایسه‌ای بین گسترش سرمایه‌داری تحت حاکمیت پهلوی و دوران "بازسازی" رژیم اسلامی، صورت گیرد. در دوران پهلوی، مناسبات سرمایه‌داری از بالا و به کمک دلارهای نفتی گسترش یافت. دهقانان کنده شده از زمین در لباس کارگر مزدور، در شهرها هنوز عمق فاجعه را در نمی‌یافتند. حتی آلونک‌نشینها میتوانستند تا حدودی از پس‌مانده‌های آنچه طبقات ممتاز در یک مسابقه مصرفی پر ریخت و پاش بر راه انداخته بودند چیزی برای ارتزاق پیدا کنند. درآمد نفت دست دولت را در پرداخت سوسید باز میگذارد. و همین مسئله فشار بر کارگران را کاهش میداد. طبقه کارگر هنوز زیر منگنه بهره‌کشی کنونی چلانده نمیشد. در چنین شرایطی طبیعتاً بسیاری از کارگر هنوز ضرورت شکل را بصورت فشار روزمره لمس نمی‌کردند. و این یکی از مهمترین عواملی است که میتواند جرابی فقدان یک جنبش نیرومند کارگری در دهه چهل و اوایل دهه ۵۰ را تبیین نماید. برای بسیاری از سرمایه‌داران، دستیابی به کار هرچسسه ارزانت‌تر تنها منبع ثروتمند شدن سریع محسوب میشد و بنابراین نیروی کار و بهای آن در مرکز مجادلات قرار نداشت.

اما دوران پس از انقلاب بطور کلی و دوران "بازسازی" بویژه، درست در نقطه مقابل دوره قبل قرار دارد. اگرچه دلارهای نفتی همچنان وارنکسور میشوند، اما نه تنها اهمیت سابق را ندارند، بلکه دولت بدون بکارگیری درآمدهای غیر نفتی نمیتواند حتی امور جاری خود را اداره نماید. سوسیدها یکی پس از دیگری حذف میشوند و سرمایه راهی جز فشار هرچه بیشتر بر گلو کارگران و دست‌اندازی به سفره خالی آنان ندارد. در این دوره استثمار به معنای واقعی کلمه پایه هر تحول اقتصادی در چهارچوب نظام سرمایه‌داری است. و این واقعیت را توده کارگر و زحمتکش هر لحظه با پوست و گوشت خود احساس میکند. برای تداوم زندگی راهی جز مبارزه روزمره با سرمایه پیش روی کارگران قرار ندارد و اینجاست که جنبش کارگری پدید می‌آید و گسترش مییابد.

در عین حال دوره پس از انقلاب با گذشته یک فرق اساسی دیگر نیز دارد که بطور قطع در هر محاسبه‌ای نقش خود را ایفا خواهد کرد: انقلاب بهمین، بیداری عظیمی را در میان کارگران ایجاد

سوم آلود

ما باید پرچمدار مبارزه در راه لغو مجازات

اعدام می بودیم، اما... (قسم دوم)

برای مدافعان سوسیالیسم و دمکراسی

لک . شیرازی

فکر میکنند با سرکوب فیزیکی مخالفان خود قبیض قادر به زندگی سیاسی هستند کم نیستند! حمله چند نفر "تحصیل کرده" به چند نفر "تحصیل کرده" دیگر در ایران بعد از انقلاب و خارج، اگر از رلهائی که اینها قبول میکنند بشکل حزب الهی یا طرفدار آقای "ت" و "یا" "م" مرفنظر شود، يك مسئله استثنائی نیست. این افراد چه حزب الهی باشند، چه هواداران آقای "ت" و "م" از داخل کپوره برای جنین رسالتی تربیت شده‌اند نقش آقای خمینی و آقای "ت" و "م" محدود به این میشود که فقط نشان دهند که این کارها در چه شکلهائی فرو باید روند و این جماعها بر چه سرهائی کوبیده شوند و بنابراین بدرستی هم رهبر و راهنما خوانده میشوند.

این جنین برداشت از زندگی و اجتماع از آسمان نیامده بر روی زمین این کشورها میروید و هستی آنها را تباه میکند. در این جا کینه با هر عنوانی ظاهر و توجیه شود دارای نقش معین خود است. اما تا زمانیکه به لباس قدرت دولتی ملی نشده است و یا با زینت تئوریک و ایدئولوژیک آراسته نگشته دارای خطرات محدود است. توسعه نیابتگی و عقب افتادگی نه فقط در اقتصاد این کشورها، بلکه در زندگی اجتماعی و فرهنگی این جوامع نیز خود را باز تولید میکند. برای پی بردن به میزان نفوذ این عقب افتادگی حتی در نیروهای "بیشرو" این جوامع کافی است بسه برداشتها و عملکردهای این نیروها در عرصه اجتماعی توجه شود. اگر چه کوشش میگردد که این عقب افتادگی در لعابهای مختلف از "سوسیالیست" و "کمونیست" گرفته تا "اسلام راستین" و "اسلام فقهائی" ارائه گردد، اما با اولین خراش به بدنسه این لعاب محتوای یکسان آنها ظاهر میگردد.

برای اینکه متوجه شویم تا چه اندازه مناسبات اجتماعی موجود، خود را در هر یک از ما باز تولید میکند، کافی است نظری به انسانهای "آگاه" جامعه خود بیندازیم. این انسانهای "آگاه" آنچنان که خود، خویش را مینمایند و برای خود این رسالت را قائلند که آگاهی به میان "توده‌های ناآگاه" میرسد، بعضی مواقع احتیاج به يك سال کار توضیحی دارد تا فقط قبول کنند که مثلا خانمها هم حق رفتن به استخر را دارند. تازه این در موقعی است که فرد منکور از میانه راه به "خویش تن خویش" باز نگردد و سپس در جستجوی "خیانت روشنفکران" برنیامده و از میزان "غرب زدگی" آنها شکایت نکند اما همین فرد يك شبه "کمونیست" میشود. اگر درك او از کمونیست حتی به همان اندازه "خدا نیست" باشد میبایست محتوای ارائه داده شده به او پذیرش از رفتن يك خانم به استخر آسانتر باشد.

کردند. حتی بلسوکها هم با توجه به ریشه روسی آنها و ویژگی های آن برای پیشبرد و اجرای حکم اعدام و فراموشی آرمانهای دوران بی قدرتی دچار مشکلات فراوان شدند و فقط بعد از مداخله لنین و مخالفت او با "تمايلات انسان دوستانه خرده بورژوازی" حاضر به پذیرش محدود آن برای "فدائقلاب" شدند.

بعد از انقلاب اعداها آغاز گردید. ردیف اول رهبران حکومت مغلوب ایستاده بودند. هیچکس حتی شهادت اعتراضی به نحوه تمام کش کردن را نکرد. اعتراضاتی هم که از طرف بعضی افراد آزادمشغول صورت گرفت، در نطفه از طرف قربانیان بعسدی سرکوب شد. و با این صدهای اندک اعتراض آنچنان ناچیز بود که میتوانست به آسانی ناشنیده گرفته شود. انقلابیون را اعتقاد براین بود که این مردم فقط قتل "ضد انقلابیون مغلوب" را تحمل میکنند و قتل انقلابیون شکست خورده را تحمل نخواهند کرد. اما آنها تحمل کردند و فریادی هم نزدند. چون در فرهنگ همه کشتن و کشته شدن از بدیهیات است. اگر انسان فقط از زاویه اخلاقی مسئله را تماشا کند، این باید برای يك جامعه نزول بسه برترکاه بی اخلاقی باشد که اعدام حتی يك پسر بچه و دختر بچه ۱۲ یا ۱۳ ساله را تحمل کند. اما مسئله را نمیتوان از زاویه فقط اخلاقی تماشا کرد، بلکه جنبه مادی هم دارد. جنبه مادی آن وجود آنچنان مناسباتی است که انسان را به درجه ای از خسواری میکشد که بر اعمال و صف ناپذیرترین قساوت کاریها نظارت میکنند و این وقایع را به مثابه پدیده های طبیعی تلقی مینماید.

این چه شرایط مساعد اجتماعی است که بسه حاکمان "انقلابی" و "فدائقلابی" اجازه میدهد، هر سال صدها نفر را به مرگ محکوم کنند.

در چهل سال بعد از جنگ جهانی دوم و تعداد کسانی که به دلایل سیاسی در قلب نظام سرمایه دارانه غرب اعدام شده‌اند از تعداد انگشتان دست تجاوز نمیکند. در همین مدت ما در شرق شاهد قتل عامهای وسیع و اعداها توده ای بوده‌ایم، که آخرین نمونه آن اعداها در جمهوری اسلامی است. هدف تعریف یا تعجید نظام استثمارگرانه غرب نیست، هدف تحقیر و خوار نمودن شرق هم نیست. منظور طرح يك ضرورت است. این ضرورت اجتماعی برخواسته از يك واقعیت است و واقعیتی که توضیح دقیق اقتصادی اجتماعی دارد.

این "واقعیت" موجود اجتماعی نه فقط خود را در روابط سیاسی- اجتماعی بلکه در مناسبات شخصی هم باز تولید میکند. هنوز هم کسانی که تصور میکنند با کشتن چند فرد یا حاجی بازاری میتوان مسئله اقتصاد ایران را حل کرد، حتی در اردوگساره "سوسیالیستها" هم کم نیستند! هنوز هم کسانی که

اگر در اردوگاه اسلام شاهد قتل آقای قطب زاده فراری دادن آقای سید صدر و اعدام و تعقیب تعداد زیادی از رهروان سابق آقای خمینی هستیم، ابظرف هم میتوان اغلب مشاهده نمود که همکاران و همزمان سابق چگونه يك شبه از "انقلابیون مبارز" بسه خاشبین مرتد تبدیل میشوند.

"و این کلید آسمان جاسعه شرق است" در آنجا فرتازمانی انسان است، که برای "جماعت" مفید باشد، زمانیکه این مفید بودن "السه از دیدگاه آن جماعت"، را از دست داد، تبدیل به حیوان میشود و از این جا گفته آقای خمینی قابل درك است که مخالفین خود را حیوان مینامد و ادعا میکند که تاکنون، هیچ انسانی را نگشته است.

در اینجا کافیست که "جماعت" فقط برای راندن و تمام کش کردن "مرتدین" دلیل حقوقی بیاید. این دلایل حقوقی به هر طریق که توضیح داده شوند، خواه به لباس اندیشه های "سوسیالیسم علمی"، خواه با "آموزشهای نجات بخش اسلام" برآمده از يك روابط اجتماعی خاص هستند. از این جا میتوان ریشه های ارادت "انقلابیون" شرق را به استالین دریافت. برای آنها اندیشه های او در رابطه با "دیکتاتوری پرولتاریا" بسیار قابل دركتر از برداشتهای مارکس، انگلس و یا گرامشی میباشد. آموزشهای او در رابطه با مارکسیسم آنچنان آموزشی است که يك انقلابی شرقی از داخل کپوره برای آنها تربیت میشود.

از زمان به حکومت رسیدن استالین، یکی از اساسیترین مسائلی "سوسیالیسم علمی" تمام کش کردن "فدائقلاب" شد. او فرمان داد تا سوسالیستها، آرمان خواهی و انسان دوستی را بسسه "خرده بورژوازی" متزلزل و گذار کنند و خود پرچم دار قساوت شرقی بنام دیکتاتوری کارگری شوند. هیچکس مستعدتر از انقلابیون شرقی برای پذیرش این "رسالت تاریخی" نیست. او در خانواده پدر- سالاری تربیت شده، از کوچکی فرمان بردن از پدر و نوکری از حاکمان را آموخته و زیر پرچم "خون و شهادت" بر سر سینه خود زده و بشتیبانی تاریخی گسترده ای از قتلعامهای وسیع، چشم درآوردنسا، گردن زدنهارا بشت سر دارد. برای او کشتن و کشته شدن مقدس است. او در هر اردوگاهی باشد قتل را تقدیس میکند. و اگر نتوانست توجیه او حشرف استالین را با تمام گوشت و پوست خود درك میکند، اما تمام گنجینه ادبیات انسان دوستانه سوسیالیسم را به آسانی آب خوردن فراموش میکند. برای او بسیار مشکل است درك کند، که سوسیالیستها چه درهیت "تخلیلی" وجه بصورت "علمی" آن همواره بشر دوست بوده‌اند. آنها اولین گروهی بودند که از اوایل قرن سوزدهم پرچم مخالفت با اعدام را بلند

زیرنویسها:

- ۱- کدو-ف هگل "درسهائی درباره فلسفه تاریخ"
- ۲- رجوع کنید به نوشته مارکس زیرعنوان "درانتقاد به فلسفه حقوقی هگل" مجموع آثار مارکس - انگلس جلد اول- صفحه ۲۳۴ - "فقر فلسفه" نوشته مارکس، مجموع آثار جلد ۴، صفحه ۱۵۱ - "ایدئولوژی آلمانی" نوشته مارکس و انگلس، جلد ۳ صفحه ۲۲ تا ۲۴ - نامه مارکس به آنتکف جلد ۴ - صفحه ۵۴۷ - مقاله مارکس "انقلاب در چین و اروپا" جلد ۹ صفحه ۹۶ به بعد - نامه مارکس به انگلس، جلد ۲۸ صفحه ۲۵۲ - نامه انگلس به مارکس جلد ۲۸ صفحه ۲۵۹ - مقاله مارکس "حکومت بریتانیا درهند" جلد ۹ صفحه ۱۲۷ مقاله مارکس "نتایج آتی حکومت بریتانیا در هند" جلد ۹ صفحه ۲۲۰ نامه مارکس به انگلس جلد ۲۸ صفحه ۲۲۷ به بعد - کابیتال جلد ۲۳ زیرنویس صفحه ۹۲ و صفحه ۴۷۵ - مابانی نقد اقتصاد سیاسی از صفحه ۳۷۵ - لازم به تذکر است که تمام ارجاعات به آثار مارکس و انگلس به زبان آلمانی است -
- ۳- نامه انگلس به مارکس، مجموعه آثار جلد ۲۸ - صفحه ۲۵۲
- ۴- کابیتال - مجموعه آثار جلد ۲۲ صفحه ۳۷۸ و ۳۷۹ -
- ۵- مارکس - مابانی نقد اقتصاد سیاسی - صفحه ۳۷۷ -
- ۶- کابیتال - جلد ۲۳ صفحه ۳۷۹ -
- ۷- مارکس "نتایج آتی حکومت بریتانیا در هند" جلد ۹ صفحه ۲۲۲ -
- ۸- کابیتال جلد ۲۳ - صفحات ۳۸۸ - ۳۸۲ - ۳۹۴ و غیره
- ۹- کابیتال جلد ۲۸ صفحه ۲۶۸ -
- ۱۰- انگلس "مسائل اجتماعی از روسیه" ۱۸ صفحه ۵۶۳ -
- ۱۱- جلد ۱۹ صفحه ۱۳۲ -
- ۱۲- جلد ۲۸ صفحه ۲۵۲ -

حقوق مدنی ...

دنیاله از صفحه ۱۴

استحاله باند و به "ازدواج آزاد" تبدیل کند. از این مهمتر، باید بخاطر داشت که غربیها میتوانند آزادانه درباره "ازدواج آزاد" اظهار نظر کنند؛ اما ایرانیها همین قدر آزادند که از "ازدواج موقت" استفاده کنند یا نکنند ولی اگر کسی به قوانین قحقی مربوط به "ازدواج موقت" حمله کند و آنرا ظالمانه بداند، نه فقط دارد یک موضعگیری کاملاً سیاسی میکند، بلکه دشمن خدا و پیغمبر نیز تلقی میشود. زیرا به قوانین الهی و بنیاد نظری جمهوری اسلامی حمله کرده است چنین کسی در جمهوری اسلامی "محارب با خدا" و "مهدورالدم" محسوب میشود. در جمهوری اسلامی نه فقط برابری زن و مرد قابل تصور نیست بلکه آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی شهروندان نیز معنائی ندارد. ©

جوامع و وظایف بسیار سنگینی بعهده دارند. سرما- بهداری کلاسیک مسائل فرهنگی و اجتماعی بسیاری را در مترویل حل کرده است. اما سازز شرقی باید در یک زمان در چند جبهه بجنگد. برعلیه حاکمیت سرمایه، برعلیه حاکمیت سنن عقب افتاده، و برعلیه بازتولید سنن در خود.

این سنن یکروزه به وجود نیامده اند، تنها یک روزه از بین بروند، امروز تجارب مبارزات رهاشی خشی نشان میدهند، که این سنن بسیار نیرومند هستند، در اکثر مواقع مبارزین از ارزشهای خود در مقابل "سرخستی" این سنن گذشته و خود را بسا آن تلفیق داده اند و اعمال خود را با سوره معسروف "تلفیق با شرایط مشخص" توجیه کرده اند.

بنابراین مبارزه برای عدالت اجتماعی در شرق از یک کانال مبارزه وسیع فرهنگی میگذرد همانطور که در اروپا صدها نفر نویسنده و هنرمند، تمام سنن پوسیده قرون وسطی را نقد کرده و بسسه زباله دان تاریخ ریختند، وظایف روشنگران شرقی نیز در این رابطه به مراتب بزرگتر است و مشکلتر. در این کشورها شرایط مثل اروپا نیست. که طبقه در حال بپوشی، یعنی بورژوازی خود علمدار مبارزه ضد فئودالی و فرهنگ رومانی آن باشد، برعکس این عقب افتادگی خود فرهنگ رومانی مناسبات سرمایه داری پیرامونی هستند و حاکمان در حفظ و گسترش آن کوشا. همانطور که گفته شد، یکی از ارزشهای موجود در این جوامع و بویژه در ایران "شیخی" کشتن و کشته شدن است. بنابراین مبارزه برای لغو حکم اعدام مبارزه ای بسیار مشکل و طولانی است و هیچکس را نباید انتظار آن باشد که این شعار شنوندگان بسیار بیاید. اما مبارزه ای است بسیار مهم و باارزش اجتماعی. مهم از اینست جهت که بازبر سؤال رفتن مسئله اعدام، یکی از ارزشهای اجتماعی این جوامع یعنی بی ارزش بودن جان انسانی زیر سؤال رفته و بدین ترتیب تصور "انسان شرقی" از انسان خدشه دار میشود. با توجه به سنتی بودن این جوامع و وجود این سنتها در تمام تار و پود وجود او، بدون شک مبارزه شدیدی بر علیه این شعار چه در اردوگاه "چپ" و چه در اردوگاه راست آغاز خواهد شد.

این شعار از طرف "چپ" متهم به راست و لیبرال بودن میشود و از طرف راست متهم به یاری دهنده "جنایتکاران"، و از هر طرف متهم به اینکه، طراحان این شعار در نظر دارند جان افرادی مثل خمینی و خلخالی را نجات دهند.

تاریخ بهترین پاسخ به این سؤال است. در تمام انقلابات گذشته در دو قرن اخیر چند نفسسر مثل آقای خمینی و آقای خلخالی اعدام شده اند؟

از طرفی انقلابیون با اعدام افرادی نظیر خمینی و خلخالی چه چیزی را بدست میآورند؟ آنها یکی از پر ارزشترین آرمانهای انقلاب را میزنند. آنچنان که باختند و در مقابل یک دونفر به تعد اد میلیونها مقتول جوامع شرقی اضافه میکنند که بسا عدد صد هزار از اردوگاه خودی تکمیل خواهد شد.

ک. شیسرازی

اینکه حزب توده سانی "سوسیالیسم علمی" را بنا اساس خط امام یکی میدانست، شاید برای رهبران آن، فقط یک تاکتیک برای پیشبرد اهداف اتحاد جماهیر شوروی بود، اما ایمان خالصانه هزاران نفر اعضاء و هواداران این جریان به مسئله، باید توضیح دیگری داشته باشد. اگر کسی کمترین اطلاع از تاریخ سوسیالیسم و چگونگی تکامل آن از "تخیل به علم" داشته باشد، به آسانی برایش قابل درک است که به هیچ عنوان نمیتوان آموزشهای سوسیالیسم را به خط امام چسباند. برای او باید کاملاً روشن باشد که سوسیالیسم از دامنه مبارزات وسیع روشنگری روشنگران قرن هفده و هجده و نوزده بر علیه سنن فئودالی و مذهبی برخوردار است. اما اساسی به سادگی تراموش میگرد. میتوان با خیال راحت تمام گناهان را به گردن رهبران خائن انداخت. اما مگر رهبران حزب توده چقدر کسار توجیهی میکردند، که این چنین اعضاء و هواداران او مریدان سینه چاک خط امام و اسلام فقهاتی میشدند. و آیا اگر از اختلافات سیاسی صرف نظر شود، دیگران چه محتوایی از سوسیالیسم را به هواداران خود ارائه میدادند چگونه میشود که وقتی یکی از جریانها در نیم راه سر خر را بطرف حزب تسوده و خط امام کج میکند، اکثریت هواداران و اعضا، چشم و دلشان به "نور حقیقت" روشن میشود و خط جدید را با جان و دل بکشمه میبزنند. مگر گروههای دیگر چه محتوایی ارائه میدادند. مگر آنها هم دختران هوادار خود را رهنمود نمیدادند که حجاب پرولتری را حفظ کنند؟

مسئله بی شکل کردن و بد شکل کردن یک محتوایست. مسئله گرد آوری سنن یک جامعه و ارائه دادن آن به شکل سوسیالیسم است و اینکار به اشکال مختلف توسط همه انجام میشود حتی کسانی که اسم سوسیالیسم را در ایران نشنیده اند، این سوره را از ذهن سوسیالیستهای ایرانی شنیده اند. تلفیق به شرایط مشخص یعنی در حقیقت، فرموله کردن شرایط موجود و ارائه دادن آن با ترسها و واژه های سوسیالیستی. اگر مارکس زنده بود، حتماً از شنیده روده بر میشد، وقتی مبینید، در یک جایی در دنیا هوادارانی دارد که مثلاً معتقدند که رقصیدن امری است بی ارزشی، یا بدون روسری بیرون رفتن خانمها تبلیغ فرهنگ بورژوازی است. اگر آموزشهای سوسیالیسم این باشد که هرکار "خوبی" پرولتسری است و هر کار "بدی" بورژوازی است، باید اعتراض کرد که هر ایرانی از داخل گهواره سوسیالیست است. ... کافی است که به او ارزشهای خوب و بسند آموخته شود. بدون شک این ارزشها نسبی هستند و از آسمان نمیآیند و فر د ارزشهای اجتماعی را در جامعه و خانواده میآورد. و این ارزش را بسند و مادر روحانی محل به انسان میآموزند. نه کتابهای مارکس و انگلس. و یکی از فاکتورهای تلفیق "سوسیالیسم توده ای" را با خط امام در اینجا باید جستجو کرد. حداقل در میان اعضا و هواداران آن. آنها تیکه میخواستند و اتعا دگراندیش باشند و همردان و باوران کار در مقابل سرمایه، در ایران

تبعه عالم

محمود ایرانی

تبعه عالم

"نویسنده و هنرمند به کشور یا قاره خاصی تعلق ندارد و باید رومن رولان را تبعه عالم دانست" این جملات نخستین کلماتی بود که یک نویسنده ایرانی دوست نزدیک رومن رولان، آندره زید و هانری ماسه در کنگره جشن شصتین سال تولد رولان ادا نمود.

این نویسنده بزرگ حن مقدم بود که در سال ۱۲۷۷ در تهران بنیاد آمد. وی از بنیانگزاران برجسته نمایشنامه نویسی جدید در ایران به شمار می‌رود. حسن مقدم که برای تحصیل به اروپا رفته بود، در آنجا متوجه عقب ماندگی وحشتناک جامعه خویش شد. آشنائی و دوستی با هنرمندان برجسته جهان افق دید وی را نامنهای تازه بخشید. همچنین دوستی و همکاری با ابوالقاسم لاهوتی شاعر و مبارز بزرگ ایرانی در این امر تاثیر بسیار داشت. در اروپا نشریات برجستهای چون مرکور دو فرانس و روموند، نوشته‌های این نویسنده جوان را با علاقه فراوان به چاپ می‌رساندند. حسن مقدم هنگام بازگشت به وطن با جمعی از یاران خویش انجمن (ایران جوان) را تاسیس کرد. هدف این انجمن تجدد، مبارزه با جهل و استبداد و رهایی هموطنانش بود. در همین زمان وی نمایشنامه "جعفرخان از فرنگ آمده" را نوشته و بر صحنه آورد. این نمایشنامه غوغای فراوانی به راه انداخت. او این نمایشنامه را به مادام وارطو طریان که نقش مادر را در نمایش ایفا میکرد، هدیه نمود. حسن مقدم در تمام زندگی خویش مبارز سخت راه آزادی زنان بود.

نخستین تحقیق و تلاش حسن در انجمن ایران جوان امکان برداشتن جادر بود و این تلاش تا آخرین روزهای زندگی ادامه یافت. در همین هنگام مقالهای درباره زنان ترکیه به چاپ رسانید که خشم و کینه روحانیون را برانگیخت که به آزار او پرداختند.

حسن مقدم برای نجات از دست مرتجعین و مستبدان بسیاری از مقالات خویش را با نامهای مستعاری چون هوشنگ، میرزاغلامعلی، میرزا چغندر و علی نوروز می‌نوشت. وی در تمام منتهی که در خارج بود، لحظهای از یاد وطن غافل نماند. در یکی از یادداشتهای آن دوره مینویسد:

"فکر ایرانی خراب و مردم بی سواد و دربدر و بدبخت و گرفتار لحظهای آرام نمی‌گذارد."

وی کار در خارج از کشور را اهمیت بسیار میدهد. در سوئیس به عضویت انجمن ادبی "ادب" در می‌آید و از این طریق با هنرمندان برجستهای

جون، استراوینسکی، راموز، آندره زید، آشنا و با نیا همکاری میکند. زمانی که گئورگ بیتوف و همسرش لودمیلا، هنرمندان مشهور روس برای بازی در نمایش به سوئیس می‌روند هر شب پس از خاتمه کار تا نیمه‌های شب در آپارتمان کوچک مقدم به بحث درباره هنر و ادبیات می‌روانند.

نمایشنامه دیگر مقدم "ایرانی بازی" نام دارد. نمایشنامه‌های او از نظر نگارش و تکنیک از همه نمایشنامه‌هایی که تا آن زمان نوشته شده بود، برتر است مقدم چندین داستان نیز نوشته است. داستانهای وی نیز سرشار از طنزی زیبا و بی پروا درباره اوضاع جامعه ایران است. جهل و تعصب سرنوشت شوم زنان اسیر ایرانی، استبداد و فساد مضمون اصلی داستانهای وی میباشد در داستان "شازده خانم تاجی" زنان دوره قاجار و تبه کاری‌های پلیسی سوئدی در ایران را وصف میکند. داستان "زن حاجی آقا" انتقاد تند و شدیدی علیه فساد، بدبختی و عقب ماندگی مردم است. حسن مقدم در خارج نیز حتی لحظهای از آفرینش هنری و آموختن باز نایستاد. آخرین داستان او بنام "ترگی" روی تخت بیمارستان نوشته شد و وقتی مجله‌ای در پاریس آنرا نشر داد او آخرین ساعات زندگی را را میگذرانید. در این زمان وی در بیمارستان مسلولین بستری بود و بر اثر بیماری سل در همانجا در آبان ماه سال ۱۳۰۴ شمسی در گذشت. در آن زمان تنها ۲۷ سال از زندگی او میگذشت. وی روی تخت بیمارستان در حالیکه با مرگ دست و پنجه نرم میکرد، در همان غربت و آوارگی و در آن عصر سیاه استبداد و دیکتاتوری سه داستان درباره مردم خویش نوشت.

اگر چه مرگ او زود رس بود، اما زندگیش پربار بود و چه نیکو، نیمای بیش درباره او نوشته است:

"تیب بسیار بزرگی که برای کندی او ونظایر او از زبان فارسی امروز هست، این است: مثل بعضی اشعار قنری زود بوده است. مخصوصا در حُل (فروردین) سال ۱۳۰۱ که تاریخ نمایش آن است. اما دوست عزیز من! همین که بیمار می‌آید نرگی، زودتر از کنگر وحشی در روی کومه‌ها گل میدهد."

این زندگی پر جوش و خروش و سراسر تلاش و آفرینندگی حسن مقدم بود که چنین جایگاه والائی را در قلب نیمای بزرگ برایش فراهم آورد و این تنها نیما نبود که او را ستود، سراسر جهان تلاش و هنر این نویسنده گرانقدر را ستودند. ناشر آثار رومن رولان طی نامهای به بیمارستان برای حسن مقدم می‌نویسد: "آقای حسن مقدم، بنگاه انتشارات ما آماده انتشار کتابی درباره رومن رولان است و ما برای این کار از چند تن از شخصیت‌های برجسته علم و ادب جهان خواستیم که درباره رومن رولان مقاله بنویسند تا ما آنرا در این کتاب چاپ کنیم. تا کون تا گور، فروید، گاندی مقالات خود را فرستاده‌اند و ما فعلا در انتظار مقاله شما هستیم."

این زندگی پر تلاش و آفرینشهای هنری چناندر مقدم بود که نام او را با نام تا گور، فروید و رولان پیوندی زد. یاد و راهش را گرامی داریم و چه غم که غریب بود و در غربت درگذشت که زندگی نرگی بهاران بود و به قول خودش هنرمند تبعه عالم است.



سال سرنوشت... رنباله از صفحه ۱۹

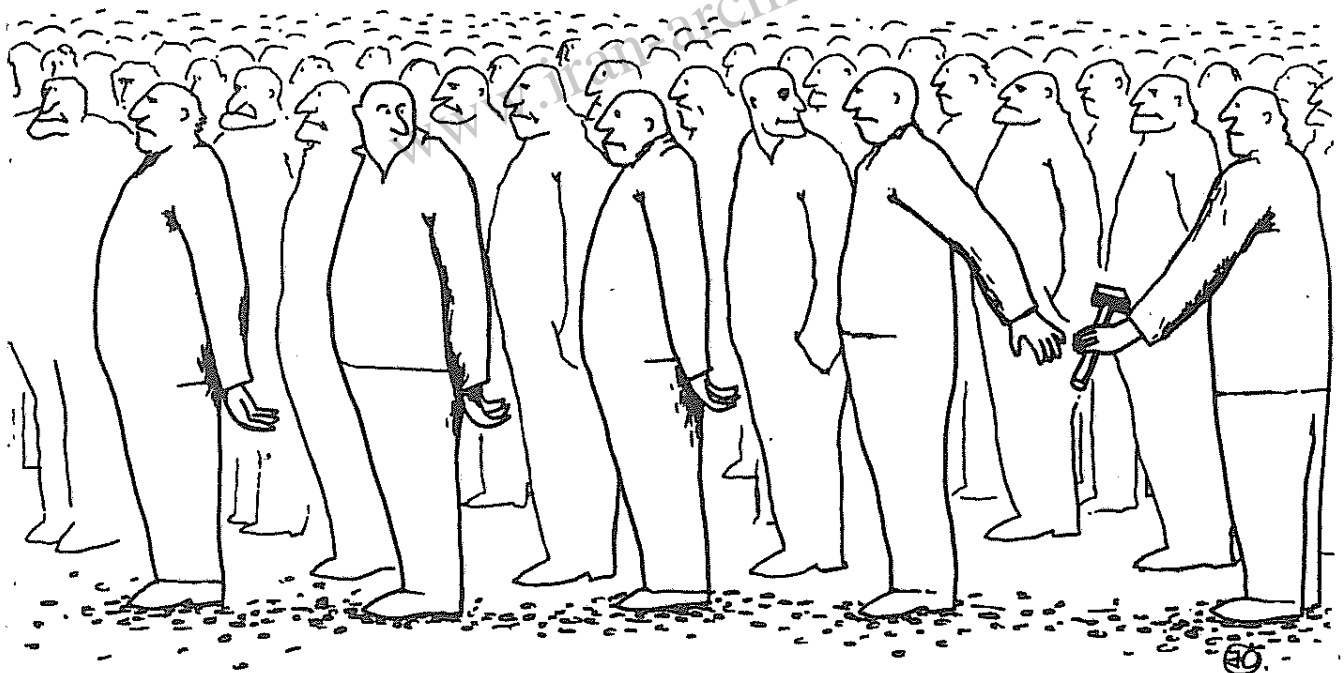
اقتصادی شکست خورد. شکست اقتصادی و پلورالیسم رشد یابنده در بطن آن بحران ملی را مشتعل ساخت. و با فلج ساختن دولت فدرال موجب پیدایش هرج و مرج و از کار افتادن اقتصاد (قحطی) گردید. "در یونان باستان مردم عادت داشتند نان خورده و به تماشاى سیرک بپردازند. اما اگر نانی در بین نباشد مردم سیرکهای پارلمانی را بخواهند چید" (۱۲) این طنزی است که یک مقاله نویسی شوروی درباره اوضاع کنونی نوشته است در شرایط حاضر برای جلوگیری از آدمخواری عمومی ناشی از جنگ داخلی و یا اعاده استبداد (از جمله به شکل و شیوه سابق) نیاز بیک آزاده قوی، تمرکز قوای اجرایی، پایان دادن به خلا قدرت و حل بحران وجود دارد. اما مسلم است که این تمرکز قوا یا اختیارات فوق العاده باید اولاً، مبنای کاملاً قانونی داشته و تکیه گاه خود را بر نهادهای دموکراتیک و منتخب قرار دهد و به هیچ وجه اصل ولت منکی بر قانون را نقض نکند ثانیاً، اختیارات و محدوده آنها و نیز مکانیسمهای کنترل آنها مشخصی باشند، ثالثاً با حل سریع وضعیت بحرانی و بویژه

حل مشکل اقتصاد، نقطه اتکا* مطمئنی برای دمکراسی بوجود آورد. سرنوشت پرسترویکا با بر آوردن این مهم رقم خواهد خورد!

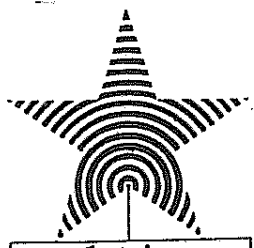
زیر نویسها

- ۱- مقاله مایکل ناب در هرالد تریبون، ۱۶ نوامبر "چشم انداز برای یک راه حل مستقیم بر مشت آهنین افزایش می‌باید".
- ۲- برای اطلاعات دقیق‌تر در این مورد مراجعه کنید به کتاب آقام بکیان بنام چاپ پاریس ۱۹۹۰، صفحات ۱۹۴-۱۶۴.
- ۳- در این مورد مراجعه کنید به ترجمه مقالات فردهالیدی بنام هدفهای جنگ سرد در نشریات شماره ۷۹ و ۸۰ راه کارگر.
- ۴- مراجعه کنید به ترجمه مقاله آر. دیویس بنام "سوسیالیسم گورباچف در چشم انداز تاریخی"، راه کارگر شماره ۷۵.
- ۵- در این مورد به مقاله "زنده باد سرمایه داری، نفرین بر انقلاب" نوشته ژان ژاک ماری، مندرج در لوموند دیپلماتیک اکتبر ۹۰ صفحه ۸ مراجعه

- کنید در این مقاله نویسنده نشان میدهد که چگونه توده وسیع روشنفکر به ستایشگران "بازار" و "سرمایه داری" تبدیل شده‌اند و در دفاع آتشین از معجزات بازار و تحریف حقایق مسلم تاریخی دست همگان غربی خود را از پشت می‌بندند!
- ۶- مراجعه کنید به گزارش هرالد تریبون (۱۹ اکتبر) و همچنین مقاله برناردگتا در لوموند ۲۲-۲۱ اکتبر
 - ۷- نیوتایمز (انگلیسی) شماره ۴۸ سال ۹۰ "درام کرملین" نوشته الکساندر گوبر. گویر که از مواضع لیبرالی طرفداری میکند توضیح میدهد که چگونه افزایش قیمت‌ها هیچ تناقضی با برنامه مصوب فدراسیون روسیه (برنامه ۵۰۰ روزه) ندارد. در حقیقت وتوی پارلمان روسیه صرفاً خصلت سیاسی و جنگ قدرت با مرکز را داشت.
 - ۸- لوموند ۱۵ نوامبر، گزارش سوفی شیباپ
 - ۹- گزارش سوفی شیباپ، لوموند ۱۳ نوامبر.
 - ۱۰- مسکوئیز، شماره ۴۶، چاپ انگلیس، صفحات ۱ و ۴.
 - ۱۱- گاردین روزانه، ۱۹ دسامبر صفحه ۳.
 - ۱۲- هرالد تریبون ۱۶ نوامبر.



زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!



صدای کارگر

راه‌بری سازمان کارگران انقلابی ایران در تبریز

برنامه های سراسری صدای کارگر:

شهرت ساعت ۸/۵ روی موج کوتاه
 رنیف ۷۵ متربرابر با مگهترت پخش میشود.
 این برنامه ساعت ۶/۵ صبح روز بعد تکرار
 میگردد.

جمعه ها برنامه ویژه پخش میشود.

برنامه های صدای کارگرویزه کردستان:

☆ روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه ساعت
 ۶ بعدازظهر به زبان کردی و فارسی روی موج
 کوتاه رنیف ۷۵ متربرابر با ۴ مگهترت پخش
 میشود. همین برنامه روزهای یکشنبه، سه
 شنبه و پنجشنبه ساعت ۶ تکرار میگردد.
 ☆ جمعه ها ساعت ۹ صبح برنامه ویژه
 پخش میشود. این برنامه ساعت ۶ بعدازظهر
 جمعه تکرار میشود.

آدرس در خارج از کشور

فرانسه

ALIZADI, BP105
 75564 PARIS Cedex 12
 France

آلمان

Postfach 650226
 1 BERLIN 65
 W. Germany

برای تماس با سازمان از خارج کشور، با شماره
 تلفن ۲۱۶۹۶۱۲-۳۰-۴۹ در برلین غربی تماس
 بگیرید. بملل کنترل مکالمات تلفنی با خارج از کشور
 توسط رژیم اسلامی، مطلقاً تحت هیچ شرایطی از
 داخل کشور با این شماره تلفن تماس گرفته نشود.

کتابهای مالی خود را به حساب زیر واریز
 کرده و رسید بانکی آنرا به آدرس نشریه در فرانسه
 ارسال کنید.

CREDIT LYONNAIS
 MERCURE 808
 CPT.43956^a HASSAN
 PARIS - FRANCE

سال نو میلادی به همه هم میهنان مسیحی مبارک باد!

لیست کمکهای مالی ویژه برای ایستگاه رادیویی

شماره	کد	مبلغ	نام	مبلغ
۱	نازلی- ۱۳	۲۰۰	مارک	۵۰
۲	سحر- ۲۵	۵۰	"	۱۰۰
۳	نسترن نگران کفورت	۴۰۰	مارک	۱۰۰
۴	رفقای سوئد	۱۹۰۰	"	۲۰۰۰
۵	رفقای سوئد	۲۰۸	دلار	۵۰۰
۶	جواد - سوئد	۱۰۰	"	۵۰۰
۷	م - ۶۳	۶۹۰	مارک	۵۰۰
۸	حسین پور	۴۵۰	"	۴۰۰
۹	مهناز	۵۰۰	"	۳۰۰
۱۰	افسانه	۱۵۰	"	۱۰
۱۱	راهله	۱۵۰	"	۱۳۰
۱۲	حسین قاضی	۱۵۰	"	۴۰۰
۱۳	علی شکوهی	۱۲۰	"	۶۰
۱۴	محمود قلاحت	۳۰۰	"	۱۲۵
۱۵	جواد مشعوف	۱۵۰	"	۱۵۰
۱۶	رحمت خشکدامن	۱۵۰	"	۱۵۰
۱۷	ک - بالازاده	۱۵۰	"	۴۰
۱۸	رافیک	۱۰۰	"	۲۴۰
۱۹	نسرین	۲۰۰	"	
۲۰	قاسمی	۲۰۰	"	
۲۱	رشید	۵۰	"	
۲۲	بهرام	۵۰	"	
۲۳	کتابیون	۱۰۰	"	
۲۴	سورمه	۵۰	"	
۲۵	م - ش	"	"	
۲۶	ر - ش	"	"	
۲۷	م - س	۱۵۰	"	

۲۸	یحیی	۲۸	باقی زنبیلوفر	۳۹
۲۹	علی و مریم	۲۹	لندن	۴۰
۳۰	حمید	۳۰	اسماعیل	۴۱
۳۱	تولیبیک	۳۱	لهراسب ون	۴۲
۳۲	پ - م	۳۲	علی	۴۳
۳۳	الف - ه	۳۳	رفقای جنوب آلمان	۴۴
۳۴	ر - ت	۳۴		
۳۵	ش - ارفع	۳۵		
۳۶	ظاهره و نوری	۳۶		
۳۷	محسن - س	۳۷		
۳۸	اصغر ۱۲	۳۸		

یاد داشت هیئت تحریریه:

انامه مقاله "تاکتیک نفوذ" در شماره های
 نشریه درج نخواهد شد. این مقاله بطور کامل و
 بصورت یک جزوه جداگانه انتشار خواهد یافت.

برای آهونمان نشریه "راه کارگر" و خرید سایر انتشارات سازمان، با آدرس
 زیر مکاتبه کنید.

Postfach 1124
 5200 Siegburg 1
 W. Germany

پول آهونمان و سایر انتشارات را به حساب بانکی زیر واریز کرده و
 رسید آنرا به آدرس پستی فوق ارسال کنید.

H - SHIRAZI
 Postgirokonto Nr 361938 - 504
 Bankleitzahl 37010050
 Köln - West Germany